



# عمل صالح

الدوسوم به

شاهجهان نامه

تصنیف

محمد صالح کنبر لاهوری

به تصحیح و تنقیح

غلام یزدانی اور - بی - اچی

ذکر محقق آثار قدیمه در ریاست حیدر آباد دن

و ماهر کتابات السنّة عربیہ و فارسیہ در سرگار هند

جلد سیم

بنده مسلم روانل ایش-ایسٹ-اسٹ سوائیتی بنگال

در مطبع پیلسست مشن کلکته طبع شد

سنه ۱۹۳۹ عیسوی





# عمل صالح

جلد سوم

## فهرست مضمون

عنوان	صفحة
آغاز سال بیست و پنجم جلوس میمنش مانوس ...	۱
پذیرایی از این نظر محمد خان باستان دولت فرشان و باز مرحمت	
فرمودن ملک بلخ و بدخشان بخان مذکور ...	۲
علویت مرکب همایون از کلیل بدار السلطنت لاهور و از آنجا	
بمستقر الخلافت اگر آباد ...	۳
تدمه لحوال بلخ و بدخشان و مرحمت نمودن این در ملک	
به نظر محمد خان ...	۴
جشن وزن مبارک شمسی ...	۱۹
کیانیت ارسال قدیل مرصع بروغه متبرکه حضرت سور کایزاد	
صلی اللہ علیہ وسلم ...	۲۰
نویز عالم افروز ...	۲۳
گزارش بنی اسرار و عمارات شاهجهان آباد و یقیدت آبادی	
و جریان نهر ...	۲۶
حقیقت قلعه و عمارات مرکز محیط دولت ...	۳۰

## ( ب )

صفحه

عنوان

- اساس یافتن مسجد جامع و احداث آن بنای خیر حسب الحکم  
خدیو عالم بر کوهچه که در وسط شاهجهان آباد واقع است ... ۵۱
- نزول اشرف حضرت صاحبقرانی در شاهجهان آباد ر ترثین پذیرفت  
جشن عشرين و دیگر خصوصیات ... ... ... ۵۵
- جشن وزن مبارک قمری ... ... ... ۶۲
- آغاز سال بیست و دوم از جلوس اقدس ... ... ۶۴
- انتهای الوجه بمحاب سفیدون برای شکار و رسیدن خبر آمدن والی  
ایران بقذههار ... ... ... ۶۸
- انتهای الوجه بصوب پنجاب و رسیدن خبر محضرا قذههار ... ۶۷
- برآمدن قلعه قذههار از تصرف اولیای دولت و فرستادن بادشاهزاده  
محمد اورنگ زیب بهادر و جملة الملکی سعد الله خان  
و فرد نعمتی رستم خان و قلیخ خلن بسوداران قزلباش و فتح  
یافتن ایضا بر قزلباشان ... ... ... ۷۰
- جشن وزن مبارک قمری ... ... ۹۳
- آغاز سال بیست و سوم جلوس مبارک ۹۷
- ارتفاع یافتن رایا به صوب دارالخلافه ... ۱۰۰
- جشن وزن شمسی ... ... ۱۰۹
- ترثین یافتن بزم ذو روز اول در دارالخلافه ۱۰۷
- شروع سال بیست و چهارم جلوس مبارک ۱۱۱
- جشن وزن شمسی ... ... ۱۱۹
- توجه اشرف بگلگشت کشمیر ... ۱۱۹
- جشن وزن قمری ... ... ۱۲۱

## ( ج )

صفحه	عنوان
۱۴۶ ... ... ...	آغاز سال بیست و پنجم از جلوس مبارک
۱۴۸ ... ... ...	مراجعةت از کشمیر به لاهور ...
۱۴۹ ... ... ...	دستوری یافتن حاجی احمد سعید بسفرات دوم ...
۱۵۰ ... ... ...	جشن وزن مبارک شمسی ...
۱۵۱ ... ... ...	نهضت رایات از لاهور به کابل و تعین لشکر پسرداری باشناخته زاده
۱۵۲ ... ... ...	محمد اورنگ زاده بهادر و علامی سعد الله خان نجفیت
۱۵۳ ... ... ...	تسخیر قذدهار مرتبه درم
۱۵۴ ... ... ...	جشن وزن قمری ...
۱۵۵ ... ... ...	آغاز سال بیست و ششم از جلوس مبارک
۱۵۶ ... ... ...	مراجعةت نمودن لشکر ظفر اثر از قذدهاری ذیل مقصود
۱۵۷ ... ... ...	معارdet الودع از کابل بصوب دلار الخلافه
۱۵۸ ... ... ...	جشن وزن شمسی ...
۱۵۹ ... ... ...	تعین یافتن باشناخته زاده محمد دارا شکوه به تسخیر قذدهار
۱۶۰ ... ... ...	جشن وزن قمری ...
۱۶۱ ... ... ...	آغاز سال بیست و هفتم از جلوس مبارک
۱۶۲ ... ... ...	درانه شدن شاه بلند اقبال از لاهور بصوب قذدهار و مراجعت
۱۶۳ ... ... ...	نمودن ...
۱۶۴ ... ... ...	تشویف شریف بمستقر الخلافت اکبر آباد ...
۱۶۵ ... ... ...	جشن وزن شمسی ...
۱۶۶ ... ... ...	جشن وزن قمری ...
۱۶۷ ... ... ...	کخدانی سلطان سایمن شکوه ما دختر را امر سنگه خواهر زاده
۱۶۸ ... ... ...	راجه جی سنگه ...

## ( ۱۵ )

صفحه	عنوان
۱۸۸ ... ... ... ...	آغاز سال بیست و هشتم از جلوس مبارک
۱۹۳ ... ... ... ...	متوجه شدن اعلیٰ حضرت بصوب اجمیر
۱۹۸ ... ... ... ...	جشن دزن شمسی ... ... ...
۲۰۴ ... ... ... ...	آغاز سال بیست و نهم از جلوس مبارک
۲۱۶ ... ... ... ...	جشن دزن شمسی ... ... ...
۲۱۸ ... ... ... ...	جشن دزن قمری ... ... ...
۲۱۸ ... ... ... ...	آغاز سال سیم از جلوس سعادت مانوس
۲۲۱ ... ... ... ...	نہضت بادشاہزاده محمد اورنگ زیب بهادر بگلندگه و آمدن صیر
۲۲۱ ... ... ... ...	محمد سعید صیر چمله ... ... ... ...
۲۲۷ ... ... ... ...	مامور شدن بادشاہزاده محمد اورنگ زیب بهادر بهم بیجا پور
۲۲۸ ... ... ... ...	و مرخص گشتن معظم خان و دیگر امرای عظام با نصرام
۲۲۹ ... ... ... ...	آن مه ... ... ... ...
۲۳۷ ... ... ... ...	نهضت والا بکنگ گنگ
۲۳۸ ... ... ... ...	جشن وزن شمسی ... ...
۲۳۹ ... ... ... ...	جشن دزن قمری ... ... ...
۲۴۰ ... ... ... ...	نهضت موکب معلمی بمتأزل نیپ آباد
۲۴۴ ... ... ... ...	آغاز سال سی و یکم از جلوس والا ...
۲۴۹ ... ... ... ...	کیفیت رسیدن معظم خان به خدمت بادشاہزاده محمد اورنگ زیب
۲۴۹ ... ... ... ...	بهادر و مفتوح شدن اکثر قلاع بیجا پور و سوانح دیگر ...
۲۶۳ ... ... ... ...	حقیقت عارض شدن عارضه ناملايم بر مزاج اشرف و وقوع وقایع
۲۶۴ ... ... ... ...	عظیمه و برهم شدن معاملات سلطنت ... ... ...
۲۶۵ ... ... ... ...	گزارش داستان عبور افزای که در آغاز سال سی و دوم جلوس

صفحه	عنوان
	باقلاضی قضای نازل رو داد و رقوع حوادث و برهم
۴۷۶	شدن معامله ...
۴۹۰	نقل فامه بیکم صاحب ...
۴۹۲	نقل عرضداشت بادشاهزاده اورنگ زیب بهادر ...
۴۹۳	فرمان عالیشان ...
۴۹۴	جواب فرمان ...
	ذلیل فرمان که مصحوب خلیل الله خان و فاضل خان
۴۹۶	فرستاده شد ...
۴۹۸	نقل فرمان دیگر که مصحوب فاضل خان فرستاده شد
۵۱۱	عرضداشت در جواب فرمان ...
۵۲۴	گرفتار شدن بادشاهزاده محمد دارا شکوه ...
	آردش بادشاهزاده محمد دارا شکوه را از نواحی بهکر و فیل سوار
	گرزانیدن از میان بازار دارالسلطنه شاهجهان آباد و بردن
۵۳۹	بخضر آبد ...
	رحمت بادشاهزاده محمد دارا شکوه ازین جهان بی مدار و کشتن
	بادشاهزاده محمد مراد بخش بقتوانی قائمی گواییل و فرستادن
	سلطان سلیمان شکوه و شاهزاده سلطان محمد بقلعه گواییل
	و خورانیدن گوکنار و در گوشتن شاهزاده سلیمان شکوه
۵۴۱	بلج طبعی ...
	خرامش بندگان اعلی حضرت شاهجهان بادشاه غازی ازین
	وحشست سرای بسرائیستان ریاض قدس و قریب ملال گشتن
۵۴۶	منوطنان عرصه وجود ازین مصیبت عام ...

## ( و )

صفحة	عنوان
٣٥٦	لحوال برگت اشتمال اهل حال و قال از سادات عظام و مشائخ مکرام و علمائی علام و فضلائی اقام و اطبائی حذاقت پیشه و شعرائی لطیف اندیشه و امراءی عالی مقدار که ادراک سعادت عهد
٣٥٧	مینهنت مهد حضرت صاحبقران ثانی نموده اند ...
٣٥٩	سلاله سلسله علیه مرتضوی سید محمد بخاری رضوی ... نقاره آل کرامت صفات سید شریف آذات کریم الخصال سید جلال ... ... ... ... ...
٣٦٠	قدوة اصحاب فنا اسوة ارباب بقا شیعی جایل کبیر بندگی حضرت میان میر ... ... ... ... ...
٣٦١	شیعی چلول القدر شیعی بلاول قادری ...
٣٦٢	مظہر تجلیات خفی و جلی مولانا محب علی ...
٣٦٣	خواجہ عظیم القدر عزیز الوجود خواجه خاوند محمود ...
٣٦٤	حقایق آکاہ ملا شاه بدخشی ...
٣٦٥	زاده پاکیزه دین زیده اهل بقین میر حسام الدین
٣٦٦	صاحب باطن صافی و ظاهر طاهر شیعی ناظر ...
٣٦٧	عارف عرفان نصیب شیعی حبیب معروف برآجہ
٣٦٨	عمده فردیکان حضرت باری ملا خواجہ بهاری ...
٣٦٩	عارف معلوی و صوری شیعی صادق برہانپوری ...
٣٧٠	صوفی پاک منش صافی خمیر میان شیعی پیر ...
٣٧١	ثابت قدم صراط مستقیم وحدت و توحید شیعی عبد الوشید
٣٧٢	آراسنه کمالات ازل و ابد میر سید محمد
٣٧٣	عارف کامل حقایق آکاہ شیعی عذایت الله

## ( ٣ )

عنوان	صفحة
سرآمد دانشوران راجب التعظيم مولانا عبد العظيم ...	٣٨٢
مجمع فضائل صوري و معذوي مولانا عبد الحق دهلوبي ...	٣٨٤
رافف رمز عجمي و تابي مولانا شكر الله شيرازي مخاطب بافضل خان ...	٣٨٥
دانشور خون پرور علامہ درلن سعد اللہ خان ...	٣٨٩
منظور نظر عذیت بیچونی ملا عبد الماگ توپی مخاطب بافضل خان ...	٣٨٧
سوزد صراحی ایزدی مولانا شفیعی میزندی مخاطب بدانشمند خان	٣٨٨
بدر مراج فیض بخشی مولانا فاضل بدخشی ...	٣٩٠
فاضل والا مقام مولانا عبد السلام ...	٣٩٠
سرآمد فضالی ملت حنیف مولانا عبد اللطیف	٣٩٠
سردفتر علمائی خطک وجود ملا محمد	٣٩١
فضل عالی فطرت مولانا عوض وجیہ ...	٣٩١
مولانا یعقوب لاشوری	٣٩٢
مولانا ابو الفتح ملکانی ...	٣٩٣
حکیم صدرا خلف حکیم فخر الدین محمد شیرازی	٣٩٣
حکیم ابو القاسم ماقب بحکیم الملک ...	٣٩٤
حکیم رکنای کاشی ...	٣٩٤
حکیم مومنائی شیرازی	٣٩٤
حکیم فتح اللہ شیرازی	٣٩٥
حکیم علم الدین مخاطب ہو زیر خان	٣٩٥
حکیم داؤد	٣٩٥

## ( ج )

صفحة	عنوان
٣٩٩	شيخ حسن جراح منوطن کرانه ...
٣٩٤	سرآمد چادو گلامان نادرة فن حاجی محمد چان قدسی
٤٠٢	ابو طالب منتظر مخلص بکلیم ...
٤٠٦	رافف رصو زنهان و پیدا ملا شیدا ...
٤٠٨	نکته سنیج بی نظیر مولانا ابو البرکات المخلص به مذیر ...
٤١٣	مولانا قیضا مهین برادر مولانا منیر ...
٤١٥	مظہر فیض نامتناہی میر الہی
٤١٧	حکیم حلاق ...
٤١٨	سعدای گیلانی ...
٤٢٠	محمد قلی سعیم ...
٤٢٢	ملا نسبتی تہرانیسی
٤٢٤	حسن بیگ رفیع مشهدی ...
٤٢٦	شيخ محسن فانی ...
٤٢٨	اشعار غافی ...
٤٢٩	محمد علی ملکہ تخلص ...
٤٣٠	صلح حسن فروغی ...
٤٣٢	سعید خان ملتانی ...
٤٣٣	ملا حاجی لشوزی ...
٤٣٤	چقدر بیان برهمن ...
٤٣٥	میرزا چلالی طباطبائی یزدی
٤٣٦	علامی فهامی افضل خان ...
٤٣٧	جمدة الملکی سعد اللہ خان ...

( ط )

عنوان	مقدمة
علاء الملائكة مخاطب به غافل خان ...	٣٣٧
عبد اللطيف كجعاني لشکر خانی ...	٣٣٧
عبد العصيدين لاهوري ...	٣٣٨
محمد ولد ...	٣٣٩
ميرزا أميدا ...	٣٣٩
شيخ عذابات الله ...	٣٣٩
ملا محمد جونپوری ...	٣٤١
مولانا ابو البركات المتنطلق به مغير ...	٣٤١
حکیم حلق ...	٣٤٢
شیدا ...	٣٤٢
چندر بھان ...	٣٤٣
محمد مراد کشمیری مخاطب بشیرودی قلم ...	٣٤٣
آقا رشیدا ...	٣٤٣
میر محمد صالح و میر محمد مومن پسران میر عبد الله	
مشکین رقم ...	٣٤٤
شرف الدین عبد الله ...	٣٤٤
میر سید علی تبریزی ...	٣٤٥
د میرزا محمد جعفر مخاطب به کفایت خان و جلال الدین	
یوسف ...	٣٤٦
مغلب بادشاھزادهای عالی مرتبت ...	٣٤٦
امرای نہ هزاری ...	٣٤٨
امرای هفت هزاری ...	٣٤٨

## ( ۵ )

صفحة	عنوان
۱۹۴۹	امراي شش هزاری
۱۹۵۰	امراي پنج هزاری ...
۱۹۵۲	امراي چهار هزاری ...
۱۹۵۳	امراي سه هزاری ...
۱۹۵۴	امراي دو هزار و پانصدی ...
۱۹۵۷	امراي دو هزاری ...
۱۹۶۰	امراي هزار و پانصدی
۱۹۶۵	(امراي هزاری ...)
۱۹۷۰	امراي نهصدی ...
۱۹۷۱	امراي هشت صدی
۱۹۷۰	امراي هفت صدی
۱۹۷۸	امراي شش صدی ...
۱۹۸۱	امراي پانصدی ...



## شروع سال بیست و یکم جلوس میمنت مانوس

روز شنبه غرّه جمادی الثانی سنه هزار و پنجاه و هفت آغاز سال  
بیست و یکم از جلوس میمنت مانوس پیرایه مسرّت و شامانی بروزگار  
داده چون با روز عید گلابی موافق افتاده بود بذیر رعایت رسم این روز  
شاهزاده‌ای والا قدر امرای عظام اولانی مرصع و زین پر از گلاب در خور  
حالت و مذلت از نظر اشرف گردیدند - مراد کام صفوی بخدمت  
فور بیگی و طاهرخان والد محمد اشرف پسر اسلام خان باشانه منصب  
سرآوازی یافتند - بعرض مقدس رسید که لشکر او زمینه که در نبرد  
بلخ راه فوار پیموده آواره دشت ادبی گشته بودند اراده دارند که  
بدخشنی رفته دستوری فرمایند - لاجرم شاهزاده محمد مراد بخش  
را پنجم ماه مذکور بمحض خلعت با قدری و دو اسپ از طویله  
خانه بازین میناکار و طلا نواش نموده بدانجنب رخصت فرمودند -  
له راسپ خان را بنصب سه هزاری ذات دو هزار و پانصد سوار از اصل و  
اغله و اسپ با زین فقره و هر یک از شمس الدین ولد مختارخان رسید  
عالم دروح الله ولد یوسف محمد خان تاشکندی و نذیر بیگ سلدرز رسید  
محمد ار قباد خان بعلیت اسپ سر بلند گشته همراه آن والا گهر  
رخصت گردیدند - و عبد الله ولد سعید خان بهادر ظفر جنگ که از جانب



( ۲ )

پدر بذظم بهتر می پرداخت از اهل و اضلاع بمنصب هزاری هزار سوار  
سر افراز گردید \*

پنجمین بادشاهه فلک جاه بسیر خدیجان و دوانیدن اسپان خاصه  
نشویف فرمودند - همین روز بمنزل شاه شجاع نزول اشرف ارزانی داشته از  
جمله پیشکش آن والا گهرسه لک و بیست هزار روپیه جواهرو مرصع آلات و  
فیل و افشه و دیگر ظرایف بذکاله گرفتند - خدیو کرم گستر آن والا گهر  
سر پیچ یک قطعه لعل و دو دانه مروارید و قدری مرصع آلات بهیمت یک  
لک روپیه و اسپ عربی ذواد ظفر فام با زین مینا کار و بهر دو پسر نیک اختر  
آن فیروز خلافت سلطان زین الدین محمد و سلطان بلطف اختر دو تسبیح  
مروارید و دو طریق مرصع مرحومت فرمودند - سیادت خان بولاد اسلام خان  
بمنصب درهزاری هفت صد سوار و افتخار خان بمنصب دو هزاری پانصد  
سوار و دو قی بهادر بمنصب هزاری هزار سر بلندی یافتند \*

چون از واقعه بانع و بدخشان معلوم اشرف گشت که او زیکان فسخ اراده  
ناخت بدخشان نموده اند شاهزاده محمد مراد بخش حسب الحكم مقدس  
از چاریکار مراجعت نموده استلام رکن و مقام کعبه آمال و امانی بجا آوردند -  
حكم شد لهراسپ خان دریست اسپ بواسطه احديان و سرب و باروت  
بنور الحسن تهانه دلز غوري رسانیده بیگرد - نوزدهم شاهزاده مراد بخش  
بعذایت خلعت و سر پیچ یک قطعه رمید و دو دانه مروارید و تقویض حراست  
کشمیر سر افرازی باشه رخصت آنصرف گردید \*

بیست و یکم بیاد شاهزاده عالی مقدار محمد اورنگ زیب بهادر  
خلعت خاصه با فائزی و چهار اسپ با زین طلا و بامیر الامر خلعت  
و دو اسپ با زین طلا و بهر کدام از بهادر خان و رسم خان خلعت خاصه

( ۳ )

با زین زین و بشاد خان خلعت و اسپ با زین مطلا از روی عذیت  
ارسل داشتند - و خدمت قلعه‌داری کلیل از تغیر شیورام کور بعده شاد خان  
بفقر نموده حکم فرمودند که نا آمدن از میمه ملنفت خل بحر است  
آن پردازد - و بیست و سوم سید هدایت الله قادری که پدرش سید احمد  
 قادری بر عهد حضرت جنت مکانی بصدارت کلی هندوستان سرانرازی  
داشت بخدمت صدارت از انتقال بوگزیده در دملن نجابت و اجلال  
سید جلال مرحوم مغفور و اقامه پانصدی و دریست سوار فرق عزت  
بر افراد - چون پرستار خاص اکبر آبانی محل را عارفه طاری گردید  
و بمدارای تقرب خان صحت پافت از اصل و اقامه بمنصب سه هزاری  
چار صد سوار بر نواخند \*

پناه آوردن نذر محمد خان باستان دولت نشان  
بارگاه خلافت و باز مرحمت فرمودن ملک  
بلخ و بدخشان از روی فضل  
واحسان بخان مذکور

چون از ذرّه ناخورشید و ماه نا ماهی پیرو عدل و احسان خدیبو  
زمین و زمان در موطن روح و راحمت اند و ذات کامل بفات آن وسیله  
ه ارزاق کلبات پیروسته در حصول این ماده مانند وجود حضرت واجب  
الوجود بالذات انتظامی عموم و شمول عطا می کند و در باب احسان از  
فیض سعادت دست نیسان مثل عمان نشان همواره در ایصال اذواع  
مراهب بالطبع بهانه جو می باشد مکفون خاطر ملکوت ناظر آن بود که  
بعون عذیت الهی مملکت ماوراء النهر از خس و خلاشک نفعه

کیشان پاک و صاف ساخته و بنظم و نسق آن دیار از قرار واقع پرداخته از کمال عذایت و مهربانی و پایه شفاسی و مرتبه دانی باز به فخر محمد خلن مرحومت فرمایند چنانچه از مضامین نامهای گرامی که بجانب خان مذکور صورت ارسال یافته این معنی مستفاد میگردد - و لیکن چون خانرا ادبی دریافت و دولت ازو زو برخانه بود بذایر بی طالعی و بی نصیحتی زو از قبله امأل گردانیده تدم در وادی فاکمی نهاد - و آشغته رائی و خام طمعی که لازمه تفاول مغیرات است اضافه علت شده بمصلحت چندی از فاقرسودگان روزگار مرحمة پیمانی ایران شد - چون شجاعه املاش در آن سیر زمین بجز نا کامی بزی نداد و ترد و تکاپوئی بی معاصل نفعی نه بخشید لاجرم باز به بلخ مراجعت نموده خواست که در یکی لز قلع و لایت بلخ توقف نموده به تعصیل اسباب جمیعت و تهیه اشکر پرداخته پر و بال شکسته را درست نماید - چنانچه بمددگاری کفش قلماق و غیره قلعه میمنه را محاصره نموده قلعه را مرکز وار به پرکار احاطه تذگ فضا ساخت - و در یوش از کشش و گوشش بهادران موکب سعادت سورهایه تیغ و تفها بزخم داده بی فیل مدعای فوز مراد مراجعت نموده رخت افاهت به بیانچراغ کشید - و آنرا صارا و مذزل رفع حوارت روزگار اندیشه شد مذتظر خبر فتح و شکست هبد العزیز خان وغیره پسوانش که با کل اشکر مبارزه امیر به بادشاهزاده والا گهر محمد اوزنگ زیب بهادر مقابل شده سعی و گوشش از افدازه گزرنیده بودند فشنست - از آنجاکه اغلب اوقات قلت عدد علت غله میگردد در آخر امر بمدد تائید آهی شاهزاده مظفو و منصور شده اعدا مغلوب و مخدول راه فرار سر کردند - چون از همه جانب نومید مطلق شده از کوده فادم و پشیمن گردید لاجرم بحسب مصلحت دید خود که در امثال این وقتیانی ذرا ک از پا افتادگانرا دستگیری می نماید فدامست

و خجالت را غیر نادانی اخود نموده مکنونی مشعر بر اظهار اطاعت و نوسل بذیل عاطفت خدبو زمان بشاهزاده نوشته خواهش ملاقات آن والا جذب را در ضمن مطالب فوایت آمیز رافت آموز ظاهر ساخت.

شاهزاده والا گهر بمقتضای به اندیشه و سعادت منشی عرضداشتنی مشتمل بر حقیقت مذکور بانامه نذر محمد خان بدراگاه عالم پناه ایصال داشته التماس ترّحیم بر هال او نمودند. از آنجا که ذات ملایک صفات حضرت ظل سبحانی بالذات اقتضای عفو تقسیرات و فرو گذاشت زلت دارد و اغماف لازمه سرشت قدسی طینت آنحضرت است کردہلی خان مذکور را ناکرده اذکارش متوقعت از را بقبول تلقی نموده حکم فرمودند که اگر نذر محمد خان بیاد شاهزاده والا گهر ملاقات نماید بلنم و بدخشن را باو داده آن والا گهر اشکر ظفر اثروا از اطراف طلب داشته روانه حضور پنور شوند. و عدمه موجبات مراجعت نفق و بیدلی امرا شد و نیز بسبب شدت فیق تعیش که از قلت غله و کثوت عسرت و فرط رقوع بالی قحط و غلة ناشی شده بود و وفور رغبت بیاد شاهزاده ایی والا تبار و امرای فامدار به تعممات و مستلزمات سر زمین دل نشین هندوستان که ام بخلق مثلها فی البلاد در شان لوست و تنفّر مکانی ازه آئین فردوس تونیں که از کمال آبادانی و جمیعت همگی بیوت و مغازل معالنه چون فضور هفت حدّه بمقدم لشیفی مشهور و از منابع عین ملام و معمور است و فرط تنفسوار و پیاده از اقامات توقف این مملکت و دواه تردید بتعاقب اوزیکان تاخت آرد که در آن بوه و بر و دشت و در از عمارات علامات نگرانشته و آبادانی را از بینیاد بر اندلخته عالم بر چند و بوم گلستان ساخته بودند مجال توقف محل دانسته بی اختیار بدادن بلنم راضی گشند.

## معاودت موکب همایون از کابل بدارالسلطنت لاهور و از آنجا بمستقر الخلافه اکبر آباد

چون خاطر اشرف از سیر تذراحت کابل فارغ گشته از هیچ راه به هیچ رو در آن سرزین حالت منتظره نماند بسمت قرار گاه خلافت بیدرنگ آهنگ فرموده سلم رجب از بست خاک گزشته منزل نمودند و شاهزاده محمد شجاع را بعذایت خلعت با فادری سرافراز نموده حکم فرمودند که هرگاه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر داخل سرحد کابل شواد آن والا گهر عازم درگاه والا گردد - دهم باغ فیمله که در سل گزشته مشتمل بر سه دست عمارت اساس یافته بود درینولا با تمام رسیده از نزول اشرف صفا و طراوت تازه یافته باغ فرج افزا موسوم گردید - چهلترم باغ صفا که بنا نهاده حضرت فردوس مکانی است از یعن قدم مبارک طراوت بی اندازه پذیرفته از فروع چرانان شب برات که بر کفار نہر آن بتوزیب چیده بودند رشک مشرق ماه نمیورگشت - اذار این هر دو باغ صفا و رفا که بر قلیبی و شادابی مشهور آفاق است بکمال رسیده حلوات پدرایی خاص و عام شد - سعید خان را که از بلخ رسیده سعادت ملازمت حاصل نموده بود بگوناگون مراسم و عواطف تسلي نموده بعذایت صوبه بهار پایه رفعت قدیش بمراتب درجات مقدار بخت والا رسانیدند - ریک نک روپیه مطالبه سوکار خاصه که بر ذمه خائزاد خان و لطف الله خان بود بخشیده در وقت رخصت بعذایت خلعت خاصه و دو اسپ بساز طلا مختص و سر بلند فرمودند - و خلیل الله خان را بدنستور سلمی بمخصوص چار هزاری سوار و فوجداری و جاگیر میوات از تغیر شاه بیگ خان معزز ساخته حکم فرمودند که ملازمت نموده از لاهور روانه خدمت

مرجوعه گردد . روز دیگر اسلانی بیگ و میر عزیز که اولین فتح نامه بلخ نزد  
والی ایران و دویین هذلیت نامه به نظر محمد خان بوده بودند بدراگاه  
معلی رسیده دولت کورانش اندرخندند . رای تودرمل دیوان و امین  
و فوجدار سپهند و سرکار دیداپور و جالندھر و سلطانپور که پنجه‌ها لک روپیه هر  
ساله حاصل این خالصات است چون بمعاملات خاطر خواه پرداخته بود  
غایبانه بخطاب راجکی و منصب تو هزاری تو هزار سوار از اهل و اضاده  
سرافراز ساختند \*

بیست و ششم ظاهر پشاور را مخیم سرانهات جاه و جلال گردانیدند .  
یوم رمضان برآ پلی که از کشتیها بر آب نیلاب بسته بودند عبور نموده خلرج  
حصار انک مرکز اعلام متصور گردانیدند . درین تاریخ فهرست مجموعه  
دولت و اقبال شاهزاده سعادت پژوه محمد دارا شکوه با پسر خجسته سیم  
سلیمان شکوه که از لاهور باستقبال آمده بودند شرف ملازمت حامل نموده  
هزار مهر نظر گدرانیدند . و یعنیت یک قطعه العلس که صد رتی روز  
و یک لک روپیه قیمت داشت و اسپی از نسل عذتر موسوم بعادشاه پسند  
که پیازرده هزار روپیه قیمت اینجا شده بود با زین طلا سربلند گردانیدند .  
عبد الله بیگ نبیرا شکور بی اتفاق امام قلی خان بیلاری طالع بیدار  
بعزم بندگی درگاه جهان پناه از عبد العزیز خان جدا شده بوسیله سفارش  
با دشاهزاده عالی فطرت نلک جاه محمد اورنگ زیب بهادر شرف ملازمت  
دریانه بعذایت خفچر مرصع و منصب هزاری چهار صد سوار و اسپ  
\* با زین نقره و پانزده هزار نقد کامیاب گشت \*

بیستم از پل سفابین که بر دریا بیهت ترتیب داده بودند گوشته  
جريدة بشکار قرعه کفار تشریف بوده بیست و چهار هزار کوهی روپیت  
و پنج قوچ و چهار چکره از آن میان چهارده به تفنگ خامه و نه راس از

( ۸ )

نفعگ شاهزاده صود گشته باقی را زنده گرفته مترجمت فرمودند - لهرسی  
خان از اصل و اضایه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و فرات خان  
بخدمت نظرات و منصب هزار و پانصدی چهار صد سوار از اقبال فیروز  
خان که در رهنسی پیمانه حیات بر آموده بود سرافرازی یافتند - سید احمد  
سعید که از زر خیرات سرکار جهان مدار متابع یک لک و پنجاه هزار روپیه  
باب عرب حسب الحکم اشرف بعمرین شریفین برده در آنجا بدۀ بیست  
که سه لک روپیه باشد فروخته بارباب استحقاق هر دو مکان که همیشه از  
فیض افضال بادشاه غریب نواز کرم گستر به رباب اند قسمت نموده بر گشته  
بود از دریافت ملازمت لازم الدیکت و استلام زکن و مقام استاذه قبله اقام  
سعادت اندرز دین و دنیا گردید \*

بیست و ششم از دریانی چذاب گوشته سلیمان ماه در عمارت حافظ آباد  
در سوم شوال معاون فعال در چهانگیر آباد تشریف ارزانی فرمودند - درین  
مدزل خسرو سلطان و ملا علاء الملک میر سامان که در لاهور برای سرانجام  
بعضی مهام مأذنة بودند و ظفر خان و مسیح الزمان از کشمیر آمده  
شیف کورنش دریافتند - سید حسن سفیر عادلخان و میر فصیح حاجب  
قطب الملک تبدیل عتبه علیه نموده هر کدام پنج فیل از آن میان یکی باز  
طلاء و چهار بازار ذقره و پرخی مرصن آلات که هر دو بعثوان پوشکش ارسال  
داشته بودند از نظر فیض اثر گزاراند و سید حسن باائعام خلعت و یکی مهر  
و یک روپیه در صد تولکی و میر فصیح بمرحمت خلعت معزز گردیدند -  
حسرو سلطان بعذایت یک فیل بازار ذقره و ملا علاء الملک بمنصب در  
هزاری چهار صد سوار از اصل و اضافه مستخر و مجاهی گشتهند - پنجم شوال  
بدولت و اقبال داخل عمارت دلو السلطنت لاهور که باعتبار فرشت و صفا  
و خوشی و دلکشی آب و هوا از سایر عمارت روی زمین امتیاز دارد گشته

دویزدهم ماه مذکور بصوب مستقر الخلانت اکبر آباد نهضت فرمودند -  
مذول اول در بافع فیض بخش و فرج بخش قرار یافته آن مکان سعادت  
نشان به میامن آثار قدم همایون طراوت دیگر یافته در فیض بخشی و لوح  
پروری نمونه ام بودن و بهشت زمی (زمین گردید - سید حسن اخنی از  
اشیای فیسسه بیجا پر و میر نصیح امنعه گوکنده بخوان پیشکش گزارانیده  
ازین را بانعام نه هزار روپیه و دویمین را بمرحمت هشت هزار روپیه سرافراز  
ساختند - و قباد ولد اسد خان کابلی را بعفایت خلعت و خدمت قوش  
بینی و خطاب خانی و حکیم فتح اللہ را به منصب هزاری صد سوار کاهیاف  
نمودند \*

پیست و چهارم برآ کالو راهن که صیدگاً مقوریست متوجه اکبر آباد  
گشته غرّه ذیقعده آن سرزمین را مرکز رازات عالیات ساختند - سوم ماه  
مذکور از واقعه دکن بعرض اشرف رسید که اسلام خان صوبه دار دکن از کمال  
قابلیت و سعادت مذهبی و مراجدانی بمنصب هفت هزاری هفت هزار  
سوار و مرتبه والی وزارت رسیده ایام بصوبه داری دکن سرافرازی داشت  
بعقاضی قضا برحمت حق پیوست و خبر نوت او موجب تحریر و تلفیف  
تمام گشت - بدشاه قدردان بازماندهای او را بموجب فیل سرانراز  
ساختند - برادرش سعادت خان به منصب در هزار و پانصدی هزار سوار  
و خدمت قلعه ایاری دولت آباد بائین پیشین و محمد اشرف شخصیین  
پسر او بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و محمد صفی پسر دومین  
بمنصب هزار و پانصدی چار صد سوار و محمد شریف پسر سومین بمنصب  
پانصدی دو صد سوار و غیاث الدین پسر چارمین بمنصب پانصدی صد سوار  
از اصل ر افضل و عبد الرحیم و عبد الرحمن فار پسر خورد سال بمنصب در خوار  
سریاند ساخته اندوخته خان هردوه هرثه محبت فرمودند - و به

( ۱۰ )

شاهنواز خل صوبه دار مالو حکم شد که تا رسیدن صوبه دار بمعاهظت آن  
ملک پردازد .

تنمه احوال بلخ و بدخشان و مرحمت  
نمودن این دو ملک به نذر  
محمد خان

چون نذر محمد خان در بولچراوغ اقامست نموده چندانکه کوشید  
و اندیشها اندیشید سودمند نیغناوه خواهش او بجهانی فرسید لاجرم التجا  
بدرگاه عالم پغا که مقرر مقر رجهانیل و مرجع و مجمع عالمیانست اورده  
خصوصیات احوال خویش خصوص آوارگی و بیچارگی سفر ایران در طی  
مکتبات نوشته نزد شاهزاده فرستاد و استدعای عطای بلخ و آمدن ظاهر  
خان بولی حصول جمعیت خاطر نمود لاجرم شاهزاده والا گهر فوزدم  
جمادی الثاني سفه بیست و یکم جلوس مبارک طاهر خان را با عطاو الله  
بخشی خود فرزد او فرستاده و فرستادها را ارشاد نمودند که دریافت مطالب  
و مأرب او نموده و خاطر از پرائندگی جمع نموده مکتوب بقلم آرد -  
خان مذکور بعد از رسیدن فرستادها و نامه ظاهر ساخت که قلعه میمنه را  
اگر اولیاً دولت بالصرف من دهد و استگان و اسباب و اموال در آذجا  
گذاشته روانه بلخ میشوم شاهزاده بعد از آنکه جواب دادند که اگرچه در  
جذب عطای بادشاہ غلک جاه این التعلس معلوم هرگاه بلخ و بدخشان  
باشلن تکلف نموده آید مرحمت تلعه میمنه نیز ضمیمه عطای دیگر خواهد  
گشت اما پیش از آمدن بلخ این مطلب قبل ذکر نیست - خان مذکور  
ازین معنی رنجیده در آمدن متامل گشته ظاهر ساخت اگر دادن بلخ

الجته پیشنهاد همت والا هی بود در دادن قلعه میمنه ایستادگی نمی ذمودند . هرچند طاهر خان خاطر نشان اور ساخت و کلمات دافش پسند بر زبان آورد از پس توهمند قبول نکرده محمد قلی کلجاد را که از نوکران معتمد او بود برای تشیید مبانی معاهده همراة عطاوه الله فرستاد - شاهزاده بعد از رسیدن آنها عهد نامه موافق خواهش مرقوم قلم مرحومت رقم گردانیده با مکتوب استمالت آمیز مرسول داشتند - فخر محمد خلن از بیلچراغ کوچ نموده بسبب خوف رهلاس باهستگی قطع مساندت نموده بهرجا که می رسید بی ضرورت چند روز توقف نموده قدم پیش نمی گذاشت - شاهزاده والا هر قیمت شانزدهم بهادر خلن را بالشکری که در بلخ بود تعیین نمودند که برسم استقبال بشیرغلن رفته اگر فخر محمد خلن را عزم آمدن اینجا مصمم باشد معزز و مکرم همراة آورده همه جا در تمیید مدنی احترام و اکرام او کوشش نماید و الا بدستور سابق از روی دلیلی تمام بی تعاشی بروز پرداخته آنجنان آواره دادی فوار و سرگشته والا ابدی گرداند که دیگر پایی جرأت از حد گلیم کوتاه خریش فرایش نمهد - بهادر خلن چون بآن سمعت روانه گردید فخر محمد خلن و طایفه قلماقیه که رائق و فلتق مهمات او بودند در مضيق تعبیر و تفکر اتفاقدند و صریح ظاهر گردند که ما را تاب صدمه عساکر مذکور نیست - فخر محمد خلن در تاق و افطراب افتاده کفشه قلماق را که سردار طایفه قلماقیه بود روانه نمود که اول به بهادر خلن ملاقات نموده او را بطایف العیل برگرداند بعد آن مکتوبی که برای ملاقات بشاهزاده نوشته شده بگزراند - فرستاده مذکور در شیرغلن بهادر خلن را طلبیده ظاهر ساخت که بسبب فا دادن قلعه میمنه خلظر خلن ازیشن جمع نیست العجل اگر شیرغلن را بخان خالی نموده بدهند ستورانرا آسایش داده و بله آنجا گذاشته منوجه ملاقات شاهزاده

می شود . اگر دلیت قدردانی و مهربانی درمیان این ملتمس بدرجۀ  
قابل موصول نشود خان مذکور بی شبه از جایی که رسیده مراجعت  
نموده بهرجا که مناسب داده خواهد رفت - بهادر خان بذل بر رفع دغدغه  
و تفرقۀ خاطر خان عزیمت و اراده او را پیش دید نظر عاقبت بین و پیش  
نهاد همت بلند فهمت ساخته بمقتضای صلاح وقت قلعه شبرغان را  
خالی کرد بکفشن قلماق سپرد و خود گوچ نموده نواحی پل خطیب را  
مرکز دایره دولت بعنی لشکر ظفر اثر گردانید - کفش قلماق خاطراز  
شبرغان جمع گرده به ملازمت شاهزاده شنگلت و نامه که تاریخ آمدن خود  
دوم ماه رمضان مقرر ذموده فرستاده بود گزانید - شاهزاده کفش قلماق را  
خلعت و شصت هزار شاهی از سرکار بادشاهی داده رخصت نمودند  
و خود برآده استقبال از بلنچ متوجه پیش گشته در نواحی فیض آباد دایره  
فرمودند \*

درین اثناء نوشته ندر محمد خان رسید که اگر چه وعده ملاقات در  
فرزینکی پل خطیب بود (۱) این معنی را موجب تصدیعه ایشان ازدیشیده  
ملاقات را در نواحی شهر قرار داد - و امید که آن والا جلا بشهر مراجعت  
فرموده هرگاه انگلۀ عزیمت قریب الوقوع گردد در فرزینکی شهر هرجا  
مناسب دانند از ملاقات مسرور سازند - روز چهلم رمضان که ساعت ملاقات  
ندر محمد خان بود خبر رسید که آمدن خود بذل بر مرضی که برو طاری شده  
موقوف داشته قاسم سلطان نهیمه خود با کفش قلماق و جمعی دیگر فرستاده  
«هدوت کوتاهی خود خواست - حسب الامر شاهزاده والا قدر نوبارت  
بوستان خلافت سلطان محمد با بهادر خان تا یک کرو استقبال نموده نزد  
بادشاهزاده آوردند - آن والا جلا قاسم مذکور را از دوی عاطفت در آغوش  
عذایت آورده فرزینک بمسند خود نشاندند - و بعد از رخصت او بامیر

الامر بہادر خان و راجه جی سنگمه وغیره بطريق کنکاش ظاهر ساختند که  
باوجود گرفتاری غله و دیرانی ملک و قرب موسم زمستان درین محل محال  
توقف محل است . لاجرم غله رو بگرفتاری نهاده چنانچه منی بدلا رزپا به  
رسیده و کلا و هیمه مطلق ذلیل است . و سامان موسم زمستان فرموده  
درین ملک ماندن بغايت دشوار و حکم اقدس عالی شده که بعد از آمدن  
نذر محمد خان بلخ و بدخشان را باز پکنارند و او بعد مرض مستمسک  
گشته نباید خود فرستاده علاج دولتخواهان چیست . همه متفق شده  
معرض داشتند که تا رسیدن جواب برف راهها مسدود ساخته فرست عبور  
از کذل هذدر کوه نمی دهد . در آن صورت نه سامان میاند و نه طاقت کوچ  
نمودن بر مردم سخت مسکل میشود . لاجرم شاهزاده حلولی قاعجان  
دواخی بلخ را بحضور طلبیده ازین جهت که اویک و المانی بسیار در  
آن دواخی متفرق شده هر جا جماعتی قلیل می دیدند بینونک بر آنها  
می تاخند - راجه جی سنگه را براوی آوردن سعادت خان بتزمد فرستاده  
خواستند که بہادر خان را بمدد رستم خان تعین نمایند - درین اثناد  
عرضداشت رستم خان رسید که بنده با جماعت خود متوجه میمنه گردیده  
که شادخان را همراه گرفته براه شلن چاریک روانده کابل میشوم . پانزدهم  
رمضان شاهزاده از فیض آباد مراجعت نموده در جلگه متصل شهر منزل  
اختیار نمودند - و آن ملک را بذیر محمد خان داده قلعه بلخ را به قلس  
و گفشن قلعه هفتگان و داعی یک قبضه خنجر مرمع ریک راس اسپ  
با یارق طلا و پنجاه هزار روپیه از سرکار والا بقاهم سلطان و پنجاه هزار من غله  
که به فرخ آن وقت پنج لک روپیه ارزش داشت سوای غلات دخیره تلاع  
دیگر به نذر محمد خان عطا فرموده حواله او نمودند - اگر نذر محمد خان  
خود می آمد مطابق حکم معلی بادشاهزاده شالی قدر چهار لک روپیه

از سرکار و آزادیک لک روپیه از خود تکلیف نموده او را از سامان و اوازه  
ملک داری مستغفی می ساختند \*

راجه جی سفگه با سعادت خان آمده درین مغازل ملازمت نمود - از  
آغاز تسخیر آن ملک تا زاریخ مراجعت بادشاهزاده دو گروز روپیه در وجه  
مواجب سپاه دو گروز روپیه بر سرانجام ضروریات این پساق صرف گشته -  
در همه روزها جمعی کثیر از طرفین به تخصیص در جنگ هفت شبانروزی  
شش هزار سوار او زیک و پنج هزار سوار بندعلی بادشاهی بکار آمدند -  
بالجمله چهاردهم رمضان بادشاهزاده توپک و ترتیب امواج بروشی شاهان  
و دستور نمایان که دستور العمل اعیان سلطنت جمیع احیانرا شاید بدین  
ترتیب که امیر الامر بر افال و راجه جی سفگه جرالغار و بهادر خان چندارل  
و معتمد خان با مردم توپخانه و پرتوی راج راتهور هراول مقرر نموده روانه  
کبل گشتند - شلزانهم از تذکی عرشک گزشنه فرود آمدند و بهادر خان  
بعجهت تذکی راه و عبور لشکر تا سه بوز در دهنه آن تذکنها توقف نموده  
هر روز جمعی را برای محافظت عمله ارد و که برای آوردن هیمه و کاکه در  
صحراء منافق می شدند می فرستاد - هر دهه رمضان که نوبت کهی شمشیر  
خان و خوشحال بیگ و دیگر کاشغریان بود طبقه خیره سر العان و او زیک  
از کوتاه نظری و خود سری قریب پنج هزار سوار این جماعت را قلیل  
پنداشته نصف آن جماعت شمشیر خان را بینان گرفته نصف دیگر بر فراز  
پشتها برآمده ایستادند - دلیلان عرصه پیکار حمله ایشان را وقوعی فنهادند -  
بی محلیا بز و خورد در آمده یکه تازی و جلو اندازی بجا آورند - درین  
اثناء بهادر خان مطلع شده همین که بسوی ایشان روانه گشت بمجرد نمودار  
شدن نشان خان مذکور ملتفت مشتی خس و پشتنه خاشاک که از پیش  
صدمه سیلاپ با شتاب تمام راهی شود پکسر تاب فوج کلان خود گیریان گشتند

( ۱۵ )

و اکثری راهگرای وادی دارالدوار شدند . و جمعی ازین طرف نیز زخمی  
گردیده دیگران بسلامت بمنزل رسیدند \*

بیست و پنجم غوری مضری خیام دولت گشت - در آذان راه افواج  
اویزیکیه از در طرف نمودار گشته رفته پیشتر آمدن گرفتند - فی الحال  
امیرالامرا با افواج جرافغار و جمیع ترکش بندان جلو انداده آن کم فرصتی را  
از پیش برداشت و فوج دیگر را که از فراخی میدان اندیشه ناک گشته  
ندم پیش نمی گذاشتند معتمد خان میر آتش با برقداران متوجه گشته  
باندگ دستباری جمعی را قتیل و بعضی را جریح ساخته براه فرار  
انداخت - چون حکم شده بود که غوری و کهربد را داخل ممالک محروسه  
دانسته قلعه دار آن را بحال دارند و نورالحسن قلعه دار غوری توفیق اقامست  
نیافرته ابا نعمود لاجرم بادشاهزاده دو روز در آنجا مقام نموده ده لک روپیده  
سرکار والا و قورخانه که در آنجا بود همراه گرفته محافظت آن به نورالحسن  
قلعه دار غوری و ذوالقدر خان مقرر نمودند \*

بیست و نهم براه خواجه زید راهی گفتنه چون مذل آن روز برگذار  
سرخاب مقرر شده بود بذیر تنگی راه و بیم دست انداز اویزک امیرالامرا  
را برای حراست جمعی از لشکریان که از عقب می آمدند برقرار تذکله  
گذاشتند - چون میان امیرالامرا و بهادر خان ساقه کل لشکر زیاده از در کوهه  
فصله بود در اذانی راه اسباب بسیاری از لشکریان را هزاره و اویزک بخلاف  
جهوده جمعی کثیر بر خزانه ریختند - و تا در آمد شب ذوالقدر خان  
و نورالحسن در سریز و آویز بوده آخر بمدد امیرالامرا مخالفان به بد ترین  
روشی راه گریز سپردند - غرّه شوال کوچ نموده بذیر طی عقبات دشوار گزار  
و تنگی راه کتل که از غایت ارتفاع و طول مانند راه صراط بیداریکی و تنگی  
زبان زد بود مقرر نمودند که بهادر خان و راجه جی سفکمه تا عبور تمام لشکر

در کنار سرخاب توقف نمایند - دوم و سوم شوال که مردم بهجهت نگرانی مسلک کنل که زالی سر راه برستم دستان می تواند گرفت نذگ آمده از کمرهای کوه چار چشمہ بالا برآمده بودند مردم بسیار و دوافب بیشمار از کمال اضطراب و اضطراب غلطیده راه عالم بالا سرگردند - چهارم بپایی کنل هفدر کوه رسیده مقرر نمودند که نخست بادشاهزاده از کنل عبور نمایند بعد از آن امیر الامرا پس ازو خزانه و قور خانه و توپخانه بادشاهی و کارخانجات شاهزاده و بعد آن راجه جی سنهجه چندماول کارخانجات مذکور ر پس از گرنشتن همکی از در بهادر خان بگزیند - و هنگام عبور شاهزاده اگرچه شورش در هوا نبود اما چون برف افتاده بین بسته بود مردم تصدیع تمام گوشند - ششم بادشاهزاده والا گهر بغور بند و هفتم بچاریکار رسیده هشتم داخل کابل شدند - و امیر الامرا که از عقب می آمد چون برکنل منزل نمود نصف شب برف بیارش در آمده خلن مذکور را تصدیع بسیار داد - و راجه جی سنهجه با همراهان وقتی که از چار چشمہ گرنشت برف شروع در بارش کرد لا تا دو روز دیگر در راه و تا گوشتن از کنل سه شب ایروز دیگر در بارش بوده بر طرف شد - ذوالقدر خان با خزانه از ملاحظه آنکه مبارا گثت برف راه را مسدود سازد روانه شد و وقتی که بکنل برآمد بارش بچالی رسید که اکثر شتران خزانه زیاده از نصف جا بجا افتاده از حرکت بازماندند - هر چند ذوالقدر خلن سعی نمود از کنل نتوانست گوشت - و تمامی همراهان از سوار و پیاده از شدت سرما پرگشته شده با چندی در عین بارش برف بمحافظت خزانه پرداختند - فردای آن قدری از خزانه بر شترانی که توافقی تردد داشتند با جمعی از سواران پیش از خود روانه غوریند ساخت و خود با چندی هفت شبانه روز بر فراز هندو کوه با آنکه سحاب طوفان بار از کار خود فارغ نبوده از فرط برف و بینه و خوف دمه مردم را مشرف

( ۱۷ )

بر هلاک داشت و قلت آنوقه و انتظار رسیدن بهادر خان سر پار تصديعات دیگر شده بود گزرايند - و كيفيت حال بهادر خان برين منوال که چون بكتل تك شهر که بفضله دو منزل از هندو کوه واقع است و نشيپ دشوار فوره دارد و از بارش برف بغايت محل گزار شده بود معهد هزارهای تك چشم بازدزی ريدن مال مردم هجوم نموده در هر ساعت برابر دو می ریختند و خان مذکور به حملهای متواتر جمعی را قتيل و جريح می ساخت باز از شوخ چشمی باز نمی آمدند رسید تصديع مردم را بسلامت از کربوهای دشوار عبور و تکذاهلي صعب الم سور گزرايند - و يك روز پائين کتل توقف نمود و همگي پس ماندها را پيشتر از خود راهي ساخت - و با وجود راه کم بدبار شدت برف و دمه اکثری از لشکريان شب بر فراز کتل گزرايده مردم و درواب بسيار هلاک شدند - چنانچه از آغاز سور لشکر تا انجام ده هزار جالدار قریب بنصف آدم نتمه فیل و اسب و شتر و غیره ضایع شده فراوان اسباب در زیر برف ماند - وقتی که خان مذکور بر سر کتل رسید و حال ذرا قدر خان با خزانه بدین منوال دید با خلاص خان و روپسندگه راهور ر گوكل داس ميسوديه و مهیش داس راهور و چندی دیگر شب همانجا توقف نموده سحر گاهان از شتران خود هر قدر باقت اسباب الداخنه خزانه پل فموده نتمه بر اسبان و شتران لشکريان قسمت نمود - و همین که راهي ساخت جمعی از هزاره جمیعت خان مذکور به چشم کم دیده خواستند که براي بردن یز دستبردي نمایند - سردار شهامت شعار لولی نهور بر افراد خانه و چهره از غضب بر آفوندند جمعی کثير را طعمه نیغ و نیغ ساخت و بقیه السيف را براه فرار انداخته خزانه و اردو را بسلامت گزرايده بیست و درم شوال بکابل

\* رسید

اکنون باز بوقایع حضور می پردازد - ششم ذی قعده از کانو راهن روانه پوش گشتد و بعد از طی سه منزل عارضه تپ بر مراج فو باره بستان سلطنت شاهزاده مهر شکوه پسر دوم بادشاهزاده عالیان محمد دارا شکوه طلی شد - هرچند اطبائی پانی تخت خون بزلو گرفته باقسام معالجه پرداختند چون خواست الهی بامروی دیگر تعلق گرفته بود چاره گزین چاره گران بظهور نیامد - و بذایر مقتضای تقدیر قضیه ملال افزای آن نوگل گلشن اقبال که همگی ارقاب حیدرنش چار سال و نه ماه و پنج روز بود فهم ذی قعده بزموده کوه نبار از دره سراپائی خاطر مبارک گرفت - و بهشت نسلی خاطر والدین آن مسافر عالم بقا با سایر حججات گزیدن نقاب عصمت بمقزل آن بیدار بخت تشریف بوده باب نصایب اطفای نایره از دره فرموده روز دیگر بذعش آن نوگل زینت افزای گلشن ارم بائین پسندیده روانه لاهور نموده مقرر ساختند که در باغ والده اش مدفن سازند - یازدهم از آن منزل کوچ به کوچ متوجه شده هزارهم پسورد و بیست و یکم بداعن انباله ورود سعادت نمودند - بیمه دیو سیسوده که پوش ازین نوکر را ز بود دولت استیلام سده سفیده دریافت که عذیت خلعت و اسیب و منصب هشت هدبی چهلر صد سوار سربلند گردید - و او را برادر سجان سنه سیسوده سرت که از دیر باز به بندگی این آستان فلک نشان مقتصر است - و اینان پسر سورج مل دوین پور را امیر سنه اند - بیست و چهارم از یک مژل کردان اردو را با جعفرخان و ملا علاء المأک میر سامان براه راست رخصت نموده خود همعدان فشار اندوزی با جمعی از مقربان و عمله براه کفار فیر شکار کنان متوجه شدند - و بعد از فراغ شکار سوم ذی حجه داعل نور گده شده فردانی آن سیو عمارت شاهجهان آیاد پرداخته تصرفات شیان و فمایان که بخاطر مبارک رسید خاطر نشان مکرمت خان و معماران

دموه حکم فرمودند که تا مراجعت اشکر جاه و جلال از اکبر آباد و رسیدن  
بیست و چهارم ربیع الاول که ساعت ورود اشرف درین دولتخانه است  
این عمارت دلکش باید که بازیب و زینت تمام باهمام وسد . و بنای مزید  
ذکید عافل خان و آقا یوسف را نیز در اهتمام شریک محروم خان  
نمودند . و خود بدولت و اقبال برآ دریا کشانی سوار هم عفان دولت  
و اقبال متوجه دارالخلافه اکبر آباد گشته پائزدهم ذی حجه به پرتو قدره  
مخدنه ساعت سعادت پیرای آنجا را فراغ آمود فیض ساختند \*

## جشن وزن مبارک شمسی

روز مبارک در شنبه بیست و چهارم ذی حجه سده یک هزار و پنجاه  
و هفت جشن وزن مبارک شمسی آغاز سال پنجاه و هفتم از عمر ابد طراز  
زادشاه ناک جاه بآراستگی ترتیب یافته در ساعت مسعود برسم معهود آن  
روح مجسم خود را بچواهر ر طلا و ذوقه و دیگر اشیاء برسخته ماداً آسودگی  
پرا و محتلجان را مهیا و آماده ساخت و تهدیدستان گینی را راس المال  
رفاقت عطا نمود . و فیل خرد کلان گوش که شایسه خان از گجرات  
ابوالداشته بود از نظر اشرف گشت - معز الملک بخدمت منصبی گری  
نذر سوت و کنایت و چتر بهوج که پیشتر پیران اسلام خان بود بدیوانی  
مالو سرافرازی یافتند - غرّاً محروم رستم خان و محمد زمان طهرانی  
و بختیار خان و چندی دیگر که از شاهزاده محمد ارنگ زیب بهادر  
بخشت گرفته روانه درگاه جهان پذکار شد \* بودند بادراک سعادت سجاده  
درگاه والا سرمایه اعتبار ابدی و افتخار سرمدی اندوه خاند - و چون بعرض  
شرف رسید که جنگیار خان فوجدار مندوسر بزم یکی از منمردان که خان  
مذکور وطن او را تاخته زنش را اسیر ساخته بود رخت هستی بر بست

بختیار خان را بعذایت خلعت و جاگیرداری آنچه سر افزار ساخته (خصت) فرمودند - درم صفو شاهزاده محمد شجاع با سلطان زین الدین نخستین پسر خود از کابل آمده سعادت ملازمت اشرف دریافتند - و در نیل با ساز نقره و بربخی از اشیلی دیگر بعنوان پیشکش و هزار مهر بطريق نذر گزرازیده بعذایت صویه بناگاهه بار دیگر سر افزاری یافتد - و اعتقاد خان را حکم شد که روانه حضور گردد \*

## کیفیت ارسال قندیل موصع بروضه متبرکه حضرت سرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم

عاطفت سرمدی حضرت ایزدی شامل حال سعادت مندمی می باشد و این عطیه ربائی و اطیفه آسمانی در حق برگزیده عذایت الهی فرول می باید که پیوسته آرزومند طواف قبله صوری و معنوی اعیان محوار درگاه جهنم ملاذ گینی پناه حضرت خاتم الانبیا صلی اللہ علیہ و آله و اصحابه بوده از همه سوری امید بدین والا جذب داشته باشد - منت مر خدا برای که این سعادت ارجمند و دولت بی گزند نصیب حضرت ظل سبحانی علیحدقrafانی بوجه احسن گشته بمزیت نمایان ممتاز جاوید دارد - و هر چند بحسب ظاهر بجهت تمثیلت امور فرمادروانی و سرانجام نظام مصالح کارخانه عالم حصول دولت زیارت میسر نیست اما باعتبار باطن پیوسته همه وقت فیض باب سعادت حضور فایض الذور بوده دل و جانرا فدائی ثام مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دارند - از جمله درین ایام هنگام نیدن جواهر قطعه انجلس فادری گواهایه بوزن صد رتی بیلت پیشکش قدس الملک بنظر ازور در آمد که از خیرگی فروع آن نظر دقیقه شفمس

اهل خبرت را در قیاس قیمت آن مقیلسی درست اسلس بدست نمی آمد بخابرین از روی تخمین بهای آن گوهری بها مبلغ دو لک و پنجاه هزار روپیه قرار یافت - خدیبو هفت کشور بمقتضای صدق اعتقاد و درستی زادت آنرا نذر روضه مکرمه حضرت خاتم النبیین علی الله علیہ وسلم نموده این دست آویز منیین را وسیله استدلالی مطالب راستگایت مقدمه از درگاه حضرت واهب العطایا ساختند - راز جمله تحف اطراف و اکراف هفت کشور شمامه علیبرین بوزن هفت مدد تولیچه بقیمت ده هزار روپیه که در سرگار خاصه شریقه بود بحسب اتفاق قندیلی شکل افتاده امر فرمودند به زیگران جادو اثر و میداگران هفرور آنرا بظای مشبک در گرفته و بر اطراف آن نقشهای بدیع و بوتهای دلکش پر گل در غایت دقت و فراست طرح افکنده بجهاهر شیوه مرجع نموده بعنوانی آن الماس گوانمایه را در آن نصب کردند که حسن صفتیش هوش از اهل نظر رموده رواج صفت چرخ مرجع کار را در نظرها بی موقع سازد - چون بموجب فرموده بصرف مبلغ سه لک و پنجاه هزار روپیه آن کار ذمه رفیعین عذعت آنرین صورت اتمام یافته بکل همدمی مرسوم گردید حکم معلى بشرف نفلا پیوست که سید احمد سعید که پیش ازین خیرات بعزمیں شریفین بوده بعد از فروختن نداشت نفع گرفته بحقوق قسمت نموده بود باز بتقدیم این خدمت سعادت درجهانی حاصل نماید - و بدستور سبق یک لک و شصت هزار روپیه منابع به عرب از منصدیل گجرات گرفته پائین سفر پیشین بدلا بیست فروخته یک لک بشیف ملکه و تامه در مکه معظمه و مدینه مذکورة بسکنه آنجا و دیگر محتاجان و مسکینان آن هردو مکان سعادت نشان قسمت نماید - و از زری کمال بمنه نوازی او را از روزیانه داری برآورده بمنصب پانصدی ذات و اذعام درازده هزار روپیه هر بلافاصله بیست و سوم محرم رخصت فرمودند \*

غروه صفو شاهزاده والا گهر محمد شاه شجاع بهادر را بعذیت خلعت  
خانمه با نادرب و طرب مرصع و سرپیچ یک فطعه اعل و دودانه مسوارید  
و منکاری مرصع الملبس که قیمت خدمه یک لک روپیه بود و صد اسیب ازان  
میان دو با زین مرصع و طلا معزز و مقتصر ساخته به صوره داری بندگانه  
رخصت ساختند - و بسلطان زین الدین پسر کلان آن کامگار حیفه مرصع  
و تسبیح مسوارید و اسیب با زین طلا میناکار و بسلطان بلند اختر دوم پسر  
آن والا گهر حیفه مرصع و تسبیح مسوارید عطا فرموده به راهی باش شاهزاده  
دستوری دادند - بعیر صاحب اندوله ولد مرتفعی خان خلف میر جمال  
الدین حسین انجو خدمت دیوانی و بقابی طاهر آصف خانی خدمت  
خانسامانی آن عالی نسبت والا نبار مرحومت ذموده هذگام رخصت نبر  
کدام اسیب و خلعت عفایت فرمودند \*

هزدهم راج کفور پسر جانشین ران جگت سنگه که بجهت ادامی  
تهذیت فتح بلخ و بدخشان روانه درگاه آسمان جاه شده بود از زمین بوس  
درگاه والا و سجده گزاری آستان ملک فشن نامیه بخت را فروغ دولت  
داد - و عرضداشت ران با پیشکش از نظر اشرف گزرانیده بمرحمت  
خلعت و تسبیح اعل و مسوارید فرق عزت بر افراد - چون بعرض رسید  
که دوالقدر خان حارس غزین و نظام هر دو بذکش از تعیقاتیان ملک عدم  
گشته سعادت خان نبیره زین خان کوکه را بجهان او مقرر ذمودند - راجه  
جسونت سنگه را از اصل و اضنه بمتصب پنج هزاری ذات و سوار دو اسپه  
سه اسپه سرافراز ساختند - خواجه عیسی و خواجه موسی پسران خواجه  
طیب که از بلخ بکابل و از آنجا همراه پدر بدرگاه آمده بودند بعذایت  
خلعت و ده هزار روپیه سرافراز گردیدند \*

## نوروز عالم افروز

درین هنگام سعادت فوجام که آوازنا شاده مانی آویزه گوش روزگار گشته  
بیست و پنجم شهر صفر نیز اعظم به برج حمل اندکال نموده و داشت  
و همچرا بکل و بجزء بیوار است بادشاهه عام پنهانه بر سرپر دوامت چلوس  
نموده داد کامرانی دادند و امرای عظام و دیگر بندوها را باضلاع نمایان  
بر افزار ساختند - نخست راجه جسونت سذگه را باضلاع پانصد سوار در  
اسپه سه اسپه سربالند گردانیدند - و شاهزاده مراد بخش را بجهت خبط  
همالک دکن از کشمیر بحضور اشرف طلب داشته حسین بیک خان  
خویش امیرالامرا را بخطاب خانی و از اهل و ائمه بمنصب هزار  
پانصدی هزار و پانصد سوار و عفایت علم و فیل و اسپ و صوبه داری  
کشمیر مقتصر و مبالغی ساختند - و معتمد خان را بخلعت و ائمه  
پانصدی بمنصب دو هزاری هزار سوار برداخته از تغیر نمودی آیه آخته  
نیکی و خواجه عذایت الله خسر پرداز عبد الله خان بهادر فیروز جنگ را  
خدمت نورک سربالند ساختند - اگرچه از بهادر خان دریساق بلخ ترددات  
نمایان و خدمت شلیان بتقدیم رسیده بود لیکن چون بسبب اظهار بعضی  
برلام خاطرنشان اشوف شد که در تعاقب نور محمد خان و مدد سعید  
خان در وقت غلبه اوزیک انماض عین نموده لاجرم سرکار کالپی و قلوج  
که در نیول او بود و درازده مله حاصل داشت تغیر نموده عوض سی لک  
بریمه مطالبه سرکار منطق بخالصه شریقه گردانیدند - و جلال بهادر او را  
عذایت خلعت و منصب هزاری هزار سوار از اهل و ائمه و خطاب  
دایر خان و مرحمت فیل و فوجداری آنجا مقتصر و معزز سلطنه بهادر  
خان را بغایت آرده دل ساختند .

درین تاریخ چاقب درشن وقت معاصران سودم فیلی مست بر راجه  
مدن سنگه به دوریه حمله آوردند یکی از همراهان او را بضرب خرطوم انگذیده  
بزیر دندان آورد - راجه از فرط تهور و جرأت بقوت تمام جمدادر بروزد و بسر  
دادن چرخی و بان راجه بآن نوکر سلامت ماند و باعماق پنجاه هزار روپیه  
از جمله دو لک روپیه پیشکش راجگی سربلندی یافت - حکم معلى  
بشرف نفاذ پیوست که بادشاهزاده والا تعالی عالی مقدار محمد اوزنگ زیب  
بهادر که از بلخ مراجعت نموده بر کذلک دریانی بہت بمحض امر جلیل  
القدر توقف داشتند بلده ملتان را در جایگزیر خود دانسته از همان راه بدانجا  
شناختند - و باقی طلب خود را که مطابق در ماهه هر ساله سی لک روپیه  
می شود نقد از خزانه ملتان میگرفته باشند - چون ساعت وزود صوکب  
مسعود بدار الخلافه شاهجهان آباد فردیک رسیده بود دوازدهم ربیع الاول  
موافق هژدهم فروردی ماه روز مبارک در شنبه از اکبر آباد کوچ فرموده  
منوجه آنصوب باعواب شدند - و راج کنور پسر رانا را باعماق خلعت و در  
اسپ با ساز طلا و مطلا و یک زنجیر قل مفتخر ساخته رخصت فرمودند -  
محمد ابراهیم و ذرا الفقار خان هردو را رخصت نمودند و از راه عنایت  
به ذرا الفقار خان علم مخصوص او ارسالداشتند \*

## گزارش بنای حصار گردون آثار و عمارت عالی اساس شاهجهان آباد و کیفیت آبادی آن شهر و جریان نهر کوثر اثر

حکمت بالغه حضرت علی الاطلاق جل برهانه و جلت حاجته هرگاه  
از راه رعایت عباد و بلاد اقتضای بزرگریدن در دشان دولتی از سایر خانوادهای

دیگر سلطین (وی زمین نماید و خداوندان آن دولت خدا داد را از جمیع ارباب دول بکمال جاه و جلال امتیاز بخشد هر آینه منسوبات و متعلقات و لوازم مایحتاج آن دولت را اگرچه از امور مستحسنہ صویی باشد که وجود آن در نظام جملگی چندان ضروری نبود از بادست دیگر دو دلیل دولتها امتیاز تمام و فمایش فعالیت دهد قبیف اصری که باعث مزید شان و شوکت و افزایش شکوه و زیفت آن دولت گردید که درین صاده سُفت سُقیه آنحضرت علیه بر مباری این فوج جاری گشته که در باب عطای ذاکربر وقت زیاده بر تدریج کفايت عذایت مبدول دارد - چه ظاهر است که از دیاد امثال این امور در واقع مرجح و فور اعتبار ملوکست در انتظار و باعث افزایش وقعت و وقار در قلوب - درین صورت نفاذ ارامرو فواهی در اجرای احکام و حدود آنها که علت غایی سلطنت و بادشاهی است بهمه چهت پیشتر روز میدهد - چنانچه برین دعوی بدینه عقل شاهد است و لظیر این معنی از حضرت سليمان علی نبیتنا و علیه الصلوة والسلام در کتاب مردیست که آن سریز در مجلس حکم بر سرپری زرین مکاله بنواند جواهر جلوس می فرمودند که در کمال عظمت و رفعت و زیب در زیفت ترتیب یافته بود و بر پایه از اطراف آن جانواران مهرب از دست شیوان قوی هیکل درشت چنگال و امثال آن در کمال هیبت و شهامت صورت و درستی هیئت ساخته بودند چنانچه بعد از حیل محرکه ریاضیده بازگ جنبشی در حرکت آمدندی و اولازهای سهکمین هولناک از جوف ایشان برآمدی - و هم چنین مرغان عظیم الجثة از سیم و زر بر سر آن سرپر نصب نموده بودند که چون بدستور صنعت مذکور بحال افسانی آمدندی اذواع خوشبویها بر تارک مبارک آنحضرت نثار گردندی - و از سلهده این صور غریبه ارباب جذایت و انکار حقوق را وحشت و دهشت

تعام دست داده بحق و صدق افراد نمودندی - بذایرین مقدمه مسلمه  
چون حضرت افروندگار عالم جل سلطانه این دولت ابد پیوند را از سایر دولت  
مزید ارجمندی داده امداد آنرا از جمیع الشهاد ایشان بعمال عظمت  
وشوکت و رفعت و عزت و فوز جاه و حشمت و فسحت دستگاه مملکت  
برگزیده چنانچه عشر شهیر مواعظی که بآن سرور عطا نموده بدیگر سوان  
福德اده - ازین رهگزره اهل هفت کشور بسوی ایشان رو برآ نموده و این  
درگاه را که نمونه درگاه احادیث است چنانچه صالح و طالع و مسلمان و کافر  
همگی ازان بهر قور اند حوالنگاه حوابیه مربدم کردہ برآت روزی همکنایرا  
برین دولت نوشته - لاجرم همه چیز این دولت را فراخور لایق حال آن  
وسیله ارزاق خلائق آفریده مرکز دولت و مذشای سلطنت آن والا دودمان  
را که عبارت از تھور و اکبر آباد است در خور وسعت دستگاه حشمت  
و کشادگی بحرین کف نیسان آسمانی ایشان فسحت ساحت محیط  
بخشیده و هر دو مرجع خلائق و قبله برآمد حاجات و وجهه توجه اهل  
شش جهت را فراخور باز گشت عالمیان از جمیع جهات و رجواه دستگاه  
گنجانی داده وسیع گردانیده - در جمعیت و جامعیت و معموری و کثرت  
خلائق و عمارت عالیه و امثال آن از آنچه مدن را در کار روزگار است  
و تعداد را از آن ناگزیر همئی بروجه اتم و اکمل درین دو مصر جامع یافتد  
میشود بعرتبه که هزار مصر و شام در هر گوشه این هر دو کم گشته و هزاران  
قسطنطینیه عظمی و زرمیه کبری در سو هر کوی شان سر گشته - لیکن چون  
از بعضی وجوه نقص الکمال بهر در شهر هشتاد بیرون خورده اول آنکه در  
مبانی اکبر آباد که برس احل دریا ای جون است شکست و آبکند و فشیب  
فرماز بسیار وقوع نارد چنانچه در میان شهر نیز جا بجا واقع شده باعث  
ذالمواری آن گشته و هم چنین دارا سلطنت لاهور ازین جهت که یک

مرتبه اساس فیلقه و رفته بقیاد پذیرفته لاجرم آنچنان که باید و شاید «طرح مرفوب نیفدا» . دیگر آنکه ظاهر درازهای قلاع هر دو جا که دولت سرای معادت و سایر کارخانجات بیوتات سرکار خانم در داخل آن سمت وقوع دارد بسیار کم فضای تندگ ساخت است چنانچه جلو خانه که بی فهادت در کل است اساس فیلقه و بدین سبب از کثوت آمد و شد صدمه انواع بادشاهی و تاییلان امروی عظام در اوقات ملازمت و هجوم بیل و اسپ بسیار خصوص در عیدها و جشنها بضمها آزار و اضرار بسیار میرسد . سوای این از تندگ میدانی کوی و بزرگ و بازار و شوارع خاص و عالم عموم آینده و روزه دنیا هجوم خلائق بیشمار رحمت و تشویش بسیار می یابند . لهذا بخاطر مبارک آوردن که بعدوانی که عالمیان از توجه آن حضرت توسع فراغ من جميع الوجوه بیانه در عهد واحت مهد آن حضرت از همین راه تحقیق احوال خانم در طریق عیش معلمان که خانمیت بیت آنحضرت است ندارند بهمین دستور این تذکی و کمی نیز که از رشیدهای ناشی شده خلاص گشته هر کدام بوضع و طرز موافق مرغی خود همانی انس نهاده لدت زندگی یابند . و بر طبق این عزیمت زاده امر افع عالم مطیع آن بانی مبارک جهانگیری و جهانبانی توقيع صدور یافت که هندسلن اعطراب شناس و اقایدس نظر ملیک این دو شهر حظیم الشان نفعه زمینی دلنشیں بهشت نشان که بطوری اعتدال آب و هوا منصف و مراتب کمیت و کیفیت محصلن آن از تועیف خرد افزون باشد بهم رسازیده قلعه والا بقیاد که بحسب هیئت نمونه سبع شداد باشد مشتمل بر عمارت بدیع و نشیمنهای وسیع بوضع غریب انس نهند . چون معماران هندسه پرداز و بقیان سحر طراز دو ظاهر دارالملک دهلي منصل نور گده شرف بردریانی چون قطمه زمینی بدیع آین

## \* نظم \*

بر لب آب جون فیض سوشت  
 که بهشتش بود فموفه رشت  
 خاکش از خرمی نشاط انزا  
 دلکش و جانفرزا و دیده کشای  
 چایگاهی کز اعندال هوا  
 یافت رنجور چند ساله دوا  
 مرده را آب زندگانی ده  
 پیسر فرتوت را جوانی ده

پرای این کار بهم رسانیده بعرض مقدس رسالیدند - حسب الامر قضا نفاد  
 خدیو داد گر عمارت گیر معموراً هفت کشور که بعد از صریحت فرهنگستان  
 دلهایی صاحبدلان و صفا کدلا خاطر ابو الالباب پیروسته در پی آبادی عالم  
 خاک و آب اند بعد از پنج ساعت از شب جمعه بیست و پنجم  
 ذی حجه مطابق نهم اردی بهشت سال دوازدهم از جلوس اقدس مطابق  
 یک هزار و هشتاد و چهار هجری در زمان محمود و آوان مسعود استاد  
 احمد سرآمد معمداران فادره کلر بسرکاری غیرت خان صوبه دار آنچه و صاحب  
 اهتمام این کار مطابق طرحی بدین و نقشی نازه که به همیشه وجه فظیل آن  
 در شش جهت دنیا بنظر نظرگیران در نیامده بود رذگ ریخته بیلداران  
 بحفر بذیان آن پرداختند و پس از پنچ ساعت و دوازده دقیقه نجومی  
 از شب جمعه نهم صفر سال هزار و چهل و نه هجری مطابق سوم اردی  
 بهشت اسلس عمارت فو آئین در آن سور زمین فیض آگین که از کمال  
 نزهت خدا آفرین رشک فرمایی بهشت برین و سوادش بجهه حساب  
 خال جین سراسر متذراهات زوی زمین است فهادند - و هر جا ارباب  
 هذرهاي متعارفه و اصحاب بدایع و صنایع غریبه از سنگتراش و پرچین ساز  
 و مذبّت کار و نجار و معمار صاحب سلیمه ماهر در ممالک محروم بود  
 بحکم اشرف حاضر گشته مشغول کار گشتند - و هر کدام بیغم دیگر دعوی

نفرد در فن خویشتن نموده" لطف سعی بجالی رسائیده بودند که در برابر حسن نمود کارشن کارنامه ارزنگ و نگارخانه چین و فرنگ مانند نقش آب نه نمود داشت نه بود - و نهروی که سلطان فیروز شاه در ایام سلطنت از پرگذنه خضر آباد تا سفیدرون که شکار گاه مقوی او بود سی گروه آورده پس از دحلت او بمرور ایام از جریان بازمانده و در عهد حضرت عرش آشیانی شهاب الدین خل صربه دار دهای نهرو مذکور را مرمت نموده جلوی ساخته بود چون روزگار او پیری شد پرگزی به تعمیر و ترمیم آن نپرداخت - حسب الحکم الشرف از منبع تا شاهجهان آباد باند و پست آنرا هموار و گذارهای آنرا متنی و استوار ساخته تا سفیدرون که سی گروه است در مهر قدم و از آنجا نهروی نازه حفر نموده بپایی عمارت رسائیدند - از تاریخ بنا تا پانزدهم جمادی الاول سال مذکور چار ماه و دو روز در عمل غیرت خان بذکر تمام کشیده و لختی مصالح جمع شده بعضی جا اساس هم برآمد و بعد از تعیین شدن او بصوبه داریع تن در مدت دو سال ریک ماه و پانزده روز عمل عمومه داری الله وبردی خل اساس قاعده از جانب دریا درازده دراع برآورده گشت - و پس از در عمل مکرمت خان بتاکید و اهتمام او در سال بیستم جلوس مبارک بازجام رسید - چون کیفیت انعام آن در کل معرض محجوب بارگاه سليمانی گشت حکم معلی بشرف ففادی پیوست که راز دائم انجم و افلاک ساختی مسعود که سعود آسمانی سعادت دو جهانی از آن کسب نماید بجهت نزول الشرف در آن عمارت مسوت ازرا که در هفت کشور ربع مسکون بل هر دو گون چون بلئی خود ثانی ندارد پرگزیده بعرض مقدس رسانند - اختیار شناسان کامل نظر بدقت فکر بیسست و چهارم ربیع الاول مطابق بیستم فروردی ماه سال هزار و پنجماه و هشت هجری اختیار نموده گوش زد عاکفل پایه سریر سليمانی

نمودند - چون وقت وسیع بود لجه از کلیل باکسر آباد تشریف فرموده در  
دولاردهم ربيع الاول مذکور روانه شاهجهان آباد گشتد \*

## حقیقت قلعه و عمارت مرکز محیط دولت یعنی دارالخلافه شاهجهان آباد

زان خامه توپیف چگونه تعهد نمود و صفحه محیط  
انشا باوجود نذکر روئی بچه رو شملن تضمین ستایش آن گردد که فضحت  
ساخت ممتنع المساحتیش با فراخداخی عالم امکان دم از برآبری میزند  
و رفعت پایه قوی مایه عوش سایه اش سر بمساوات سبع شداد سماوات فرو  
نمی آرد - زمین از استحکام قوایمش همدوش سق عوش بزین گشته و پایه  
رفعتیش از برکت این بخش مین از کرسی آسمان هشتمن گرشه - برج  
گردون عروج البرز آثارش شرفه غرفه از علم کنکره این فهم منظرة در گزانیده -  
آنکه خاکپریش که مانند کرده خاک از سه طرف محاط آبست بنیاد بذا  
رکور بحر محیط رسانیده - بوارق انوار صفائی دیوارش از ظهر مهر انور اظهر  
و نمایش شهرت رفعتیش از لیالی و ایام شهور و اعوام شهر \* نظم \*

اساس میندش درین خاندان بود کنکرو کشی آسمان  
قوی دل بود عالم خاک ازو نشان میدهد غور ادراک ازو  
جهان که راست بروی نظر چو پیری که او را بود یک پسر  
شد از رفعت شان سپهسر دیگر ببود آفتایش شه بصر و بر  
محیط کرم پادشاه جهان بجهان بخش ثانی صاحبقران  
شه عدل کیش ملایک خصال سلیمان جلال و فلاطون کمال  
بی عائله تکلف از مبدای بنیاد این طلس آباد تا افراختن این نوع قلعه

شالی اسلن که سرکنگره رفته بشش تازه پیشطاق ایوان کیوان برابر انداده  
 در حوض ازدیشه شناور بغور عمق خندقش پی فبرده در خواب و خیال  
 هم هیچ بادشاهه غلک جاه را دست نداده بلکه تا هنگام طی قطع این  
 نفع در رنگ و بیچیدن مهرهای سپید و سیاه هیچ صاحب اقتداری را  
 ساختن این نوع عمارت که تا بقای زمین و آسمان اندر اس بقواعد آن  
 میتواند میسر فخواهد آمد - بالفرض و التقدیر اگر دیگر فرمان روایان صاحب  
 نذیر بمساعدت وقت و بارزی بخت هر قطب جاه ر اقتدار و دولت  
 و اعتبار بهم رسیده بدلشی مرتفع و عمارت شالی از روی زمین تا آسمان  
 بر مرازند و صد کاخ ملؤن منقش را برابر ایوان کیوان بسازند اما این فطرت  
 بلند و داشت ارجمند و کمال نقل و جدت فهم و کثوت فراست و حدس  
 هایی و تمیز تمام و سلیمان درست در احداث این شالیه و عمارت رفیعه  
 و منازل و نشیمن های غریب و باغات و بستانی دلپسند نظر فویب  
 و اجرای انهار و اغراض اشجار و صریح تکلف و تصرف در جمیع امور توره  
 و توک بادشاهی و رسم و آدین فرمان بولانی که خانمه این مظہر اتم قدرت  
 الی است و هیچ یکی از سلطانین روزی زمین پی بدان فردلا در دنیا  
 دیگری را میسر نیامده - و چگونه میسر می آید که بحکم قسمت حوالنکده  
 روز نخست ابداع این بدایع که رهن وقت بود لا روزی بندگان ان خدیو  
 روزگر شده و چیزی که در انتظام سلسله نظام جهان و طریق عیش و معاش  
 جهانیان درکار باشد و بکار آید در پردازی غیب نهاده که برعه ظهر نیامده -  
 چنانچه بعض اهتمام آنحضرت کار تصرف و تکلف در امثال این مهام  
 بمقامی که رسیدن بفراتر پایه ازان ما فوق تصور خرد است رسیده - و ترقی  
 در امور بمقانی که غایت هر انتساب امکانست کشیده سر زمین دلنشیان  
 شذوذتان در زمان آن حضرت رفته گلستان روزی زمین آمده و عهد

عاقیت مهدش موسم بهار روزگار بلکه سن شباب لیل و فهار گشته - درین صورت ازین عالم صاحب فطرتی بلند اقبال و ازین دست مجده‌ی دانش سکال خال حال بر روی کار آمده رونق افزای عالم صورت می گردد بلکه باعتقد ارباب دانش و بینش چنین خلقی والا فطوت مادر ایام فرازه و نمی زاید - مجده این حصار گردون آثار که از مبداء تاریخ بذیاد تا هشت سال بکمال جد و جهد بسرحد اتمام رسیده و تا آن غایت مبلغ پنجاه اک روپیه در مصارف بنای آن و موازی این مبلغ در مخارج عمارات عالیه داخل قلعه مبارک بخرج رفته مشتمل است بر چهار دروازه و دو دریچه و بیست و یک برج از آنچمه هفت مدور و چهارده متمن و محیط چار دیوارش که متمن بعدادیست هزار گز طول و شصت ذراع عرض و بیست و پنج گز ارتفاع تا شرفات از خاکریز دارد - فسحتش شش اک ذراع و دررش سه هزار و سه هد ذراع - و تمام باره و برج گردون عروج آن زیع العماد از اوج تا حضیض و از کنکرهای تا خاکریز از سنگ سرخ تراشیده اساس یافته - خارا تراشان دقیقه اندیش فرهاد فن بدان مثابه در تک درزی الواح آن دقت بکار بوده اند که در ناخن فکر تیز توهیف آن بذد ذمی شود - لهذا کلیم طور معنی طالبا درین مقام که با انفر اندیشه غور پیشه است چندان ایستادگی که در خوز این مقام باشد بجای ذیواره آنها که میگوید

## \* نظم \*

له بیدنی بدیوارش از سنگ درز	که چیپان بود صحبت تک درز
در آینه سنگ خلا را توانش	چو خورشید هنر گردانش
ز بذیاد تا کنکرو از خلوه سنگ	تراشیده گوئی ز پکاره سنگ
متائب سرست و هما گستر است	هم آینه هم سد اسکندر است
بدینسان بدلی اتک احتشام	شد از سنگ یکرنگ گلدون تمام

و همگی عمارت دولتخانه را از برج شعاعی و با غارم مثل حیل  
بنخش و شاه محل آرامگاه مقدس و برج معروف ببرج طلا و امتیاز  
محل و دیگر عمارت قرینه آن و خواب گاه نواب قدسیه القلب زیده  
قدسات دوران اسوه طلهرات زمان بیکم صاحب و دیگر پودگیان حرم  
حرمت دریک رسته به ترتیب راقع شده . از طرف مشرق بارتفاع دوازده  
فراخ مشرف برآب رصعرا و از جانب مغرب بر باع و باعچهای مسرت  
از راه افهار و نالب فیض پیرا سرایا از سنگ مرمر صاف شفاف بفیاد  
پدیرفته از راه هر کدام باحصار رنگین پرچین کار و سقف و جدار هریک  
در غایب زیب و زیست بدوعی مطلّ و مذکش و رنگین ساخته شده که  
مراتب کمیت و کیفیت محسنات آن از پایه توصیف خرد گرشنده .  
و هریک در خلطر پسندی و دلخیشی از روضه رفوان و غرنه تصور جمل  
نشان میدهد . و از همه رهگزرهای خلّم از فیض بخشی جا و فرح افزائی  
نضا و فسحت ساحت و افغانه روح و راحت و صفائی نظر و حسن منظر  
بهشیست بر اوی زمین بلکه رکش بهشت برین بنظر در آمده . رخشانی  
و درخشانی لاله زار سهیل آثار نقش و نگارش آب و رنگ جگر گوشة  
بدخشن و فرّه العین عدن از یاد می برد . خلّم منظر آنینه نگار که پا لغز  
انظر افلاکیانست چه جای خاکیان بخور و صور گونا گون قلم بطلان بر نقش  
و نگار کارگاه بوقلمون کشیده و از عکس رنگ امیزی گلهای حدیقه رویرو  
مشک فرمای اطلس ساده کارخانه چرخ برین گشته . نوعی چهره افراد  
حسن و جمال است که خورشید کیمیا گر هر صبح برای کسب فروغ بر در  
هر لوحش حلقة می زند و هر لحظه در رنگ منحیله سخنور مد رنگ  
وزت سرایا معلق بجلوه در آورده تعاشلی حیرت افزایش بی مبالغه از این  
معنی را پلند مهورت می سازد . معهدا نهر کوثر اثر که بحسب فرموده

فرمان فرمای انس و جان بذیر بهشت زبان زد اهل روزگارست مانند شاه  
 جوی مجرّه از اراسط هر یک روانست و حلق وسط جمیع عمارات مجرای  
 آبجیوان ساخته - حوضهای پیش و اندرون هر نشیمن فردوس موطن  
 بصورت آبشار و فواره ریزان و جوشان بی تکلف آب سیحاب سن آن گوئی  
 جدواست از سیم خام که بر الواح سنگ رخام غلطان است و یا مانند  
 سریان عین الحیوّة روح طبیعی بمغاری شریان در کالبد روح روان - و در  
 پیش هر نشیمن ارم مانند باعچه در فهایت طراوت و دلپسندی که سرتا سر  
 سر زمین بهشت آئین آن از جوش سبزه تر روش سپهر الخضر گشته معاینه  
 فردوس بزین در نظر تمثیلی جلوه گر میدارد - و در هر طرف از گوئی  
 هنگامه نشو و نما رونق بازار نشاط و انبساط و تقاضای تکلم لب اطفال غنچه  
 و کودکان شگوفه صدای سرشار گل تا سرحد چار دیوار دولتخانه فیض آثار  
 میرسد - و قبل از آنکه مشاهده باد بهاری بغازه کاری عذر گل و تازه کاری  
 طرّه سنبل در آید از لطافت هولی روح افزای این مسیح‌خاک‌های دولت  
 سرا شهدان تازه رخشان از هزار و افواز و نویان گل و کلاله موباین سنبل  
 چهره افروز حسن ادا میشوند - و پیش از رسیدن موسم فروردی واردی  
 بهشت درین وطن گاه نشو و نما که همانا مسقط الراس قوت فامیه است  
 نازیل سیمیر شگوفه سیراب و نور سر از منظره شانع بدر آورده خندان  
 و شگفتہ چشمک می زند - اطف دیگر آنکه جا بجا درین حدائق  
 فردوس زیب و ایوانهای خاطر فریب حیاض مطبوع در کمال دلکشانی  
 و آبشارهای دلپذیر بی نظیر در فهایت خوش‌نمایی مانند لوح بلورین  
 سیده سیمیران عریض گشته بائینی حسن افروز است که در جنب هر یک  
 از آن حوض دلکشا باعتبار لطافت روانی و سلاست چربانی طلس است  
 دندۀ فریب نظر بند و تفرجگاه عجیب اعجاب پیوند - صد چشمۀ آب

حیوان بلکه جمیع عیون روضه رضوان بگرد رفته و موج آب و تاب هریک از آن صرات صنع ربانی و پرتو نور بخشی آن بدایع مختبرات یزدانی از کمال اوچ خوبی گزشته آپنه آنلاب را از عین روشن جیان و نما گرفته - و منصل این مکانهای فردوس نشان ایوان غسلخانه بفسحت ساخت و فرج افزائی فضا بعذوانی زینت بخش عالم صوفه گشته - و در برابر آن حده امنی بغايت آب و تاب هوش ربانی نظارگیان گردیده که تا غایت در هیچ قبولی از قرون بالیه شبهه این هر در عمارت بی قرین هیچ بیفتدندۀ در زیر چربی بروین ندیده - و نظیر آن و قصر فردوس نشان و حمام صفا پروردگار باشاده - جهان در هفت کشور ربع مسکون موجود نشده بانظر روزگار در نیامده - ذه تفها من بریدم که فردوس اعلی و عرش اقدس نیز بر این اند چه معجز رقمان هندوستان در تزئین سقف زین ایوان غسلخانه که بطريق بندهای دلکشانی خاطر پسند فرنگی و گرهای خوش طرح رومی سراسر بصرف نه لک روپیه باجگام رسیده - و برجدار فیض آثارش بعای تصویر صور آنکونه نگارش معنی بکار برده اند که اگر مانی تصور آن نمودی همانا مانند هرگز دیوار بیهوش ماندی - و جادو رقمان عراق در نقش و نگار برچین کاری بالای راه دیوار حمام عالی مقام بدالسان نزاکت و لطافت پرداخته بر روی کار آورده اند که بهزاد شبهه آن اگر در خاطر نقش بستی تا آن استادیها باعتراف شاگردی شان قلم از کف انگلشی و گوش گرفتی چنانچه دستان سرای بستان سرای کلام عاصب طبع سليم طالب کلیم در وصف این ایوانچه نیکو گفته \*

زشی عرض بقیاد و دوست اسلس	چو خورشید در آسمان رو شناس
عفایت بر افلاک پرتو نشان	ازین نور روئین سواد جهان
در آنیفه عکست اگر جا کند	ز دیدار خوبان تبرا کند

زمیں فرش راه تمدنی تو فلک می زند سر ز سودائی تو  
 پنخش تو چون کلک تصویر رفت نه رنگ از گلستان کشمیر رفت  
 بکان شفق رنگ دیگر نماند طلا در صدفهای اختیار نماند  
 همه رنگها را فثار تو کرد فلک ماند خرد یک صد لا جورد  
 پر آواز خوبیت روم و چیز سرای شہنشاه باید چنیں  
 شه کشور عدل شلا جهان جهان بخش ثانی صاحبقران  
 گل شمع بزمش سوان سپهر ز دود بخورش فلک سبز چهور  
 دیگر باع ارم مثل حیات بخش که بحسن نمود رستهای خیابان و اقسام  
 گلهای ایوان و انواع درختان سبز و خورم و شاداب رشک صفوی سروستان  
 جنلن و چشم د چراخ زمین و زمان است - و همه جا در مجاري انہار روان  
 بخش آن روضه رضوان آبها روان و چشم سارهای جوشان بلطفتی که  
 میان آن و چشمہ حیران فرق از انسانست تا حیوان و لز روی زمین  
 تا آسمان - اگرچه سابقاً نیز انگاره نگارش توصیف آن مقام از کوتاه دستی  
 بدان و سنتی بیان نیمکاره مازد اکنون نیز بعدت قلت سرمایه سخنوری  
 در همان پایه مانده دو کلمه شکسته بسته بطريق اجمال مرقوم قلم نیاز  
 می گردد - تو آئین باقی که موج سبزه نو خیرش از سرطوفان گل گزشته  
 معنی لفظ سبز به گلگون بخود تفسیر می کند - و هر برگ سر خوش  
 دلکشش که بتحریک جذش نسیمی از خواب بر میخیزد خواب  
 محمل را به بیخودی تعییر می نماید - سبزه نورسته همانا خط سبزیست  
 بر رخ گلرخان تازه دمیده با صفحات مصحف صفح اسست از قلم غبار بخط  
 مصحف مرقوم گردیده - در هر گازمین بدل سر تا سر روی زمین دانشینش  
 چندزاده نور نظر کار کند نهالهای پر گل بدیع صورت چون گادسته بهم پیوسته  
 نوعی بار آورده که جز گل چیزی ملاحظه نمی شود - و در هر چمن نوده

تولد خرمی سفیدل رونق شکن کاکل خم اندر خم و گیسوی شکن در شکن  
نارنیان گلبدن بر روی هم افتاده - و در هر طرف انواع درختان میوه دار  
سبز و خوده بذخوی سر در سریکدیگر کشیده که هیچ جا آسمان بمنظیر در  
نمی آید - عرض و طول خیابانش که چون خیابان عمر نراز خوش آینده  
و مانند سن شبک طرب افزاینده است بذخوی مطلوب ازباب تفرج افتاده  
که از ته دل نمی خواهد که آن نمودار کوچه عمر خضر هرگز بسر آید و آن  
مهیط انوار فیض فامنه زاهی تا ابد پیمان انجامد - و چگونه چنین نباشد  
که در جای دیگر بر روی زمین چنین مکان از قریب که از افراط جوش  
سبره و گل و وفور لاله و سنبه و اظلال اشجار سدره نشان طوبی مثل  
و سبلان انبار سلسیل آثار از مرغزار خیابان ریاض رضوان دل نشین نر  
می نماید بمنظیر سیاحان بحر و بر در نیامده - و فروغ اقبال می مفتیهای  
مبداء فیض بر سلامت قبول آن گلشن خدا آفرین زیاده از درجات فرق  
و زمی و احتمال عقلی تافهه مثل آن بهشتی مقام ایزد تعالی در زیر آسمان  
نیازورده چنانچه مشاهده شاهد و عین دلیل بینست «نظم »

بقدار سیر این گلشن نظر کو بهشتی اینچنین جای دگر کو  
ز هر بروگش گلستانی نمایان چو از آینه عکس خوبی داشت  
بود فشو و ذما اینجا روانرا بهار دیگر است این بوستانرا  
درین گلشن ز جوش سبره و گل نمی آید بگوش آواز بلطف  
ازم در پشت دیوارش نشسته خجل چون عنده بپرسید پر شکسته

یکی از جمله حجتهایی کامله بر اثبات خوبیهای این نقش بدین فاعل  
مخترع کثوف جریان انبار و وفور آشناهای فیض آثار است که از وقوع رسنه  
اشجار بر کفار خیابان می مبالغه نمودار جذات تجری می نصت الانبار  
از آن آشکار گشته - آب خوشگوار هر یک از غدیر و آبگیر آب تسخیم و کوثر

برده و از نصور سلاست آب نهش جویه شراب بدنه آورده - خاصه  
 حوضی بطول و عرض شصت در شصت در وسطش چون آئینه اتفاف  
 با موج نور چهره افروز ظهور گشته بهمه حساب اول دلایل واضحه بر اظهار  
 قدرت جهان آفودن است - و از عکس رنگ آمیزی گلهای اطراف رشک  
 فرمائی نگارخانه چین بل روکش اطلس پر نقش و نگار کلرخانه چرخ  
 برین - آب خورشید حبابش بسکه چون نعل خوبان سیراب فیض حلوات  
 است زکوه عذریت بتجله و فرات میدهد - و قطره آطراء زلائش باعث بر صفا  
 و اطافت بل بهمه حساب بر چشمها سار زندگی تفرق میجوید - فوارهای  
 درون که بعدد چهل و نه از فقره ساخته شده چون سحاب رحمت ایزدی  
 برپیش میروارد غلطان هوش از سر راز دانان سوار و بیانص بیوده - و صد  
 و دوازده فواره فور که مایل بعوض نصب گشته پذداری چندین هلال  
 بجهت دفع عین الکمال گرد چشمها آنکه طلوع نموده - در هر چهار  
 خیابان اطراف که هر کدام از سنگ یک رنگ سرخ بعرض بیست گز  
 با تمام رسیده نهری چون جدول نور به پهنانی شش فراع مشتمل بر سب  
 فواره در افسان در وسط آن بلطاقتی روانست که چرا غیر از نهر مجده از  
 پرتو آن ذوریاب جلوه ایست - و از ذره تا خورشید و ماه تا ماهی فریقته  
 و شیفتگی تماشای آن - چپ و راست این حدیثه ارم آئین که همانا قطعه  
 ایست از فورس بیون در دست عمارت دلنشیین بغايت دلپسند و دظر  
 فریب است از بس طرز صور گونا گون و نقش بوقلمون چون عرش میداکار  
 بلقیس با سریر زمرد نگار سلیمان با آینه ای عورت اسلس پانه که بهمه  
 معنی وقوع نظیر آن در عالم امکان صورت پذیر فیست - و فهر آبی در  
 محلاتی آن جلی گشته از دست افقاس روح الامین لحیای اموات در  
 طی شکن آستین دارد - و در هیانص وسط هر در عمارت که چشمها حیوان

بچشم حسرت در آن نگرانست بنهادست خوبی در جوش آمده از کنار  
چیزتره بارتفاع بک و نیم گز بصورت آیشلرها در پائین حوض زیران - و در  
طاقهای زیر آن نوزاده گلدانهای سیمین و زرین پر از گلنهای طلا و شبها شمع  
کافوی در زیر نقاب آب مانند ستاره در پرده نذگ سعیاب با معنی گلوسوز  
در چمن سخن شاداب بعسلنی جلوه افروز ظهور میگردد که بی اختیار  
رحیل اینکی سبدول را بدل باقامت جاورد می سازد - و هرج آب و تابش  
دست نطاول بر چشممه مهر و قصیده موّع کهکشان دراز نموده حسن  
تفریجش پرده طاقت بر مدت و مستور میگردد  
\* نظم \*

نگه را فرونش دهد آن هفتم که چون باز گردید سوی دیده  
از دیده سه راهان شود خطوط شعاعش هرگان شود  
فرونش دهد گر بازیفته آب بود دست از پنجه آفتاب  
نهان جمله پیداست از آب و تاب صفا گشته غمز او چون حبساب  
دیگر تمامی طبقه شرقی سمت باع که موافق طول باع بعرض بیست  
و شش ذراع و ارتفاع بک و نیم ذراع متحدمی بر سه دست عمارت هشرف  
بر دریایی جون راقع شده همگی و تمامی از سنگ مرمر صاف و شفاف  
برآمده بصفایی بیرون و بیرون همچنین را شرمذده آب و تاب خود دارد -  
رباطافت آب و هوا و دلخیزی خود را و خوشی منظر هر لحظه باعث  
اعجاب دیده وران شده نظر را واله و شیفته خود می سازد - و نور صفا  
و جلسی سقف و جدار هر یک که چون آنیده چهره فعالی صراحت است  
مالند اوح بلورین سینه سیمین و الا نظر انرا حیران نظره دارد - قطع نظر از  
تكلف و ساختگی سقف و جدار این هرسه مکان را که زینت بخش  
صفحه روزگار است نقاشان نادر کار که از فرازگشت طرز و تازگیم روش فلمرو  
حسن صفت ملک ایشانست بالمنافع ریاحین و ازهار و انواع گل و گلزار

( ۴۰ )

نگارین ساخته لطف صنعت خود را آن مرتبه داده اند که هر نقش دلکش  
آن رقم نسخ بروخط باقوت لعل بتان گشیده - و آن کار ذاته رنگین صنعت  
آفرین که سر جمله از توصیفش بمعانی جمیع بیان و بدل دست بهم ندهد  
بدرسنی نقش و نگار بر حق شکن بازار سپهر مینایی گردیده \* نظم \*

صفای خلد فرش آستانش

گرفته دلکشانی در میانش

درو دیوارش از تصویر گلزار

در و باید نشستن رو بدیوار

سه چاف گلشن و در پیش دریا است

که هر موجش خم زلف فرج زاست

بنام ایزد فمری سلسیل نژاد گوهر نهاد که رشک حوالیش که مانند  
امتداد خط محور گشیده دجله دجله سرشک خون از دیده سر چشمہ فرات  
و جیحون گشاده و در برابر عرض عریضش نیل مصر چون نیلاب سند باش  
صایه طول همانا از دست انگشت نیل که از برای دفع گزند عین الکمالش  
بر زمین صفحه زمین گشیده - و در وسط عمارت میانه حوضی کم عمیق ته نما  
بطرح بدیع و هندسه غریب در فهیمت صفا و زیفت بطرح کره بندی  
مرتب ساخته در سر هر بند سواخی گزشته اند که آب زندگی از آن  
میجوشد - و فواره‌های جوشان که تفرج آنها بغلات طرب افزای و فرج  
انگیز است در آن نصب نموده مانند انگشت فروزان شمع زیفت بخش  
عمارات ساخته اند که خرد در دریافت کیفیت آن حیران میگردد -  
و چداول نور بهر چهار طرف از آن چشمہ خورشید برآمده بحضور یک  
انخت سنگ مرمر که حاشیه‌اش بفقش و نگار پرچین پر آذین زمین است  
به صورت آبشار از عالم بلور صاف نمیریزد و از اطراف حوض سرشار گشته

داخل نهر پائین میگردد . دستگ این حوض که از غرب سب روزگار است از کان مکرانه برآمده بحکم الشوف حوضی صربع چار در چار بعنه یک و نیم گز صورت گرفت . و از آنجا بشاهجهان آباد که صد کیلومتر شاهی است بصد منصوبه جر تغیل رسیده در آن مکان نصب گردید . اگرچه حوضهای مطبوع در دولتخانه والا بسیار است اما این حوض که خرا تراشان فرهاد پیشه بخواسته فولاد مثلش در سالهای دراز نتوانند انگیخت لطف دیگر دارند . چون در هر مکان دائمی از نشیمنهای نزهت آفرین مشکوی دولت از آب نهر بهشت مذکور آبشایی و حوضی دائمی دافریب ترتیب یافته مکرر بستایش آن و حوض کلان که در گلشن ارم آینه امتیاز محل مانند ظهور جلن در سایر اشیا و آفتاب در وسط المسا بذایر صفاتی نظر و حسن مختار بدستور حوض حیات بخش باحسن وجوه صورت نما است بهمه جهت پرداختن و سخن در وصف طول و عرض آن بر زبان آوردن برفرض ایجاز محل بدر و دراز می کشد لاجرم بهمین قدر مذکور که عمارت مسطور بر تمام بستان سراهای فیض آثار که باعث آرایش صفحه جهانیان است و شاید آن نوع نزهت کدهای کشاده نضای طرب افزایی بروی زمین موجود نباشد بلکه سخن در بهشت میخود بچندین درجه تفرق دارد . اول آنکه امتیاز محل که بزرگ ترین عمارت دولتخانه والا است بطول پنجاه و عرض بیست و شش فراز در کمال تکلف و نزدیک و نهایت خوشنمایی نقش و نقادر رفعت پله پای نفوذ بر کوسی مثنو سپهار هشتم نهاده بحسن آب و رنگ روکش قصر و منازل بهشت موعد است بلکه بهمه حمام رشک سرابستان ارم معهود در آن واقع شده کلاه و طری طارم و کلسهایش همه طلا نندود است . درم آنکه بر بک جانب آن چهروک درشی که مشرق طلوع آفتاب روی زمین صلح بقران ثانی سعادت قریب است

و مشرف بر دریایی جون و جاذب درمیش چهارکله خاص و عام قرینه ساخته شده اتفاقاً می‌نماید - و مزینهای دیگر را از حوصله فدرت خود بیرون دانسته سخن از ستایش خاص و عام و بازار مسقف و آبادی شهر درمیان می‌آرد - همروز بنیاد این نسخه سبع شداد و دیوان کده عدل و داد که روکش بارگاه سلیمان و ایوان نوشیروان است بین نمط است که غربی امتیاز محل ایوان است مشرف بر باعچه عمارت مذکور از سنگ سرخ ساخته بسنگ مهتابی سفید نموده شده از مهره کشی معماران جادوگار چون آئینه صبح جلا پذیرفته و چون سرمهزل دیده نور و صفا و دلکشانی را در بر گرفته - مفصل سقف آن چهارکله خاص و عام که سجده چانی عالمیان و محل انجاج حاجات جهانیان است سرایا از سنگ هر مرد بذگله مانند بطول چهار و عرض سه مبلی بر چار سنون و عقب آن بذگله طاقیست بذرازی هفت و پنهانی دو و نیم ذراع بسنگ‌های زنگ رنگ پرچین نموده از تیز دستی نقاشان بدایع ذکار به گوناگون نقش بدیع آن منیه زیب و زیفت باقیه که تریج سیمین ماه و شمسه زیمن سپهر در پیشش رفکی از آب و تاب ندارد - و نظرگی را تفروج آن از تماثلی زنگ آمیزی صنعت گلشن بهار مستغذی می‌سازد - و در سه مطلع آن مسجدی از زناب نصب شده گوئی خطوط شعاعی آفتاب بر روی هم پیچیده - هر اول روز این مکان سعادت نشان از جلوس اورنگ نشین سریر اقبال داغ دل مقاصل قمر بل غیرت افزایی شرف خانه مهر انور می‌گردد - و از پرتو فور بخشی طلوع آنحضرت در برابر مطلع خواهد شد در کانچه عالم آرامی می‌کشید - و در پوش آن بارگاه رفعت بناه مشتمل بر چهل سنون که هر یک از آن قلیمه کوه بیستون بل قاعده هفت طارم لاجوردی و ستوان این نه رواق فیلگون مینتواند شد بطول بیست و هشت و عرض بیست و چهار در کمال رفعت اسلس

پانه - و زیب و زینت سقف و جدارش که بنتوش گوناگون مصور است  
کارنامه مانی را از رتبه الداخنه - از سه طرفش محجری از سیم ناب بقدر  
آدم متوسط و خارج ایوان ساختی در کمال فسحت بطول پک هد و چار  
ر عرض شصت از فضای معموط خاص و عام جدا کوته بر سه جانب آن  
کنهره از سنگ سرخ کشیده بعاقنه مزین گردانیده اند - و بیرون آن  
محفی چون دل دوست کیمان گشاده ر مازند باطن بیدار درونان بنور  
سعادت آماده بطول دوست و چهار ر عرض پک هد و شصت ذراع  
تریب داده بر قورش ایوانهای دل نشین بدیع آئین ساخته از زحمت  
پارش سعیب و آسیب تباش افتکب مردم را نلرخ البال گردانیده اند - از  
جمله سه دروازه آن دروازه جانب غرب که این هفت طبقه لاجوردی خرگاه  
در جذب رفعتش نمودی ندارد و این کارگاه بیستون در برایش جز رنگ  
خجالت رنگی بر رو ندارد - و بیرون آن دروازه برای جلو خانه چوکی  
بطول در صد و عرض پک هد و چهل سراسر مشتمل بر ایوان و حجرهای  
خلط رساند و سه دروازه جانب شمال و جنوب و غرب که از دروازه شمالی  
قلعه تا دروازه جنوب دو رسته حجرهای نو آئین در ایوانهای دل نشین  
بعرض چهل ذراع در کمال استحکام و استواری بذخوی که وقوف بر آن  
باشد ایستادگی عقل میشود برای امدادی و دوگر کارخانجات صورت اتمام  
پانه نهر بهشت از وسطش جاریست - و از جانب غرب تا دروازه قلعه  
بازاری مسقف در طبقه به فهایت زیبائی بعینه از عالم مواتب حدقه در  
کمال صفا و ذور و مردم لشیونی معمور مازند رسته خیابان فردوس کشیده -  
و حجرهای صفا آفرینش مانند خانهای چشم دیوار بدبوار و در بدر در هم  
امس بخته همه جا درگاههای مردم نشین ملا مال از متاع عین معانده  
چون چشم و ابرو بیداری پیوسته - و در اطراف مبصران نیز نظر مانند

مغوف مژگان متصل بهم صفت همانا در مری زمین نظیر و عدیل فدارد -  
و آن شاهد زیبا الدام بازیب و زینت تمام از فهانخانه غیب درین صورت  
بعالم شهد و جلوه گر گردیده از آن طور چشم صاحب نظران را گرسنه چشم نظران  
خود دارد که اندیشه دقیقه رس اولی الابصار ادنی پایه کمیت و کیفیت  
و زیب و زینتش را اصلا بجانمی آرد - این نوع عمارت بازار مسقف که مردم  
هندوستان اعلا ذدیده بودند اختراع تازه ایست که بیمن توجه و عمارتگری  
یگانه خدیو هفت کشور بر روی کار آمده \* نظم \*

گلش را چوب گرفت بنا در آب	نماید آب در چشمته آفتاب
تم-الشامی این خجسته مقام	برد رشک بر چشم احوال مدام
خدایش چنان دلبری داده است	که سایه ازو دور نه افتاده است
ذوقت است از حجرهایش نشاط	چو صورت که شد باقته در بساط
بهر خانه یک شهر عیش و سور	چسان یافت جا چشم بد باد دور
چنان دامن دل کشد سوی خویش	که باد از فضایش فروتنست پیش
و پیش هر کدام دروازه قلعه متصل بازار مذکور و دروازه جانب اکبر آباد دو	
تمثال فیل پایه دار که بهمن کلانی که فرد اعظم این نوع باشد ساخته آنچنان	
صورت درست و هیئت تمام معانی بر آورده اند که نظیر هر یک از آن چهار	
نقش بدیع منظر در ذهن عور اندیز چه جای خارج اذهان صورت پذیر	
وقوع نتواند شد - بی مبالغه تکلف و شائده تصف صورت نگاران خلا شکن	
و سلکتراشان فرهاد فن این کشور که بنوک تیشه فولاد هزار گونه نقش و نگار	
شیوه از دل سذگ بر می آرند که هر یک شور از جلن صورت بیجعلن شبدیز	
بل از دخمه فرهاد و پریز می اندیزد - و باعچار تیز دستی صنعت آن	
گونه موج رطوبت از لوح سذگ خلا بر آورده بتموج در می آرند که مهله	
رشک آن دمل از جلن موج پرند خلا و درد از دل آب حیوان بر آرد -	

در بر آوردن این حصار فلک کردگار و عمارت بدبیع آثار و تمثال فیلهاي پایه دار  
 آن نوع صنعت لطیف پیشنه خود بکار برده اند که بعد از ملاحظه بمنظور  
 شیخ خردمندی را باور نمی آید که این گونه بدینانی غریب کار بشر تواند  
 بود چه صفا و جلا در و دیوار هر یک از همارات بمرتبه است که با وجود  
 آنکه نظرگیری انجام بدلبر حیرت تماشا از پائی نا سر نظر بند میشود اما همچو  
 جا پائی نظر بند نمی شود و جزو بانی کهنه دار دنیا دیگری بر حسن صنعت  
 آن اطلاع ندارد - الحق خرد برین معنی گواهی میدهد و راه احتمال  
 می گشاید که این کارنامه روزگار بدرسی شدید و تصویر کرده نقاش صفع بل  
 نثار کرده نقشید اختراع و فرد اول کار عذایع نقشه‌ی بدبیع ابداع است -  
 آری کرده معلول فعل علمت العلل است و بالآخر سایر آثار اثر اول اول -  
 چه باتفاق کلمه عقلا سرشناس وجود و ایجاد بدر می پیوندد و همه راه  
 بدر بآن دهند همت میرود لا موحد سوی الله ولا مؤثر فی الوجود  
 الا الله \*

جانب راست و چپ قلعه بر کفک دریا سایر شاهزاده‌ای بلند اختر  
 کامگار و امرای نامدار عمارت وسیع بدبیع و نشیوه‌های غریب اسلس نهاده اند -  
 و از اینه عالیه این مصر اعظم چندین بذا ازین عالم است که از بیست  
 نک تایک اک هرف مخارج آن شده - و کمتر ازین خود از آن بیشتر است  
 که اگر بالفرض عقود انگشتان در حساب آن بفساید تعداد اعدادش تا زو  
 شیخ دست بهم دهد - اهالی و موای شهر از احاد الذمی نا اکبر و اعلی  
 در خور مرائب احوال و گثوت و قلت اموال بدنهای عالی موافق  
 خواهش طبیعت خود ساخته اند در غلیت تریئن و فسحت ساحت  
 چذالجه در صحن هر یک جانی شهر خانیست و شهر طبقه عمارت هنود  
 شش مرتبه و هفت مرتبه ملائکه طبقات حدقه بر روی یکدیگر اسلس پاقته

همه شهرنشان و سواد نشین و بودن اعتبار اگر این سواد اعظم را ازین رو فیض  
بمنزله حدقه عالم دانند شده در وضوح آن نخواهد بود - و بر دور قلعه باغات  
و سرابستانها طرح شده که همانا همگی آب حسن فمود اینکه عالیه بغداد که  
بر ساحل دجله بنیاد یافته بوده و خوشی و دلکشانی فهر بصره را که از  
جذبات اربعه دنیا است بیان فته و فنا برداشت - چه میگوییم سخن در جفات  
عدن است که انہار عسل مصفا و عیون لبیں ساقچ از مجاري تھبت آن  
چلریست - مکر نظر بر عایت جانب رضوان و ملاحظه خاطر نازلین حور  
عین فرهشت این ریاض و عدوست آیش به برآبری روضه دارالسلام و عین  
ماء معین تن در دهد - در موائب آبادانی این فسحت آباد بی پایان  
که بسیط معموره ربع مسکون در برابر آن بساط همسری نتواند چید چه مایه  
بسط سخن توان داد که وفور معموری آن بمرتبه ایست که در سر تا سر آن  
شهر در هر کوی و هر زن چذالکه نظر کار کند رسته بازاری چون خیابان باع  
بهشت کشیده و مانند دل و دست کویمان فراخ میدان و کشاده بفظ در  
می آید - خاصه اسوق عظیمه مثل بازار جانب اکبر آباد و بازار طرف  
دارالسلطنت لاهور که بعرض چهل گز زینت افزایی شهر گشته و فهر بهشت  
در سرتا سروسط آن جریان پذیرفته - در هر طرف معاملان خوش معامله در  
دوکانهای پر مال و خواسته نشسته اند و در دوکان فراستی بسته و ابواب  
دارالفتح حسن سودا و صدق قول و فلی عهد و درستیه نیت کشاده - و از  
چار سو مشتریان سرمایه دل را پدانچه دل طلبیده و خواطر خواسته صلا  
داده - چنانچه وفور ففایس و امتعه هفت کشور و نوادر و جواهر عدن  
معدن بخدمت که پس افکنده دریا و کان بخوبید منابع یک دوکان بس  
دیابد و دینه گنج شایگان چه جانی خزینه قوی مایگان بسودایی پک معامل  
و اندیماید -

## \* نظم \*

خیابانهای بازارش دل افروز در هر روز بیست و نوروز  
 بازارش ز خوبان گل اندام شکفتند گلینی بینی بهر گام  
 بهر درگان که افتاده است راهت پی سودا بجعا مانده نگافت  
 برون آید اگر باشد خریدار زیک دوگان او صد کاروان بار  
 بدگاهها فتساده بر سر هم متاع شیر مرغ و جان آدم  
 بدست پیر افتاد راگانی ز دوگلهایش کالای جوانی  
 بجایی دارد از دوگان عطای نوان محبت خردمن بهر بیمار

این راسته بازار غیض آثار دوریه سمت لاهوز بعرض چهل ذراع و طول  
 بک هزار و پانصد رویست گز مشتمل بر هزار و پانصد و شصت حجره  
 و ایوان بدهیں دستور واقع شده - از آغاز بازار تا چوک هشتاد در هشتاد  
 کوتایی چهورتۀ چهارصد و هشتاد گز و از آنجه تا چوک دیگر که حد در صد  
 است بطرز مثمن بغدادی بهمین قدر طول و عرض - و جاذب شمالی این  
 چوک سرای نوائین دو سقفه بطول و عرض یک صد و هشتاد و شش  
 مشتمل بر نواد حجره و چهل برج و پیش هر حجره ایوانی و قرینش  
 چهونه سراسر بعرض پنج ذراع حسب لامر شاهزاده جهان و جهانیان بیکم  
 صاحب اسلس یافته - یک درش جانب بازار و در دیگر جانب حدیقه  
 اطف طراز موسوم به صاحب آباد بطول نه صد و هشتاد و در ذراع و عرض  
 دو عدد و چهل و دو ذراع مشتمل بر عمارت‌های دلفرب و آبشاهی دلاریز  
 و حیات و فواره‌های جوشان در کمال پاکیزگی و صفا و فهایت غیض بخشی  
 آب و هوا و جاذب غلیظ جنوبی بازار مذکور حمامی بغايت مطبوع دلپسند  
 بطول شصت و عرض بیست گز با ایوانها و فشمینها در کمال فرشت  
 و صفا که آن هم بفرمان مملکه زمان هررت اتمام یافته بجهت لحراس مذوبات

لخوی و قف گشته - و ازین سرا و چوک مسجد پرستار  
 خلیفه‌الله بی‌بی فتح‌پوری محل پانصد و شصت گز طول بازار دائم  
 شده - طول مسجد مذکور چهل و پنج و عرض بیست در وسطش گنبدی  
 از بیرون کاشی کاری و از اندرون سنگ سرخ زینت یافته - و هر دو  
 جانب گذند ایوان در ایوان هریک سه چشمہ بروی کار آمده - و کرسی  
 و ازارة سنگ سرخ سرسر مذبت و فرش نیز از سنگ مذکور و در دو کنج  
 دو صفا راه چون دعای مستجاب رو باسمان نهاده بارتفاع سی و پنج گز -  
 و در پیش چهارتۀ با محجر سنگ سرخ بطول چهل و پنج و عرض  
 سی و پنج دلیل آن حوض نو آئین شانزده در چهارده که آیش از فهر  
 بهشت واقع شده - و بردار مسجد سرای بدعی مهفی بر شصت و نه حجره  
 و چهار برج و بدستور سراهای دیگر در پیش ایوانها سراسر چهارتۀ عرض سه  
 و صحن این سرای صد درصد گز است - و هم چندین بازار جانب اکبر آباد  
 بطول هزار و پنجاه و عرض سی گز در نهایت پاکیزگی و صفا واقع شده  
 مشتمل بر هشت صد و هشتاد و هشت حجره و ایوان - و در آغاز بازار  
 محادیه دروازه قلعه جانب جنوب مسجد عالی بنام عصمت پناهی  
 بی‌بی اکبر آبادی سربغلک کشیده - عمارتش بطول شصت و سه و عرض  
 هفده و فیم گز بادشاهی محتوی بر هفت خانه گنبدی سقف از آن  
 میان چهار مسطح و سه خانه گنبد دار با تمام رسیده - نقش سوره فجر از  
 سنگ سیاه تراشیده بر دو بازو و پیشانی پیش طاوش که از سنگ مرمر  
 است پرچین ذموده اند - و دو مذاره رفیع مقدار در در کنج شرقی سربغلک  
 الانلاک بر افراخته - و فرشش نمازی سنگ سرخ بطرح جای نماز  
 سنگ سیاه پرچین ذموده از راه درون و بیرون از سنگ سرخ منبت  
 کار بر آمده - چهارتۀ صحنش بدرازی شصت و سه و عرض پنجاه و هفت

و ارتفاع سه و نیم گز با معنی سنگ مذکور ساخته شده . پائین آن جانب مشرق حوضی نوازده در دوارده از آب نهر بهشت ببریز گشته در نهر اطراف می ریزد . و بر اطمانتش سرای کشاده فضای بطول عد و پنجاه و چهار گز و عرض صد و چهل و پیش هر حجره ایوانی و پیش ایوانها سراسر چهورتۀ بعرض چهار گز بنا یافته . دروازه را بش که از درون و بیرون سنگ سرخ و پیشانیش از سنگ مرمر ساخته بالای آن کنایه از سنگ سیاه پرچین کرده اند و در پیش آن چوکی زیبا بطول بک مدد و شصت و عرض شصت فراع و زیاد و حمامی در کمال آب و تاب از سنگ سرخ بنا نموده از نهر بهشت آب در و جاری ساخته اند . تمامی عمارات مسجد مذکور از آخر رمضان المبارک در سال هزار و شصت بصرف بک لک و پنجاه هزار روپیه بتام رسدیده \*

**سیاحان جهان گرد و سالکان گینی نزد که مانند بلاد خشک و تر پیموده**  
 اند و چون آب برنشیب رفواز گردیده همگی باتفاق کلمه قابل اند که در زیر چرخ برین شهری بدین پایه فسحت و مصری بین مایه جمیعت و جامعیت بنا یافته . و فی الحقيقةت درین وادی بر طریق صدق و مواب سلوك فموده مسلک حقیقت پیموده اند چه آنچه مدینه را درکار و نمدی را از وجود آن فاچل است همکی بر وجه اتم و اکمل درین مصر جامع بانه میشود . و سایر امصار و بلاد و جمیع امماکن و اقطار درین مرتبه فسحت ساخته و روح و راحت و این درجه امن و امان فیست و اگر بمثل این باشد آن نیست که در همه باب بدان مثل میزند . آنرا چه حد که نم از مائلت حدود این مذیع عدل و چود زند . و شام که چون صبح درم بدلكشانی د عالم آرائی شهر ایام است مانند روز روشن است که نسبت این مشرق خورشید دولت بیکران بدان نسبت صبح و شام هست . و اسطنطنتیه ظایر

وهم چنین رومیده کبری که فتح آن علامت قریب قیامت بلکه از اشوات ساعت  
 است کجا و این شهر عظیم بل کشور اکبر و اقلیم اعظم کجا - چه باوجود  
 این مرتبه فسحت و گثوت که دمدم در ساحت آن بسبب غلغله و غریب  
 مورم که یاد از نفع صور می دهد همانا شور محشر و غولی روز فشور  
 در پاست و هر ساعت از سرفو قیامتی کبری قایم همانا بمقتضای حسن  
 عهد و خیر نیت این بادشاہ صغای طویت در نهایت مرتبه امنیت است -  
 و مدینة السلام بغداد که پاپندونه سال دار الخلافة خلفای بقی عباسیه بوده  
 درین مدت متمادی هر یک در فروزی عمارت آن می کوشیدند قطع نظر از  
 رجواه دیگر نموده در فسحت عرصه بآن نمی رسد - چذانچه استاد سخنداں  
 و دستور سخنوری مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفر فامه آورده که دور  
 آن معمورة در عین معموری از طرفین دجله دو فرسنگ بوده که از روی  
 تخمین شش کرونا رسمی باشد و محیط دار الخلافة شاهجهان آباد پنج  
 فرسخ است که ده کرونا بادشاھی و پانزده کرونا رسمی باشد \* نظم \*  
 نیم‌ارد کرد دورانش مساحت که آخر میشود در وی مساحت  
 سواد او گرفته صفحه ارض ذه طول از مقتباش آگاه و نی عرض  
 چو خوز بیرون شود از ملک گردیون رود شب در میان زین شهر بیرون  
 تعالیٰ اللہ اگر مصر است در شام بود یک کوچه این محشر عام  
 چنین شهری بعال کس ندیده که دروی هفت اقلیم آرمیده  
 بنشاها سورهای قد کشیده همانش همه هم قامت هم  
 همه آئینه وازی صورت هم همه چون خانه‌ای چشم پرکار  
 برقعت گرجه رشک آسمانست دلی خاک ره شاه جهانست  
 شکوهش را فمی دانم چه کم بود که دولتخانه هم بر شانش افزوده

اساس یافتن مسجد جامع و احداث آن بنای  
 خیر حسب الحکم خدیو عالم و خاقان  
 اعظم بر کوهچه که در وسط شهر  
**دارالخلافة شاهجهان آباد**  
**واقع است**

چون احداث بنای خیر فائع ترین خیرات جاریه است خصوص  
 ابداع معابد و مساجد که بحکم فضوس کتاب و احکام سنت موجب  
 تأسیس بنیاد ایمان و باعث بقیان قصور و مفازل دارالجذل است چنانچه  
 کریمه آنما یعمر مسجد اللہ الا من آمن بالله و الیوم الآخر تشید مبانی این  
 تمپل می نماید . لاجرم حضرت گیفی سنانی بانی مبانی جهانگرانی در  
 هر بقعة از بقاع فسحت آباد هندوستان که بمصدق ارض اللہ راسخ است  
 جای که بقای اینیه خیر نباشد امر اعلیٰ باحداث آن صادر فرموده که  
 گزاران فرمان بردار بکمتر مدتی آنرا با تمام می رسانیدند - و بذایرین چون  
 در مصر جامع نو آباد یعنی دارالخلافة شاهجهان آباد که تا قیام قیامت  
 بعد و داد آن حضرت آباد باد اگرچه مساجد فراوان بکمال فروشل و بقاع خیر  
 میگوان اساس یافته اما مسجد جامعی که از ممتازت بقیان در خور رفعت شلن  
 و علو مکان عمارت عالیه این شهر عظیم الشان آسمان نشن باشد تا غایبت اساس  
 نیافرته بود رای جهان آرای اقتضای بنای مسجد عالی بقیان زیست العمار  
 نمود که فسحت چار دیوارش زیاده بر مساحت ساخت سبع شداد بود  
 و رصفت چرخ چنبری با ممتازت اساسش دم از برابری فیاورد . لاجرم

دهم شوال سال هزار و شصت هجری مهندسان انجاز طراز و معماران  
هندسه پرداز در حضور علی‌پیر سعد الله خان و فاضل خان خانساریان  
بر کوهچه جانب غرب سمت قلعه که بفاصله هزار گز واقع است در ساعتی  
سعید موافق ارشاد اشرف سنگ ریخته آن بذیاد خیر را بر وفق مراد  
اسلس ذهابند - تا اتمام این مکان نیز نشان هر روز پنج هزار کس از بغداد  
و سنتکترواش و پروچین کار و صنعت کار و نقاش و حکاک و بیلدار و دیگر عمله  
و فعله چه از سکن دار الخلافه و چه از اطراف و اکداف ممالک که بحکم  
اشرف جمع آمده بودند بکار می‌پرداختند - باید به مرد و مدد و تاکید  
و اهتمام سعد الله خان و خلیل الله خان آن قبله برکات زمان مشتمل بر  
ست گنبد عالی اسلس بطول نو و عرض سی و دو ذراع از سنگ سرخ  
بکرمک مرمر صفا و پروچین سنگ سیاه و صحن با صفا سراسر بفرش  
سنگ سرخ و عرض یک مد و بیست و شش ذراع در مدت شش سال  
بصرف ده لک روپیه صورت اتمام پذیرفته زینت افزایی خطه خاک گردید -  
بنام ایزد نو آئین مسجدی فردوس زینت بهشت زیب آبرو بخش  
عالی آب و خاک گشته که از میدانی آفرینش تا الی غایبت با آن آرایش  
عطا و پیرایش جلا در چشم نلک هزار چشم در نیامده و پیوسته نور نظر والا  
گهران بهجهت تمثیل ارشاد ساخت آن موطن سعادت است - و قرخندۀ  
اساسی در خود فسحت همت و قدر قدرت بالادشاه سليمان مذکوت برزوی  
کار آمده که مرکز خاک از بن تجلیانش روش محیط افلاک گشته همواره  
ناصیه پاکان وقف سجود آن مورد برگات است و درون و بیرون از سنگ  
مرمر سیمکون برنگ صفحه عارض خوبان با آن مایه صفا پیرایه دابری گرفته  
که دیدها از دیدنش واله گشته و فراوان چشم بتار نگاه در هر کنج و طاقش  
آریخته - و پروچین خطه‌ای سیاه در فاصله الواح سفید معلقة چون تر

طّههای شکن در شکن نیکوان پیوند علاقه بک جهان جان از تن گسینخته -  
پیشطلق والایش که از غلبت سرافرازی درجه گردون را دقیقه شمرده آنچنان  
بلطفت برآمده که خود وزان بالغ نظر را با وجود عمر نوح هزار بک از شمار  
خوبیهای آن دست بهم نداده - و مهربانی هفتگانه اش هر یک بحسن  
و خوبی چون محراب ابروی نیکوان دلفربی را بر طاق بلند نهاده  
آنگونه بلذوش منفوحة منبّت است که عشر عصیر حق توصیفش بیارویی  
خامه و نامه میسر نیاید - کعبه چون از اشکش سیاه نبوشد که در جنب  
پرتو والایش و شعشهه جلی گینی اندوش بخیه تیره روزیه همچ مادر  
بروی روز افتاده و بیت المعمور چسان با پایه فردبانش هم پایه تواند شد  
که مقصورة اش چون نورستان باطن خدا یستان و صفوئکه قلوب خلت  
نشیدن داد خیا گسترش داده - دقایق عظمت قدر و مقدار مذاهیش که  
هر یک از آن قایمه هفت طارم لجوری و سنتون رراق نیلکنون زیرجدیست  
چگونه به بیان آید که فکر معیط ارتفاع و خواص مرزاکی آن فی تواند  
شد - و خامه خود کام بچه عذوان منکفل سرجمله از خوبیهای اشرف  
این شریف مکان تواند شد که جز قلم قدرت هرمت آفرین هیچ بک از عهده  
تعزیر آن فی تواند برآمد - الحق چگونه تصور این معنی توان نمود  
که نسخت ساحت ممتنع المساحتش که با فراغتی عالم امکان دم  
از برابری می زند بطور فضای طور مهیط تجلیات انوار ظهور است - و آن  
بنیاد متفاوت نهاد که رفعت پایه قوی مایه عرش سایه اش که سر بمسارات  
سبع شداد سمارات فر فی آرد از فرط تقدس بنا و نفرة عرصه و فنا همانا  
ساخته بد صنع معمار عمارت بیت المعمور است بی تصنیع از مشاهدا آن  
شلهاد کمال قدرت صنع آفرین که از الراح سنگ خاری گلکنون بر قله کوهی  
رفعت فهاد بنیاد پذیرفته اندیشه ارتاب خبرت رهیں حیرت میگردد که با وجود

آنکه کوه قاب برداشت شکوه آن ندارد چگونه بر فراز کوهسر اساس یافتد و با آنکه خرق فلک از اطوار ظاهر خرد دور است رفعت آستانش چنان سر از جیب آسمان بر آورده - در وسط حوضی مالامال از آب زندگانی چون چشم نور بنازگی آبرو بخش کهن طلم چرخ کبود گردیده بلطفتی صوی زن است که عین الحیوة خضر همایش جان بخشی ازو کسب می نماید - و آن رشک ماو معین و روضه حوز عین که چشم از دیدنش آب می باید بصورتی پرده از رخ کشاده که چشم خوشید از فیض سرشاش توقع دریوزه دارد - و چه گوییم از وصف ایوانهای دور آن نمودار بیت المعمور که بدان مرتبه بوفوز صفا و ذور اماده است که از هر یک آن انوار سفیده عین صادق فراغ ظهر دارد - و معتقدان زلایل آن مشرق انوار ظهر را از بس فروع و بهور سقف و جدار تحقیق وقت نماز مغرب بدشواری دست میدهد - آیات بیانات قرافي و کلمات سراسر معافی بر پیشانی ایوانهای آن سرمهزل و فود طفایع نور به پرچین کاری سنگ سیاه بلطفی مرتسی گشته که از غلیبت ممتاز و دیرپائی آن معنی تشییع كالنقش فی الحجر از روی حقیقت در آن صورت بسته - و از تمامی تفاسیب دوازده و مدادات و کرسی حروف الخط نصف العلم بر کرسی نشانده - بی مبالغه از درستی روش رواج و رونق بازار قطعه ملا میر علی درست درهم شکسته - در هر خانه چهارگانه بیرون مسجد چوکیست نو آئین و حجرهای دلخشن و در دو کنج جلویی و شمالی آن دارالشفا و مدرسه بكمال پاکیزگی و صفاتی ترتیب یافته - و از فیض نرهش سراسر فضا چون روی دلبران پیرایه آراشید بفرغت \*

من لگویم کعبه لیکن این قدر گوییم که هست

جبهه اوتاد وقف سجدتا این آستان

پرتو انوار از چون عالم افروزی کند  
 صبح را گردند نفس انگشت حیث در دهان  
 مسجد ارنی است میزیدد اهلش جهراًیل  
 خلوت روحانیل را شمع باید بی دخان  
 دست استاد قضا نا از رخامش ساخته  
 زو سفیدی ابد آماده گشت لز بهر کان  
 نیست دروی حامل اوقات اهل طاعتش  
 جز دعلی ثانی صاحده‌وان شاه جهان  
 در بغلی خیر این سعی که دارد همت‌ش  
 حامل کان جمله خواهد گشت آخر صرف کان  
 نا همیشه قبله اسلام سمت کعبه است  
 قبله کاه آزو بادا جنایش جاردن  
 مسجدش کان کعبه ثانیست ذایخش بود  
 قبله حاجات آمد مسجد شاه جهان

## نزول اشرف حضرت صاحب قران ثانی در حصار فلك آثار دارالخلافه شاهجهان آباد و تزئین پذيرفتن جشن عشرت و کامرانی و دیگر خصوصیات

درین هذگاه سعادت فرجام که هنگام خرمی و بهروزی عالم و موسوم  
 سرافرازی و فیروزی عالمیانست آوازه آبلدی شهر فیض بهر شلهجهان آباد  
 و اتمام عمارت عالیه بهشت دشان سامعه افروز گیتی گشته ابواب نشاط

برزی از بساط جهانیان مفتوح دارد و خلیفت وقت و مقتصدی روزگار  
جهان را که بریز خرمی نموده بخود و بزرگ را صلای عشرت میدهد رای  
جهان آرای بادشاهه دین و دنیا پناه بغلبر لازمه مقام اقتضای آرایش جشن  
عالی افروز عشرف مدام و سرانجام ادب مسروت خاص و عام گرده امر قضا  
ذشان در باب آذین مجلس فردوس ترینین بعلیه نقاذ آزادگی یافت  
و رسائی مواد احسان و مواید انعام خدیو کون و مکان جهانی را امیدوار  
حصول کلم خاطر نموده گیتی را روکش گلستان ساخت - سامان طرازان  
کارخانه سلطنت و کارپردازان اموز دولت اول در و دیوار مشکوی عزت  
و غسلخانه را به پرتو آرایش جشن خسروانی بر آئین مهر گیتی افروز نور  
اندو و صفا آسود نموده روی زمین بارگاه عظمت پناه را به بساط مصور  
رنگ و قالب پشم مثالی که موافق هر فشیمن بكمال لطافت و پاکیزگی  
در گشمير صورت انجام یافته بود رو پوش ساخته غیرت نگارخانه چین  
ساختند - و از جلی طلا و فقره و فروع در و گوهر متعفل بهشت آئین  
رشک فرمائی اذوار مهر اذور و غیرت بزم رنگین چرخ اخضر گردانیده  
رضوان را فریقته تمثای آن نمودند - بعد آن سقف و جدار آن شگفتنه  
گلزار یعنی لیوان خاص و عام را با نوع ذواخر اقمشه هر دیار که از  
غایت نزاکت و لطافت همانا تار و پوش از اندیشه دقیق فازک  
خیالان فراهم شده بود زینت افروز ساخته بر در جمیع حجرها  
و ایوانها پردهای متحمل زیورزی رومی و فرنگی و پرند چینی  
و ختنی آویختند - و اسپک دل با دل را که از تنگی دستگاه معنی  
اسمن دهمنی باکه نمونه عوش بیون میتوان خواند بطول هفتاد و عرض  
چهل و پنج فراغ که در مدت مديدة بصرف یک لک روپیه در کارخانه  
احمد آباد سرانجام پذیرفته بر چهار سدون فقره بارتفاع بیست و در

گز و دور دو گز و بیمی ایستاده شده سه هزار و دویست گز زمین را  
 احاطه نموده و هزار کس را در سایه اش جا می‌شود بسیعی سه هزار فراش  
 چابکدست بر پا نمودند - و بر دور آن ابر رحمت شامیانهای متحمل زریفت  
 با ستوفهای سیمین و زین کشیده در اطرافش محجر نقره نصب نمودند -  
 و در سایه اسپک خرگاهی عالی که در شبکهای آن نقره بجالی چوب  
 بکار رفته بود ایستاده گردید به پوشش‌های متحمل زریفت و کلابتون  
 دوزی و دیباخی گجراتی و ایرانی آراستند - و جابجا چترها مرفع به  
 جواهر گرانایه و مزین بسلسلهای لای آبدار و علاقه‌ای در شاهوار  
 بر افرادش روش قبه فلك ثوابت و مرسله مجرّه و عقد ثورا و ندوه  
 ساختند - و چندین جا نخست های مرفع و سری‌های زین گذاشته در وسط  
 بیرون رفیع المکان نخنگاهی مریع ساخته دور آفرا به محجر طلا آرایش  
 دادند - و بر روی آن همایون ارنگ گوهر آگین که باب و رنگ جواهر  
 چشم مهر انور بل چشم و چراغ سپهر اخضر است و صاف و فتح پایه  
 گرانایه اش سخن را باز بر کرسی نشانده بلکه راانی پله مقدارش مقدار  
 و قدر سخن را از پله کرسی در گزانیده موجب سیرچشمی ازاب هنر  
 کشنه پله رفعت آن بر کرسی ارنگ نهم نهادند - و شامیانه که جابجا  
 آن جای تحریر بر اطراف بونها و گلهای مطرّز بتار مروارید غلطان  
 آبدار دوخته بودند با مسلسل گوهر شاهوار گرانایه و چهل ستون طلای  
 داب که سربندهای آن بجواهر شیشه آبدار مرفع بود بر فراز آن  
 نه افراد شدند - لوحش الله از آن بزم رنگین که ادنی مرانیش از بس نیازی  
 و عیف بسخن سازی تعریف نمی‌سازد - و تعالی الله از آن الجمن  
 دوائین که شمه از صفائی نیز و بیرونیش که ملند ظاهر آئینه و باطن  
 آنی گهول از کدورت مبرأ است به تحریر و تقویر راست نمی‌آید -

و چون سلطنت مسعود برای نزول همایون با آن مرکز محیط دولت و اقبال و جلوس فوختند آن زلیب مهاب نیز اعظم و قرّة العین صاحبقرآن معظم روز شنبه بیست و چهارم ربیع الاول سال بیست و پنجم جلوس والا مطابق هزار و پنجاه و هشت هجری قمری یافته بود لاجرم کوکبه اقبال شاهجهان بشان و شویت آسمانی قمری دولت و سعادت جاودانی از گز خواجه خضر برای دریا متوجه دارالخلافه گشته همه راه بر سپیل معهود از نثار فرق فرق سامی خدیو اعظم ملک الملوك عالم از دو سو دست زر افشن شاهزاده سپهر جاه خوشید شان محمد دارالشکوه آفتاب سان ادیم روی زمین را نبر سیم و زر گرفت - و بنماگی نثار چیزان نیاز آئین از آزوی زیار گشته عالمی ذخیره الدوز استفاده ابد گشت - تا آفکه از میامن ورود مسعود قلعه شاهجهان آباد که ابد الاباد از پرتو فیض نزول موبک اقبال بادشاهه هفت کشور آباد خواهد بود معاینه مانند صفوکده باطن روشن دلان صفای مهرالوز پذیرفت - و از سر نور زمین قلعه همایون بنای آسمان آسا گشته دولتخانه والا تارک نفاخر از کون و مکان برو افراخت - نجاست بارگاه چهل ستون که از آرایش جشن بهشت آئین شده بود بفیض خاص نزول اسعد اختصاص یافته چون دیده مردم موجب بصیرت صاحب بصر از نور مردمک نظر به پیرایه زر و زیور و گوهر آرایش پذیر گشته در عین زیست و زیب دل پسند و نظر فویب آمده از فر جلوس همایون زیور انواع سعادت و شرف پذیرفت - آن مظہر فیض ربانی ظلّ ظلیل چذب سمعانی از روی سپلیس و سناپش دور دست حق پرست به بخشش و بخشایش برگشودند و بنابر اقامست مراسم معهوده که پیوسته کاهانی را در صورت کام بخشی بجهانی می آزند عمل نموده عوام

و خواص را بر مراد خاطر نامیک و شاد کام فرمودند - شاهزاده‌های واله  
دیرنیکو محضر و اعیان امرای عظام با ملاد اعلی و ملابک کرام موافقت  
نموده به تهیت این بزم نشاط پرداخته مراسم مبارکه‌دان و وظیف زمین  
رس و تسليم بعجا آورند و بعفایت بی فهایت بادشاهه‌انه فایز گشته  
بعدنهای مطلب رسیدند - خوش گورکه دولت و اقبال و نواش شادبانه  
کامرانی و شادمانی و جواه طرازی اسپن نازی نژاد با ساخت صریح  
و ستم زر و خرامش فیلان تقویت کوه نهاد مزین به پوشش های دیباچی  
زکار چهارمی و پرند سیم باف رومی و ساز طلا و رنگ افروزی بیارق گونا گون  
و هم چذین سایر اواز این مقام که بحلیمه حسن توزک و زینت مرید آرایش  
پدیده بود غلغله در گذید دروار انداخته عالمی را در حیرت داشت -  
رسپهر آنکون چون دیده مردم عینک دار با چهار چشم والله نظره گشته سده  
عروسید اخترا نما فثار آن می ساخت

\* ابیات \*

بکی بزم رنگین شد آراسته  
مهیا در آنچه دل خواسته  
چو خلوتکه عذچه دیوار و در  
ز یافوت خشی و خشی ز زر  
چه محفل که آرایش بوستان  
شگفتة چو روی دل درستان  
نماید ز بام و درش آنلب  
همه روز درپوزه آب و رتاب

دو نوع اقسام و بخورات طبیه و نفحات انواع خوشبوها از سطح خاک اغبر  
ا انصالی فضای فلک قدر معطر نهوده زمین را گوی عذرگردانیده -  
دوی ارگجه از رسیده‌ی مشک تقاری کرها ارض را نافه آهی ختن ساخته و از

عالی خاک هوا گرفته بمشام معنگان صرامع سبع افلاک رسیده - و بعد از انجام این انجمن فرخنده بخابر ساعت سعادت ایواب این موهبت کبیری بر روی غسلخانه رهگی عمارت سپهر بنيان کشاده در و دیوار همه را از پرتو حضور فرخنده آذین نور بستند - و از آنجا فروغ مقدم مبارک بر حريم حرم خلافت ارزاني داشته در مشکوی دولت جاردنی برادرانگ عشرت اندوزي و کامرانی توار گرفته به کام خاطر عاظر همت بر سط بساط انبساط و کسب طرب و لشاط گماشتند - زیب و زیفت نشیمن های عالی د اطف آرایش ممتاز فردوس مشاکل و جوشش آب از حوضهای فواره دار طلا در نهایت خوشنهائی و خاطر پسندی و جریان آب و طراوت چمتهای دلفریب که سبزه و گلهای هر یک پنداری فراش صنعت به مدستی پد قدرت بسلطی دلکش از پرنسیان منقش ملیون گسترده و جلوه شاهدان سبز قام ریاحین با چهرا چون گونه گل آبدار و طریق سبل تابدار بر کاخ شاخ و حجله گاه باغ و سرود طرازي و نشید سرائی نهمه پردازان گلستان و مرغوله سازی باغ و بستان و وجود و سماع چنان و عرعر بدستگ زنی و بال انشائی سرود صنوبر و نوای دلکشی رامشگران و سرود سرایان و سماع فازین شاهدان هندی نواد و فرشهای ایوان و بسلطهای نادره موافق هر مکان و مجمر و عود سوزنهای طلا و گوناگون طیب و سایر اسباب سور و سور و حسن نمود هزاران حوز فزاد که در هر طرف پری و از در پر از حسن و جلوه ناز بودند و از نهانی کرشمه چشمی نیم مست و نیم گونه غنچهای خلدان که عقول خردمندان را دیوانه می ساخت معاینه بهشت بین بلکه هزار باره بهتر از ریاض هشت بهشت در نظرها جلوه ظهور گرفته صورت معنی این بیت امیر خسرو در چشم اولی البصر نمودار دید و امعان نظر در آن هوش از سر سرخوش و مخمور ربوة از ذره تا

خودشید و از ماه نا ماهی بالترلا این معذی گواهی میداد      « بیت »  
 اگر فردوس بر روی زمین است  
 همین است و همین است و همین است

از این انصاف نیکو می شناسند و خردمندان بهتر می دانند که قطع  
 از اغراقات شاعری و مبالغات سخنوری بحکم قطعی میتوان گفت که این  
 خیرجایی و فیض سرشار از خیر محض جل شانه که بین توجه باشاد  
 عالم پنهان نصیب ایندی آدم گشته همانا بهشتی است بر روی زمین که بی  
 میدانچی قیام قیامت و غوغایی مستحب و شور و شر هور در دنیا بادلی  
 را اعلی رسانده و تعاملی این بقعة ازم آئین که دل نشین تر از فردوس بین  
 است از آرزی سیر و گلگشت خلد موعد مستغثی گردانیده . امید که  
 ندار دنیا و دیر گیتی را بقلست و زمین و آسمان بعدل پا بر جا و بر پا  
 ارکان بقلمی آن ملأند بقلی ارکان عدل این داردهان دیرپا ثابت و بر قرار  
 و جاوید پیوند و پلبدار باد »

چون بدرین مقام خامه غرایب نگر از راه نبیعت بعرض بیان  
 کیفیت احداث و سبب بفیاد آن فیض آباد در آمده بذلبرین در توصیف  
 و تعریف این خلد بین جانی ادلی حق مقام فیافت لکرم ذکر  
 خصومات آنرا موقوف بوقت دیگر گرانشنه باز بدین آئین بر سر سر رشته  
 سخن می آید و مجملی از عواطف که نسبت بشلهزاده‌ای والا مقام  
 و ارکان دولت و امرایی هظام در آن روز بظهور آمده می پیدا زد بدین  
 تفصیل بملکه معظمہ بیگم صاحب چهار لک روپیه و شاهزاده محمد  
 دلنشکوه خلعت خامه بازدیزی و جمهور مرمع ها پهلوکناره و افانه ده  
 هزاری ذات از اهل و افانه بمذهب سی هزاری ذات و بیست هزار سوار  
 از آنجمله ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه و فیل با ساز نقره و دولک روپیه

نقد مرحمت شد و شاهزاده سلیمان شکوه از اهل و اخانه بروزیانه پاپنده روپیده و شاهزاده سپهر شکوه بالخافه یک صد روپیده معزز گردیدند - و سعد الله خان را بعثت خلعت و نکاری و منصب هفت هزاری ذات هفت هزار سوار از آنجمله دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه راجه جسونت سنگه را بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه راجه بیتلدارس را بخلعت خامه در منصب پنج هزاری ذات و چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عطای غیل سرافراز ساخته و در جایزه اتمام عملات دار الخلافه مذکور هزاری هزار سوار در منصب مکرمت خان که چهار هزاری چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود افزودند و راجه جی سنگه و رستم خان و جعفر خان میربخشی و ملا علاء الملک میر سامان و الله ویرانی خان و نجابت خان و خلیل الله خان و میرزا ذوزر صفوی وغیره صد نفر را خلعت بوم طلا و بوم نقره مرحمت ندوة مقرر فرمودند که تا ذو روز این جشن والا زینت افوای روزگار باشد و هر روز صد خلعت بصد نفر از بندگانی درگاه داده باشند - حیات خان بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و معتمد خان میر آتش بمنصب در هزار و پاپنده و هزار سوار و تقرب خان بمنصب سه هزاری پاپنده و هزار سوار و ملا علاء الملک میر سامان بمنصب دو هزاری پاپنده سوار و دیگر بندگان که تفصیل آنها بطول می نجامد سرافراز گردیدند \*

## جشن و فن قمری

روز پنجمین درم ربيع الثاني سال هزار و پنجماه و هشت هجری که اختتام مجلس جشن اتمام عملات والا آغاز جشن شروع سال پنجماه و نهم مبارک قمری بود باز از سر دو محفل جشن مذکور حسن قریب یافته بانواع آسما و آیوز و پیرایه زر و گوهر زینت افروز گشت - مجموع مراسم این دو

مبارک بوقوع پیوسته از رزن نمعبود آن ملبع احسان و جود با نقود خردنه  
بخر و کان آرزوی دیروزه عدن و معدن در آن فرخندۀ انجمان بظهور آمد -  
درین روز خجسته بهین گوهر بخر خلافت تسیع لایی متالی که قیمت  
آن شصت هزار روپیه بود عذایت نموده دو هزار سوار شاهزاده مراد بخش  
را در اسیده سه اسیده گردانیدند \*

از عرض داشت امیر الامرا علی مردان خان بعرض مقدس رسید  
که عبد العزیز خان والی بخلرا باقی نور را با بسیاری از موارد الغیر  
بر سر نفر محمد خلن تعین نموده یانع را در قبل دارد - پادشاه واقع  
مقتضای مصلحت وقت دو اسپ با زین طلا و فیل با سر نقره  
و ماده نیل بامیر الامرا فرستاده راجه بینه‌لداس و نظر بهادر خوشگی را  
ما جمعی کثیر از بندگان کلان منصب درین روز عذایت اسپ و خلعت  
سرافراز ساخته روانه کابل نمودند - حکم شد که بهادر خان و قلیع خان و رسم  
خان از جاگیرهای خود با سپاه رزمخواه زود خود را بصوبه مذکور برسانند .  
مند سنگه راد ماده سنگه هادا بعد فوت پدر از وطن آمده سعادت  
ملازمت اندوخت و بخاطرت و منصب دو هزاری ذات و هزار  
و پانصد سوار و عطای وطن سر بر افراحت - فاخر ولد باتر خلن که چندی  
بسیب تقصیر بی منصب و جاگیر بود بخدمت اوزک و عصای مرمع  
و منصب سبق هرافزایی پافت - غرّاً جمادی الاول جان نثار خلن که بعنوان  
حجلت پایران رفته بود آمده ملازمت نمود و بمنصب دو هزاری ذات  
و هفت صد سوار و خدمت اخته بیگی سرافرازی پافت - رلی رایان که در  
دلیس زاویه نشین بود باز دولت بندگی دریافت بخدمت دیوانی دکن  
و حافظ ناصر صاحب مدار صدر الصدور سید جلال بخدمت دیوانی احمد  
آزاد سر بلند و مجاهی گردیدند \*

## آغاز سال بیست و دوم از جلوس اقدس

نفره جمادی الثاني سال هزار و پنجمه و هشت سال فرخ فال بیست و دوم شروع شده مرد لا کامیابی بخلایق داد - چهاردهم شاهزاده مراد بخش از کشہیر آمده ملخصت نمود - چون شایسته خان صوبه دار احمد آباد باوجود تندخواه منصب پنجه هزاری پنجه هزار سوار دو اسپه سه اسپه و مبلغ پنج لک روپیه در وجه علوفه سه هزار سوار سه پندی به تنبیه و تادیب متوجهان آنجا از قرار واقع نتوانست پرداخت لاجرم صوبه مذکور بشاهزاده والا گهر محمد دارا شکوه مرحمت نموده از اضافه ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر بلند گردانیدند - و باقی بیگ را که هزاری چارصد سوار منصب داخلی آن خلن والا شان داشت بخلعت و حرastت آن صوبه از جانب آن بیدار بخت و منصب دو هزاری ذات پانصد سوار و خطاب غیرت خلن و عذایت اسب و نیل نوارش نموده رخصت فرمودند - و غبط صوبه مالو از تغیر شاهنواز خلن به شایسته خان مقرر نموده صوبه دکن بوا اختر عالی نسب شاهزاده مراد بخش عطا نموده در وقت رخصت بعذایت خلعت خاصه و تسبیح مرولید مجاهی ساخته شاهنواز خان را که بعد از فوت اسلام خلن بصیافت ولایت دکن معین گشته بود اتالیق آن کامگار گردانیدند - و پانزدهم شاهزاده شاه شجاع پیادر را بنصب پانزده هزاری ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه و مرحمت صوبه او نیزه از تغیر معتقد خلن بر کام خاطر فیروز ساختند - جمشید بعذایت خلعت و کوتولی دارالخلافه سرافنهار بر افراد است - و نظم صوبه اوده از تغیر صیرزا خان باعتقاد خلن که از بنگاه می آمد تفویض یافت - و الله ویردی خلن بیضاگیر او که گورکهپور بود مخصوص شد \*

## انتهایی الوبیه جهان پیما به شکار سفیدون و رسیدن خبر آمدن والی ایران به قندھار

درین ایام که دارالخلافه شاهجهان آباد از پرتو اقامست موکب مسعود بهمه جهت مجمع بجهت و سور و متابع نشاط و سور بود هوای سیر و شکار سفیدون از جاذبه شوق افزای دامن کشان آمده محرك اراده آنحضرت گردید. آنها سلحشور شعبان بدآنصورت نهضت فرموده چهلترم رمضان المبارک بعملات خاص شکار که از دارالخلافه شش و نیم کروه است نزول نموده هفت روز در آن مکان بشکار فیله پرداخته متوجه پیش گردیدند. بهادر خان که از دلارالسلطنت لاهور روانه کابل شده بود بحکم معای معاودت نموده بصوبهداری ملتان سر افزایی یافت - و از آنرا که در فصل ربيع بی جاگیر بود حکم شد که طلب او را در مطالبه مجرما دهند - سید احمد سعید که در محروم نخستین سال بجهت رسانیدن تقدیل مرخص بروزه منورا حضرت رسالت پناه دستوری یافته بود بسبب تعاشه شدن جهاز بسروت معاودت نموده حسب الحکم اشرف تقدیل را در سوت گرانشته بحضور آمده سعادت ملازمت دریافت - هفدهم از نوامبر سفیدون معاودت نموده بیست و چهلترم بخاص شکار تشریف ارزانی فرمودند. درین مکان از عرضداشت خواص خان قلعه‌دار قندھار و عزت خان حلوس بست بعرض مقدس رسید که شاه عباس والی ایران چهلترم ربيع الاول سنه بیست و پنجم از صفاهان بر آمده در چمن بسطام ییلاق نموده درینجا از آنجا روانه شده هفتم شعبان به مشهد مقدس رسیده متواتر خبر میرسد که با لشکر گران سنگ باهنگ تسخیر قلعه قندھار متوجه گشته. و برسم و آئین آن دیوار در خراسان توجیه نگذشته و بیلدار نموده برای

سر انجام غله بفراء و سیستان و مصالح دیگر مردم فرستاده در انسداد طرق و مسالک این صوب سعی و اهتمام تمام دارد. و چون دانسته که در زمستان بسبب کثافت برف تردید از راه کابل و ملنغان متعدد است اراده دارد که در دی و آذر بمحاصمه پردازد. و شاه قلی وابد مقصود بیگ ناظر را با فامه بر سریل استعمال روانه درگاه عالم پنجه نموده و او بیستم شعبان به قندھار رسیده زیاده از سه روز توقف ننموده روانه حضور پر نور گشته. حضرت ظل سیحانی حکم فرمودند که اولیب تنظیم ساعتی برای انتهاض الوبیه فلک فرسا اختیار نموده بعضی مقدس رسانند. و فرامیں مطاعه بامرها و منصبدارانی که فامرن این مهم شده و در تیول خود اقامست داشتند شرف صدور ریاقت که بسویت هرچه تمام تر روانه درگاه گردند. و بشاهزاده کلان فرمودند که به قائمی افضل که از جانب آن والا نگهر بحراست دار السلطنت لاهور می پردازد بر نگراند که شاه قلی فرستاده ایران را در لاهور نگاهداشته نگوارد که متوجه درگاه گردد. چون خواص خان به علی مردان خان نوشته بود که برای غبط قلعه قندھار لشکری و خزانه برای مواجب دیگر درکار است خان مذکور نور الحسن بخشی احديان و چندی دیگر از منصبداران را با دوهزار سوار و پیچ لک روپیه از سوکار والا فرستاده کوییت این واقعه معروفداشت \*

دوم شوال بفراوان بهروزی دولت و اقبال داخل شاهجهان آباد گشته هر کدام از قباد خان و طاهر خان را بمنصب دوهزاری هشتصد سوار از اصل و اخلاقه سوانح از فرمودند. بیستم بعضی رسید که رشید خان حارس تلفگانه و قزلباش خان قلعه ادار احمدنگر راهگوی سفر آخرت گشتد. خدمت تلفگانه بهائی داد خان برادر رشید خان و منصب دوهزاری دو هزار سوار و قلعه اداری احمد نگر باور جولد اور منصب هزار و پانصد سوار و خطاب خانی

عطا نموده دیگر پسران و برادران هر دو سردار مرحوم را موافق حالت  
و استعداد منصب و اضافة مرحومت نمودند . چون بعضی مقدس رسید که  
زنجه کفور سین کشتواری رخت هستی برسیت مهاسنگه پسراو را به  
جانشینی پدر و منصب هشت صدی چار صد سوار و خطاب راجلی سربلند  
کردند و کشتوار در تیول از مرحومت شد \*

## انتماض رایات عالیات بصوب پنجاب و رسیدن خبر محاصره قندهار

چون درین ایام خبر آمدن والی ایران باقیه هار متواتر بسمع والا  
رسید لجرم بذایر مصلحت جهانگانی بدلازسلطنت لاهور تشریف  
نمودند لازم دانسته سوم ذیقعدہ سنه هزار و پنجاه و هشت بعد از دریور  
ماهیجه رایت ظفر آیت بسعادت سعد اکبر و طلعت مهر انور از اتفاق  
دارالخلافه شاهجهان آباد طلوع میمفت نموده بسمت مرکز محیط  
سلطنت لاهور ارتفاع گرای گردید - درین روز برکت از درز شہسوار عالم  
امکان درلنخانه زین را بر سعادت دائمی اوزنگ گوهر نگین فوقيت داده  
از راه کنار درین تا خضرآباد و از آنجا تا سرهنگ بشکار چرز پرداختند  
و سوم ذی حجه از دریانی سنج و هفتم از آب بیان عبور نمودند -  
درین وقت از عرضداشت قلعه دار زمیندار بسامع جاه و جلال رسید که  
غیچاق خان از راه خواجه اوچین داخل سرحد زمیندار گشته هفدهم  
ذی قعده وارد قندهار گردید - خلعت و خذیر مرصع از حضور اشرف  
و پنجاه هزار زریبه از خزانه قندهار باز مرحومت نموده منشور طلب  
نمایید تمام صادر نمودند - مومن ایله در وقت برآمدن از اندخد  
داخل بندگان درگاه گردیده بود چون چند مفرز نزدور گردید کددخدايان

الوس و اویماق از عقب رسیده ظاهر کردند که همه دل از متابعت او زیکیده بوداشته رضامند به بندگی درگاه عالم پفاله ایم و بجهت سرانجام اسباب سفر فی الجمله توقف ضرور است - رستم خان پنج هزار روپیه با رو طریق مدد خرج داده رخصت نمود - او زمستانرا در چارحد که بعده قندهار پیوسته است گوزالیده بعد از انقضای زمستان برآ قندهار متوجه درگاه گشت - و از راه کار طلبی و شجاعت به قلعه از ظاهر ساخت که چون خبر آمدن والی ایران به قندهار متحقق است میخواهم مصدر خدمتی گردیده بعد از انجام کار روانه حضور اشرف شوم - قلعه از کمال بزدیلی و بی جگری این معنی را بسیار غذیمت دانسته اورا با خود نگاهداشت - را ستر سال از وطن و رستم خان و قلیع خان و راجه بینهادس از کابل به پرتو زمین بوس سده سده مرتبه پیشانی بغضت را سعادت چلود افی دادند \*

یازدهم ذی حجه باغ فیض بخش دوازدهم دولت خانه لاهور از ورود موکب مسعود قبله مقبلان چون بلطن زده دلان مهبط انوار ظهر گردید - و چهاردهم خواجه خان ولد اورنگ خواجه سفیر نذر محمد خان بنابر دریافت سعادت ملازمت بمقتها مطلب رسیده نامه خان و دو تقوز و دو اسپ از جانب خود پیشکش گزرازید - و بنظر التفت بادشاهی مخصوص گردیده بعذایت خلعت و خنجر مرصع و ده هزار روپیه نقد رعایت یافت - و ابو المعالی پسر میرزا والی را که در مادر و در گوشته بود بمختص هزاری چار صد سوار سر افز فرمودند \*

روز سه شنبه دوازدهم محرم سال هزار و پنجماه و ده هجری مسحفل جشن دزن شمسی و شروع سال پنجماه و هشتم از عمر ابد قریب بادشاهه زمین و زمان انعقاد یافت - بیسم هر سال سایر رسم این روز طرب اندوز

لر زن و نثار و داد دهی را کام بخشی بظور پیوست - از تابیغات باشاهرزاده  
و لا قدر محمد اورنگ زیب بهادر دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه گردانیده  
منصب آن والا جاه از اصل و افانه پانزده هزاری دوازده هزار سوار هشت  
هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر نمودند - از جمله عنایاتی که در آن روز  
نسبت با مرای عظام و اعیان دولت وقوع یافت بدین تفصیل است -  
سعد الله خان هفت هفت هزار سوار سه هزار دو اسپه سه اسپه  
و باقی چهار هزار برادری و هر کدام از راجه جسونت سنگه و جی سنگه  
بنصب پنج هزار سوار دو هزار دو اسپه سه اسپه و راجه  
پنهانداس بنصب پنج هزار پنج هزار سوار دو هزار سوار در اسپه  
سه اسپه و میرزا نوذر بنصب چهار هزاری سه هزار سوار و راجه رایسنگه  
بنصب چار هزاری دو هزار و پانصد سوار و نظر بهادر خوشگی بنصب  
سه هزاری سه هزار سوار و معتمد خان میر آتش بخطاب قاسم خان و منصب  
سه هزاری دو هزار سوار و هر یک از اخلاص خان و سید محمود ولد خان  
در زان بنصب دو هزار و پانصدی و هزار و دویست سوار و روپسنگه و رام  
سنگه راهوران بنصب دو هزار و پانصدی هزار و دویست سوار و قیاد خان  
بنصب دو هزاری هزار سوار و ظاهر خان بنصب دو هزاری هشتصد سوار  
از اصل و افانه سرافراز گشتد - و این کمتر جمعی که بالفاف سربلندی  
یافتند تفصیل اسمی شان موجب طول عبارت دافته به تحریر  
آن نپرداخت -

چون باشاهرزاده مراد بخش از اسلوب رای رایان اظهار نا رضامندی  
نموده بود اورا بحضور اقدس طلب نموده از تغیر از دیوانی هر چهار موبه  
ذکن بدمستور پیش بدیافت خان مفروض ساختند - چون بعض مقدس  
رسید که اعظم خان بعد از طی مراحل هفتاد و شش سال از سنتین عمر

( ۷۰ )

راهگرای وادی آخوند ملتفت خان پسر کلافش را بمنصب هزار  
و پانصدی هزار سوار و میر خلیل را هزاری هفت صد سوار و میر اسحق را  
بمنصب نه صدی پانصد سوار فوازش فرموده خدمت فوجداری جونپور  
به معنقد خان از انتقال خان مذکور مرحوم فرمودند .

بوآمدن قلعه قندھار از تصرف اولیای دولت  
و فرستادن بادشاہزاده محمد اورنگ زیب  
بیهادر و جملة الملکی سعد الله خان و نبرد  
نمودن رستم خان و قلیچ خان با  
سرواران قولباش و فتح یافتن اینها  
و هزیمت قولباشان

اگرچه بعد از فهضت رایات عالیات بصوب دلارالسلطنت لاھور از  
دارالخلافه شاه جهان آباد مقرر آن نموده بودند که داخل لاھور نشده  
بدولت و اقبال متوجه کابل گردند و لشکر ظفر اثرا را بمدد قلعه دار قندھار  
تعیین فرمایند اما چون تقاضا از حیز امکان بیرون و از حوصله مکنت انسان  
افزون است آمدن والی ایران در موسم زمستان بهجهت کمیابی کاه و غله  
محال دانسته بمحجوب کنکاش هوا خواهان رفتن کابل در عین زمستان  
و برودت هوا موقوف داشته عزیمت فهضت آن صوب در اولیل بهلر قرار  
دادند - تا آنکه دوازدهم محرم الحرام سنہ هزار و پنجاه و نه هجری  
عزم داشت قلعه دار قندھار رسیده که دهم ذی حجه دارای ایران بیهای  
قلعه قندھار رسیده ظاهر آنرا بسیاهی سپاه چون باطن تیره مخالفان

فرگرفت بندۀ فدوی جا بخطا مردم کار آزموده را به کاهداشت مداخل  
 و مختارج باز داشته دمی از مراعات شرایط تحفظ و تیقظ و مراسم سعی  
 و تردید خود را مقصر نمی دارد - همکنون خمیر فیض پذیر آن بود که  
 چون بمقتضی جهل جوانی با کمال خیرگی دلیرانه بر قدمهای آمده بعده  
 از شفیدین خبر تعیین افواج ظفر طراز توقف بر حرکت اولی دانسته قلعه  
 مفتوح شود زانه شود البته هنگامه آرامی نبود خواهد گردید - اتفاقاً پس از  
 نسخیر قلعه املاً اوراقی بین معنی نشده تا مشهد مقدس هیچ جایی ثبات  
 استوار ننمود - حضرت ظلّ سلطانی شاهزاده بخت بیدار فیروزی نصیب  
 محمد اوزنگ زیب بهادر را با سعد الله خان و دیگر امراء نامور که اسمی  
 شن در ذیل این معرفه ثبت است با پنجاه هزار سوار جرار رخصت  
 نموده بناکید تمام فرمودند که منتصدیان مهمات سلطانی بامرا و منصبداران  
 جاگیر دار که درین یمساق تعیین شده اند سر سواری صد روپیه که سر  
 هزار سوار یک لک روپیه میشود از خزانه عالیه بعنوان مساعدت و پیمانی  
 که نقد تخفواه می بایند سه ماهه پیشگی بدهند تا از رهگز  
 خرج این سفر تصدیعه نکشد - و هم چنین با احديان بر قدمهای  
 تیوانداز که پنج هزار سوار بودند سه ماهه که هفت لک و پنجاه هزار  
 روپیه می شود پیشگی صرحت شد - وقت رخصت بسعده الله  
 خان خلعت خاصه بازدی و جمدهر مرصع و اسپ با ساز طلا و نیل  
 خاصه با پراق نقره و ماده نیل و به بهادر خان و راجه جسولت سلگه  
 و فلیچ خان و دستم خان و راجه ینهاداس خلعت خاصه و جمدهر مرصع  
 و اسپ با ساز طلا و به ذیابت خان و سودار خان و میرزا نوذر صفوی  
 راجه رائسه که و او ستر سال و لهر اسپ خان و نظر بهادر و میرزا مراد  
 کان خلعت و اسپ با زین مطالعه و بقای خان و لخلص خان و روپسند

و زام سنگه و سید فیروز خان و قباد خان و طاهر خان و افتخار خان  
و زن راتهور و سجانسنگه و حاجی محمد یلار و شفیع الله میر توڑک  
و قطب الدین و ارجن کور و محسن خان و سید محمد و بیرم دیو  
سیسودیه خلعت و اسپ با زین نقره عذایت فرموده و جمعی را  
بخلعت و اسپ و بعضی را بخلعت سرافراز نمرده بر نواخته  
آنچه لازمه تاکید و ارشاد بود بتقدیم رسانیدند - و به بادشاهزاده  
ولاقدر محمد اوزنگ زیب بهادر که بهمین تاریخ از ملتان برآه بهیره روانه  
شده بودند خلعت خاصه و سریند لعل گران دها با در مرارید  
و جمدهر و شمشیر خاصه و دو اسپ با ساز طلای مینا کار و ماده فیل  
با یراق نقره مصحوب سعد الله خان فرستاده حکم نمودند که لشکر ظفر  
اثر از راه بندش بالا و پائین متوجه کلیل شده از آنجا برآه غزین روانه  
قندھار گردند - و بخشی گری این چنود نصرت آمود به ملتفت خان  
و واقعه نویسی به محمد اشرف ولد اسلام خان مقرر فرمودند \*

بهمن یار ولد آصف خان خانخالان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری سه  
صد سوار و خطاب خانه زاد خان و عذایت الله ولد ظفر خان بمنصب هزاری  
و صد سوار مقتضی گشندند - و خواجه خان سفیر نذر محمد خان بمرحمت  
خلعت و اسپ با زین نقره و انعام بیگ رسول عبد الله خان حاکم کاشغر  
را عذایت خلعت و خفچر مطلا و پنجهزار روپه بر نواخته رخصت مراجعت  
دادند - و بیست و یکم پیشخانه والا بصوب کابل بر آورده غرّه ریبع الاول بعد  
از انقضای بیک پهرو شش گهربی همعنان عز و جلال از دارالسلطنت لاهور  
متوجه کابل گشته ہائین پیشین قاضی افضل را بصیانت صوبه پنجاب و سید  
شیر زمان و سید منور پسران سید خانجہان را بحراست ایک دارالسلطنت  
لاهور مقرر نموده سوم به جهانگیر آباد و درازدهم از آب چناب عبور

بودند - و در وقت کوچ از هجها نگیر آباد که گرزا روزگاری که فرامین مطاعه  
نخواهند که و سعد لله خان برده بود رسیده به جعفر خان میربخشی ظاهر نمود  
که وقت برگشتن پنده درگاه نوشته سعادت خان از غرئین به سعد لله خان  
باین مضمون رسید که از زبانی دو نوکر قبچق خلن که از لشکر والی ایران فرار  
نموده وارد غرئین شده بودند چندین ظاهر شد که خواص خلن برگشته بخت  
قلعه قندهار بوالی ایران باز گذاشته سپر قلاع متعلقه آن ولایت بنصرف او در  
آمد - تفصیل این سانحه بین فمط است که دارایی ایران بیست و دوم شوال  
به هرات رسیده نه روز توقف نمود و از آنجا در پانزده روز بفرات آمد و نه روز  
در آنجا ماند از فرات محراب خلن که هنگام آمدن قلعه قندهار بنصرف اولیای  
دولت قلعدار بست بود با ملک نصرت حاکم سیستان و بیرام علی خلن  
حاکم نیشابور و حسین قلی خان حاکم هرات با هشت هزار سوار بمحاصره  
قلعه بست و سارو خان را با روشن قلی لر بیگی وغیره پنج هزار سوار برای  
تسخیر زمیندار نمیان نموده خود کوچ به کوچ متوجه قندهار شده دهم  
ذیحجه در باع گنج علی خلن نزول نمود - و گردی انبوه از سوار و پیاده  
کار آزموده جبار را تعین نمود که دو برج را که قلیخ خلن از روی  
دور بینی بالی کوه چهل زینه که از آنجا توب و نفذ بدور قلعه  
میرسد ساخته و قلعدار نا آزموده کار از سراسمه سری و بی تدبیر  
بسند حکام آن نپرداخته بود بنصرف خود در آورده شروع در انداختن توب  
و نفذ فمایند - و در جانب ملچار فرار داده از جانب ماسوری دروازه  
بعدها مرتضی قلی خان سید سالز و از طرف دروازه بابا ولی با هفتم  
مرتضی قلی خان تورچی باشی مقرر ساخت - از اندرون قلعدار نابلکار  
دروازه پهلوان نرویش سرخ و دروازه خواجه خضر برجه امرسنگه بدگوچ  
و دروازه دیس قرن را بشانی اوزنک و دروازه بابا ولی بتاییدن خود سپرده

و از برج کنجه جانبی دریاچه مجنون تا برج خاکسته به کاخ خان و چندی از تغذیه‌یان باز گذاشتند ملاحظت ملکه‌های صابین ماسوری و خضری دروازه بدور العرض بخشی احديان حواله نمود. و با وجود استحکام چار دیوار استوار قندهار که بمراتب از حصون حصینه بیش بود و بی نقیب و ملچار و پرانیدن برج و دیوار بغایت متعدد بود خبرداری شده‌جا و ازک بر ذمه خود گرفت. چون والی ایران خود بجانب دروازه بابا ولی بود مردم این ضام سعی فراوان بکار بردا رفته ملچار را پیش آوردند. بعضی از محافظان قلعه شجاعات ذاتی را کار فرموده بضرب بادلیچ رزبیورک و خسروی مرد افکن روی آن تجا روی را نگاهداشته اکثر از مردم غذیم خصوص کلب علی خان حاکم فراز سردار کلان را از راه کوچه نزگ تفنگ روانه عدم آباد ساختند. تا آنکه غرّه محروم سه توپ بزرگ که هر کدام قریب یک من گوله مینخورد از عقب رسیده دو توپ را محادیه دروازه بابا ولی و یکی را لوبروی دروازه ماسورة برداشتند. و دمدمها برآورده سرینجه سعی بدلاز و گیر و بازوی نیرو به کشش و کوشش برکشانند. و ازین جهت که دیوار حصار متین بود و بدان توپ کار نمی‌کرد هر روز چندین مرتبه آتش داده کنگرهای را که در پنهان آن تفنگ از بالای قلعه سرمی دادند زده می‌انداختند. و شب هنگام درونیان باز بمرمت شرفات پرداخته روزانه باز مردم غذیم بضرب توپها کنگرهای مذکور مسمار می‌ساختند و بدین آئین بدد توپها خود را بکنار خندق رسانیده جمعی از دلیری از خندق گزشتنند وزیر دیوار شیر حاجی جا کردند. قلعه‌دار نقیب از اندرین تا دیوار شیر حاجی رسانیده اختی از قوی بازاوارها بدنع قزلباشان از آن راه پفرستاند. آنها بمجرد رسیدن از روی کمال شجاعات چندین تن را بخاک هلاک انداده بتفی را زخمی و شکسته برگردانیدند. قزلباشان به تدبیه و ناکید والی ایران دهم

منه محرم العرام و پانزدهم منه مذکور از چوب و جوالهای خاک اکثر جا  
پل بسته از خندق عبور نمودند - و در زیر دیوار شیر حاجی ملحقار قرار داده  
شروع در کشتن نقیب و دیگر مواد قلعه گیری کردند - قلعه دار پائین دیوار قلعه  
و شیر حاجی خندقی عریض کنده هر نفس که می پاقت آنرا خراب نموده  
آنچه باقته نمی شد و مردم غذیم از آن خندق بر می آمدند و سرها به تبع  
بران رنها بزم نمایان داده بی نیل معدنا و فوز مراد مراجعت می نمودند -  
و مردمی را که در نقیب پنهان بولک برای برآمدن وقت و قابو می خواستند از سر  
دادن پائیانی ذیان شکسته در آن میان به غصب آنها سوخته روانه بنس المصیر  
می ساختند - تا آنکه بیست و سوم محرم والی ایران با قراپاشان کار دیده  
در زم آزموده جانب دروازه باداری خود آمده استاد و اشکنیان خود را  
مکرمی عتاب و تندی خطاپ سرگرم ساخته بتوڑک و ترتیب سپاه توجه  
عبدول داشت و فرمود که این طرف و از جانب دروازه ماسور حمله  
آورده بورش نصیحت - در آنجا پنهانی باشahi بتائید اقبال بی زوال  
و عنون حضرت ذوالجلال همت کار بر دفع آنها گماشته تا سه پهر زر  
بانواع مواجه و مدافعت روم آن تجا افدوشان تیره رامی نگاهداشتند - و مردم  
نهیم از هر سو مانشی بسرا باقته چون دیدند که کاری بیش نمی رود آخر  
سرد دل و مرده خلطرباز گشتند - و این روز باران بشدت شروع شد که  
محاصران و محاصران را فرصت انداختن توب و تغلک نمی داد و مردم  
غذیم در پنهان شیر حاجی در آمده پنهانی جایجا دیوار می شکافتند  
و گاه دیوار اندخته قصد در آمد مینمودند و از جانب اولیان دولت  
بعدیست آنها غلبه مشاهده نموده مخدول و مذکوب باز می گشتند -  
بسیماً تا دوم صفر توب و تغلک از شدت بران از کار باز مانده مدار  
جنگ برانداختن حقه و تیرو سنگ بود - هرگاه مخالفان دلیری نموده بشیر

حاجی در آمده باعث نفرت خاطر و شغل قلب دلاران می شدند - درونیل همت کارکشا بر دفع آنها گماشته زده بزده بیرون می آوردند - آخر کار جمعی از متخصصان پست همت و سست عقیده دیده و دافنته از روی امطراب پنهانی در مصالحت زده مادا یورش غذیم آماده ساختند - و ابواب آشنا کشانه بصلاحت دید شانی اویک بی غیرت نمک حرام قبچاق خان را که بخواهش دریافت سعادت ملازمت از ملواره الفهر بقذههار رسیده می خواست مصدر خدمات شود از راه بودند - و جمعی دیگر از منصبداران و احديان و تفنگچیان از راه طغیان و هیجان حق نمک درگاه را فراموش ساخته و فرو میگی و بد اصلی ظاهر نموده بقلعه دار گفتند که بسبب کثربت بارش برف و انسداد طرق و مسالک رسیدن گومک متعدد بل متعرّض است و از جد و جهد قرباش نزدیک است که قلعه از دست رود و بعد از فتح نه ما را بیجان املان است و نه فرزندان را رهانی از بند ایرانیان - قلعه دار نازموده کار آن جماعت باطل کوش حق ستیز را که سرگرم گریز بودند و جواب شلن حواله به شمشیر تیز بود بدلاسا و استعمالت پیش آمده بمواظع پرداخت - ل مجرم نصابع آن بی جگر برزل نفعی نه بخشیده جماعت مفسدان همه از ملچه برخاسته بخانهای خود رفتهند - مجرم درم صفر لشکر غذیم از چند جا بشیور حاجی در آمده با گروهی از نوکران قلعه دار وغیره در آویخته از هر طرف جمعی کثیر بقتل رسیدند - درین میان شادی و خوب العاقبت بقلعه دار گفته فرستاد که محمد بیگ نامی از قبل والی ایران آمده و رقمی چند بذام تو و نورالحسن و میرک حسن آورده - او میرک حسن را فرستاد که برحقیقت کار آگاه شود - مومنی الیه بدروازه وس رسیده دود که فرستاده را اندرین طلبینه قبچاق خان و شادی وغیره مغولان پیش از نشسته اند - میرک بر گشته

پس حدیث به فلعدار گفت: آن برگشته بعثت بخشش خود را فرموده  
شادی خان را و قبیح‌خان خان را نزد خود طلبیده گفت که فرستاده را بسی  
احبانت من بر قلعه در آوردن و بار صحبت را همچنان برای چه بود - آنها  
در جواب گفتهند که چون رقم و پیغام آورده بود نادیده گرداندن او از  
مصلحت دور دانسته اندرون طلبیده اینم لایق آنست که رقم گرفته و پیغام  
شنبده اورا رخصت دهید - درین مقام که بجهت عبرت دیگران کشتن  
شادی لایق بود آن ذلیل جارید بتفاصل گزانیده بلکه بروخته همراه آن  
بردوالن بدرازه ویس رفت و با فرستاده ملاقات نموده رفعهای ناگرفته  
گرفت و پیغام‌های ناشنیدنی شنید - فی الحقيقة سر رشته خویشتن  
داری از کف فرو هشته همان زمان قلعه را از دست داد - بعد از شنیدن  
پیغام رالی ایران که آنچه به پرده‌خان و مردم بست گزشته بعذوانی که  
نیم بیدریغ سر گزشت چندین تن از خون گرفتگان گشته بقیة السيف تن  
بنقید گرفتاری داده بانواع بلا گرفتار آمدند برخود و مردم دیگر نه پسندیده  
در مقام سنج و آویز نباشد - آن بد اختر کم معادت یکجاگی دست ریا  
گم کرده جواب داد که بعد از پذیح روز از جانبین حرب و قتال نه باشد .

هفتم صفر علی قلی برادر رستم خان سبق سپه سالز والی ایران  
در پلی قلعه آمده بشادی گفته فرستاد که مرا برای جواب فرستاده ازد -  
فلعدار نمک حرام باتفاق آن مقهور بدرازه ویس علی قلی را طلبیده  
حقیقت پرسید - او گفت که صلاح حال و میل شما در آنست که دست  
از سنج و آویز باز داشته زیاده ازین ساعی هلاک و ندگ ناموس خود  
نداشید و درین راه ذقد ذهنست بظاک ریختن و خون سعی هدر  
نهادن مناسب ندانسته سر رشته ببیود از دست ندیده - آن ذلک  
بریشان روزگار گفتگوهای بی موقع اورا وقع و وقار نهاده و از سخنان سنت

و بی محل و گفتارهای ناهنچه‌گار فرستاده اشتاب تفرقه حواس و پریشانیع  
خاطر اندوخته خالی در رسوخ عزیمت همگان انداخت - و عبد الطیف  
دیوان صوبه را همراه علی قلی داده امان نامه طلبید - فردای آن چون  
امان نامه که سجل نیزه روزی و جریده و خامت مآل و خجالت  
و ذدامست جاوید او بود رسید شادی بدعاقبت پیش از برآمدن قلعه‌دار دروازه  
ویس قرن را به قراباش و اگزاشته خود با قبچاق خان فرد والی ایران  
رفته در دنیا ملام و معائب در عقبی معدب و معاقب گردید - هشتم صفر  
ساپر منصبداران واحدیان و برقداران امان گرفته از قلعه بیرون رفتند - و غیر  
ازک که قلعه‌دار با مرستگه و کادر خان و تابستان خود در آنجا بود همه جا  
را غفیم بتصرف خود در آورد - اگر آن بی حمیت را بخت کار فرما و طالع  
رهنمای بود در قلعه ازک که بر روی پشته اسلس یافته در چار دیوار بالای  
کوه که در کمال ممتاز و حصانی و استحکام زبان زد روزگار است و لطیف  
حیل قلعه گیوی به همین وجه در آن کارگر نه بلکه نصور فتح آن در آینده  
خیال کمتر صورت بسته با تبلیغ خود برآمده تا رسیدن کومک کمر همیت  
بر می بسته و بارجود آذرقه و آب و خلف مساعی جمیله و فخرن تدبیر بگار  
می برد البته والی ایوان حق سعی تاف و فاجیز انگاشته فقد وقت  
بزیان نعی داد و ازین اراده به آمده ل مجرم ناکار مراجعت می‌نمود - اما  
آن واژه طالع از راه کافر نعمتی و کمال دون همنی پشت بدرافت  
جاوید کرده چنان جای مستحکم را مفت از دست داد و از قلعه با سباب  
و توابع و لواحق برآمده بفمامه یک کروه از قندهار فرود آمد - و از بی  
غیرتی و نامرئی پاس ناموس اسم و رسم که مردان چنان در راه آن  
بازد و بی اندیشه مانند پانگان عف شکن یک ننه رو بعرصه کارزار می‌آرد  
ذداشته از زوی کافر نعمتی علی حرام نمکی تا قیامت بر خود پسندیده

و برهنمانی بمحبت سیاه بل، بدلالت غول غلالت از راه برگشته بهچاه ندامت و بدنامی با روز سیاه و حال تباہ جای عذر خواهی و بهانه شفاقت عذر خواهان نگذاشت. و بازدهم عفر بتکلف علی قلی خلی و عیسی خان برادرش و کاکو خلی و نورالحسن رغیره رفته در باعث گنج علی خان والی ایران را دید و بعد از ساعتی با همراهان «راجعت نموده با جهان جهان خجالت و شرم‌سری متوجه هندوستان شده با حواس منفرقه و خاطر پرآنده در دولت و سعادت جارید برروی خود بست »

هذاکامی که شاه عباس صافی قلعه‌هار را از عبد العزیز خلی گرفت ارک داشت و چار دیوار حصار - بعد آن علی مردان خان قلعه محکمی از گل و خشت بر کوه لکه بذیاد نهاده هنوز باتمام نرسیده بود که بنصرف اولیای دولت قاهره در آمد - از عمدۀ‌های دولت مثل خان درزان و قلیخ خان و صدر خان هر کدام آنچه در بدب استواری آن ناگزیر دانسته بعرض رسائیدند - حکم معلق بالاقمام آن صادر شده در مدت پنج سال بصرف پنج لک روپیه پنج حصار بغايت استوار یکی دور شهر دوم قلعه دولت آباد سوم قلعه مندری چهارم قلعه ارک پنجم قلعه فراز کوه صورت تمامیت پذیرفت - اگرچه از گل ساخته شده اما دیوارش بعرض ده گز و خندق عمیق - با وجود آذوقه دو ساله و سامان قلعداری از همه جنس و حصانیت حصار و مدافعت بذیاد و چهار هزار مرد شمشیرزن و کماندار و سه هزار برقدار و نلف شدن دواب قریباش از نقادن آذوقه و علیق چارپایان مردم غذیم و رفتن دل و دست مخالفان از کار بسبب کشته شدن در هزار سورا جرار و هرشب انداختن تیغ با فوشته در قلعه باین مضمون که اهل قلعه دل از دست فدهند کوچک فردیک رسیده و لشکر قریباش بجهت بایانی عله بقاوت مضطرب است بی مبالغه اگر زن بجالی آن فامرد نمک حرام

بی چکر کار فرما بودی الجنه تا پنج ماه پونه را بر دور آن نمی گذاشت  
که پر زند \*

اکفون گیفیتی قلعه بست و زمیندارز صرقوم قلم و قایع نگار میگردد -  
وقتی که مسحراپ خان بیست و یکم ذی قعده به بست رسیده بمحلصه قاعده  
منذکور پرداخت کشایش حصار جدید محل اندکاشته کشایش قلعه قدیم  
آسان تصور نمود و از کفار پل عاشقلن تا آب هرمذد پنج ملکیت قرار داد -  
پردل خان قلعه دار پای ثبات و قرار استوار نموده بدک حمله های مرد افکن  
خاک وجود نایود برخی از مخالفان را به صور فنا میداد و بضریب توب  
و تنفس چندی دیگر را آتش در خرسن حیات می زد - هفتتم ذی حجه چون  
از طرف ملچار نصرت خان مخالفان بانداز شکستن بند خدق و سودادن  
آب آن بدریابی هرمذد کوچه سلامت پیش برده کار نزدیک رسانیدند  
جمعی از نوکران پردل خان از دریچه بر ملچار غفیر ریخته باندک کشش  
و کوشش بر آنها غلبه نمودند و بقیه السیف را مغلوب و منکوب بودی  
فوار انداختند - و از ایندای محاصره تا چهارم معترم که پنجاه و چهار روز  
باشد تردد فمیلان از طرفین بظور رسیده شصده نفر قرباً و سه صد نفر  
افغان از تابیغان قلعه دار که همگی ششده نفر بود راهگرامی وادی عدم  
گردیدند - آخر کار قاعدار به دل بستگی حیات مستعار از سر زام و فاموس  
مردمی در گزشته دیده و دانسته از راه اضطرار املان طلبیده مسحراپ خان  
را دید - و او از جمله صداس همراهان پردل خان جمعی را که در دالن یمن  
ایستادگی نمودند بقتل رسانید و پردل خان را با بقیه مردم و عیال و اطفال  
مقید ساخته نزد والی ایران به قندهار فرستاد \*

هفتم ذی حجه سیرو خان تالش قلعه زمیندارز را محلصه نمود - سید  
اسد الله و سید باقر پسران سید بازیزد بخاری با آنکه سوای برادران و تابیغان

خود پا انصد تفکیچی سوار و پیاده از سرکار خاصه همراه داشتند باو پیغام دادند که این قلعه از نوابع قندهار است بی کشایش آن تسخیر این قاوده فذ نزد اگر قلعه قندهار مفتح میگردد بی جنگ و ترد این قلعه از شما است باید که تا آنوقت جنگ و جدل در میان نیامده عدالت موده طوفین بکشتن نروند - سارو خان این معذی را مستحسن دانسته از ترد ملجهار و غیره باز استاد و حقیقت بولی ایران نوشته چشم در را - جواب داشت تا آنکه کس رالی ایران رقم گرفتن قندهار و بست اورد - این بی همان پاس حق مردمی و مردانکی نداشته دل فیاض شهادت که زندگانی چارید عبارت از آنست نداشتند - و فیم جانی با کوه گواه گرافی و جهان جهان الدوی و نگرانی از میان بکران برده خود را به قندهار رسانیدند - چون بولی ایران خبر رسید و نیز فرامیان مطاعمه بخان قلعه دار نایکار در باب زیو رسیدن شاهزاده کوه وقار نهنج آهدنگ و سعد الله خان با لشکر گران سدگ و فیلان بسیار و توبخانه بیشمار عذریب به قندهار بحش مطالعه اش در آمد ازین رهکر که در ایام زیون و ضایع شده اکثری از لشکریان بکار آمد بودند در خود نیروی مقابله و مجادله نیافته بیست و چهارم صفر کوچ به کوچ متوجه صفاهاں گردید - و محراب خان را با ده هزار سوار قراهاش در قلعه گرانشنه بتوست علی آنکه را بمحافظت قلعه بست بر گذاشت - چون این حقیقت بعرض مقدس رسید فرمان عالی شان بخان شاهزاده و سعد الله خان شرف صدور یافت که اکنون که رانی قراهاش بعد از تسخیر قندهار و شنیدن خبر و توجه عساکر جهانکشا مصلحت اقامست ندیده متوجه دیار خود گردید بسرعت هرچه تمامتر به قندهار رسیده در تسخیر قلعه مساعی چمیله بکار برد - حقیقت لشکر ظفر اثر آنکه سعد الله خان بعد از رخصت چندی بسبب رسیدن امداد لشکر بنانی کوچ

نموده پس از پیوستن باز ماندها به تعجیل روانه شده پانزدهم صفر  
 از گز آتشی آب نیالب عبور نموده در کوهات منزل گزید - و فواب قدسی  
 القاب بادشاهزاده عالم و عالمیان محمد اوزنگ زیب تهادر که از ملتان  
 روانه شده بودند در همین ایام از آب گذشته به لشکر رسیدند و بسبب گلرت  
 برف برآ پشاور روانه شده بیست و یکم ربیع الثانی داخل کابل گردیدند -  
 چون علف قابل چرانیدن در زراعتها نرسیده بود بحدیکه پذیر سیر گذم و چار  
 سیر کاه نیز روییده را همین قدر بدست همه کس فمی اقتدار بذایر تاکید اشرف  
 پانزده روز توقف نموده روانه قندهار گردیدند - و بعد از رسیدن غزنه معارض  
 داشتند که غله درین جا روییده را دو سیر و کاه مطلق فایل است و ازین جا  
 تا قندهار هیچ چیز بهم نمی رسد لاجرم کاه بر سپاه بغايت تنگ شده  
 در قردد اند - در جواب حکم معلمی صادر شد که این قسم امور را مذظر  
 نظر ساخته خواه نخواه متوجه مقصد گردند و فرصت از دست نداده صارا  
 هم بقابل رسیده دادند - شاهزاده ر سعد الله خان را بر طبق حکم معلمی  
 مجال توقف نمانده از غله وغیره هرچه بهم رسیده در پانزده روز بدست  
 آرده کوچ به کوچ روانه پیش شدند - و هزار و قول و براجوار و جرانغار  
 و طرح راست و چم و چندار افواج هفتگانه قرار داده وقته که نزدیک  
 شهر صفا رسیدند ملک حسین پسر ملک مسعود ابدالی از فرو مغرب  
 خان گردیده بوطن خود آمد و بادشاهزاده عالی قدر را ملزمت  
 نموده بانعام خنجر مرصع و ده هزار روپیه فاد سر افزای گردید - چهاردهم  
 شاهزاده بالشکر ظفر اثر نزدیک قندهار رسیده بمقابل نیم کرونا از قلعه فرد  
 آمدند - و سعد الله خان را در باغ گنج علی خان و راجه جی سفنه را در باغ  
 دیگر خان مذکور و قلیچ خان را در باغ نظر ساخته عالی مردان خان اجازت  
 نزول داده بذایر دروازه بابا ولی سه ملچه قرار دادند - یکی منصل دامن

کوہ چهل زینه بالعquam نجابت خان درم به قاسم خان با کل توپخانه سوم به  
 قلیع خلن با تعاونی فوج جرالغار و ملکیین دروازه باباولی و خواجه ویس قرن  
 رستم خان فرد آمده ملچار ساخت - و ملچار محلاتی دروازه خضر بسعده الله  
 خان را لفمام ملچار آب دزد بملازم سرکار عالی متعالی و ملچار  
 جانب مشهوری دروازه به بهادر خلن و نهادسپ خان فراز بانست - و هرجا  
 ساختن ملچار درگاه بود حسب الامر عالی مقرر گشت که هر کدام از امرا  
 پیش بر خدمت خویش فرا پیش گیرد - پانزدهم وقت در پیر راجه ملن سفله  
 گواهیاری و بهاء سفله و جکت سفله بروج فراز چهل زینه خالی دیده با نشانهای  
 خود دریدند و حسب الطلب آنها بخشی سعد الله خان نیز با جمعی  
 از تابیغان بمدد رسیده با تلاقی حمله آور گشتند - محراب خلن خبر یافته از راه  
 دریجه بعالی کوه رسیده برج مذکور را بدقندار بسیار استوار ساخت - و از  
 ثبت آلت آتشباری تیر و تفنگ چون راه ببارش آورده حمله آورانرا مجاہ  
 رسیدن تا بروج فداد - ل مجرم هر دو سردار نایمه راه از ملاحظه هلاک  
 مردم ملچار قوار داده نشستند - و این چرات بیجا پسند طبع شاهزاده را قدر  
 نیقاده امر فرمودند که بایستی ما را بر این اراده آگاه ساخته پوش قدم  
 میگزاشتند اکذون باید که در انتظار فرصت بوده هرگاه وقت مساعدت نماید  
 برجها را بتصرف خود در آورند - بیست و پنجم قلیع خلن را با راو ستر سل  
 و الله قلی خلن و قباد خان و ظاهر خلن و خنجر خان و خیره هفت هزار  
 روانه بست گردانیدند که غلات آن نواحی را بتصرف خود آورده باستعمالت  
 رعایت ستم دیده بپردازند - چهاردهم جمادی الثاني سعد الله خلن در خدمت  
 بان شاهزاده جهن و جهانیل ظاهرو ساخت که تا امروز از راه دایهی و خیره  
 چشمی دروازه خضر و ویس قرن نبسته و این معنی حمل بر سستی و بی  
 تدبیری لشکر ظفر اثر و دلیری قلعه دار گشته از اراده دارم که در زمینی که قوی

ملچار راجه بینه‌لداس آب کمتر می‌آید فرونه آیم و سعی نمایم که در اندک  
 ایام کوچه سلامت به قلعه برسد - روز دیگر اجازت یافته چون بدانجها روانه  
 شد محصوران نوبه بسیار انداخته اکثر مردم را ضایع گردادیدند - با آنکه هر  
 روز توپچیان و برقلداران مالند سعادت نوبه و تفکر در باش داشتند خان  
 معز الیه در باره اسباب قلعه گیری همت رفته‌ما و عزمت کار فرما را کار فرموده  
 باهتمام پیش برد فقیب و ساختن کوچه سلامت پرداخت - و بهمکی سپاه  
 از راجه‌وت و مغل و سفید و سیاه بذوید افزایش مذکوب و مراحم گوفا گون  
 گرمی دل و فیروزی بازداران همکنای را سورگوم کار ساخت - و پس  
 ز چند روز که روزگار به تهیه اسباب پیش رفت کار گزشت و ملچارها قرار  
 یافت و پیچ و خم کوچه‌ای سلامت راست شده چهل فراع فصله  
 تا خندق مالند محصوران از شام تا بام نوبه و تفکر انداخته در ویران  
 گردن آن سعی و افرمی نمودند و ماهده‌های بسیار افروخته هر کرا می‌دیدند  
 فشانه تیر و تفک می‌ساختند - تا آنکه شبهی بهادران جان‌فشن از پیاه  
 کوچه سلامت برآمده در پذیره و قایه حمایت الهی را بخندق دویدند  
 و گل و لای که قزلباشان از خندق برآورده بودند در پذیره آن جا گرفته شروع  
 در کار زار نمودند - و در همان شب کوچه سلامت را شست و دو گز  
 گنده بکناره خندق رسانیدند - روز دیگر قسم خان نیز کوچه سلامت  
 بخندق رسانیده شب هفدهم رجب کوچه سلامت دیگر گنده محلانی  
 دروازه خواجه خضر بردند - و سوم شعبان شروع در خاکریزی نموده جوانه‌ای  
 پر خاک و سیده‌ای چوب گز در خندق انداخته بالای آن بچوب و نی  
 پوشیدند و چندین نقیب از چابچا سرکرد پکی را از آنجمله بخندق رسانیده  
 آب سرداند - قسم خان نیز شبهی از زیر خندق شروع نموده به ته دیوار  
 شیخ حاجی رسانید - اگرچه جمیع بندوها سعی و کوششی که بیاره از آن منصور

نیاشد بجا آورده در تقدیم مراسم جانشانی کوتاهی نمودند اما چون  
قرابشان از مدت مديدة بر سر قلعه داشتن و گرفتن بار و میان رُّ و بدل  
بسیار نموده درین علم مهارتی تمام بهم رسایده اند خالمه از بدست اوردن  
این قسم قلعه پر توب و تفنگ و آذوقه و دیگر اسباب قلعه‌ای استقامت  
دیگر پیدا کرد و تردد نمودند چنانچه در یک روز پیست و پنج توب  
بر کوچه سلامت که بمنصف خذدق رسیده بود بوده و دوان گردند - بازی برآنکه  
اسباب قلعه گیری و مصالح بورش و ماده محابره علی الخصوص  
توپخانی کلان مطلاقاً اماده نبود و موسم زمستان تنگ رسیده فوج از حسب  
الاستصواب اولیای دولت علاج وقت در آن دیدند که مراجعت به  
نهضوستان نموده به فراغ خاطر مصالح پیش رفت کار مهیا ساخته بعد از  
ازقضای ایام زمستان پسر انعام معامله پردازند \*

درین اثناء از فوشه راقعه نویس فوج قلیچ خان بسامع علیه  
رسید که چون خان مذکور حسب الامر عائی با فوجی از بهادران  
موکب مسعود متوجه این ضلع گردید بهوجب الشارة محراب خان  
قلعه‌دار قله‌های خراسان بست وغیره رعایا را به جانب فراه و سیستان  
کوچانیده نشانی از آبادانی نگرانشند - خان مذکور ظاهر خان  
را با هزار سوار خوش اسپه تعین نمود که تا نواحی سیستان تاخته آنچه  
از دستش بر آید تقصیر نکند - مومی الیه تا قلعه جبشي تاخته  
فراران غله و غذایم دیگر آورد - رالله قلی و قله خان نیز از قلیچ خان  
رخصت گرفته با در هزار تا نواره و موسی قلعه تاخته نموده در طی راه  
اکثری قرای آبادان را پی سپر ساختند - و جمعی را پی سپر و اکثری را اسیر  
و دستگیر گردانیده موشی بیشمیار و آذوقه بسیار از آن مصالح و اهالی حوالی  
دحواشی آن به یغما برده وقتی که مراجعت نمودند نجف قلی میر آخر

باشی و حاجی مفوجه برادر محراب خان که با جمعی از آنوری آپ هیرمند پیشتر آمده بودند سرراه گرفتند - الله قلی خان و قباد خان فراهم آوردن مردم که برای یغما و غارت شیخزاده جمیعت از یکدیگر گستاخ پاشان و پوشان شده بودند نیافرند ناچار سرداران بذات خود نبرد آرا گردیده آخر بسبب فروتنی غلبه غینم ناکام عنان گردانیدند - و از منصبداران انکه بیگ خویش یانگتوش و عبد الغفور قاقشل و حاجی گدا و چندی دیگر جان دلار گشتند - بعد از آنکه پیکار گزینان به قلیچ خان پیوستند و کثرت فربداشیه برو ظاهر شد بصوب هیرمند کوچ نموده چهار گرهی بست منزل گزید - درین وقت یک سوار بندوقچی بزاده بندگی درگاه از قلعه بست برا آمده قلیچ خان را دید - و گفت که درین درسه روز از بکرشک نوشه بقلعه دار بست که دوست علی نام دارد رسیده که از جمله کومکی که والی ایران به قندهار فرستاده پنج هزار سوار بقلعه کردک رسیده هر روز بی هم می رسد - و فریب بشام آن روز جاسوسان نیز رسیده برگزارند که که سوای پنج هزار فوجی کلان بسر کردگی نظر علی خان نزدیک بکرشک آمده - قلیچ خان بنابر مصلحت وقت و قابو در خدمت شاهزاده والا گهر عرض داشت نموده خود بکوشک نخود رسید - و روز دیگر از آنجا کوچ نموده در جلگه موضع سنگ حصار بالا دوازده گرهی قندهار منزل اختیار کرد - و مردم غنیم این خبر شنیده بکرشک رسیده بهبده مواد جنگ پرداختند \*

دهم قلیچ خان جاسوسی هندستانی در خدمت شاهزاده فرستاد و گفت در واقعه قندهار فربداشان مرا نوکر کرده همراه بودند اکنون بعنوان جاسوسی فرستادند چون مدتی نوکر قلیچ خان بودم پس آن حق در نظر داشته نزد خان مذکور آمد - حقیقت اینست که والی

ایران خود در هرات است و نه هزار سوار بسروالی نظر علی خان حاکم از بیل در حوالی کوشک نخود آمد، بازده هزار سوار دیگر بازاده اتفاق فوج نظر علی خان همراه مرتضی قلی خان قورچی باشی نه کروهی این طرف آب هیرمند رسیده قصد آن دارند که باهم موافقت نموده دستبرد باهل وفاق فمایند - اگر فوجی نیگر به مدد قلیخ خان بر سر صلاح دولت است - لاجرم شاهزاده راگه که دوازدهم شعبان رستم خان را با سردار خان و نظر خوپشگی و راجه رایسلگه و راجه دیسی سلکه رسید فیروز خان و زوب سلکه راتهور و افتخار خان وغیره هفت هزار سوار کار دیده جنگ آزموده فرستاده متوجه خبر بودند - روز دیگر همین که رستم خان کوچ نموده نه کروهی قلعه هار مغلز گزید قریب در هزار سوار غذیم در جلگاهی دو کروهی شهر که دواب تمام نشکر آنها بود ریخته تا رسیدن خبر تمام اسپان و شتران سپاهیان فراهم آورده جمعی کثیر از ساریان و چهاردازان را بقتل رسانیده برجستند - رستم خان چون فردیک بود با نظر بهادر و دیگر سرداران سه چهار کروه جلو ریز تاخته خود را به غیاثم رسانید - فوج غذیم نفنگچیان را پیش داشته هنگامه آرامی فبرد گردیده بزر و خورد در آمدند - خان سپاهی منش ارادت کیش که سپاهی قرار داده بود در عین ریش تفنگ با چندی از ارباب مذاصب و جوقی از احذیان و نفنگچیان و دیگر مفوولان نبرد آزمایی صور افکن و راجپوتان تیغ آخنه بهشت مجموعی بر آن زیاده سران جلو انداخت - از آنها که جنگ تیغ و خنجر خاصه سپاه هندوستان است و نبرد سپاه روم و فرنگ و قزباش و اربیک به نیزه و تیر و تفنگ می باشد بالندگ دستبرد رو از سنیز و رخ از نبرد تلغه سر راست راهی راه فرار گشند - و همکی دواب و سپاه و موشی رعایا را جا بجا گذاشته جمعی و اکثری دستگیر گردیدند -

بهادران لشکر ظفر اثر مظفر و مقصود شب هنگام مراجعت به مقر خویش نموده سرهای فساد کیشان با اسپ و اسباب شتران در خدمت بادشاهرزاده عالی مقدار ارسال داشتند - از تقریر گرفتلاران چنین معلوم شد که نظر علی خان حاکم اردبیل و علی قلی خان فاطم مارو چاق و ملک نصرت خان سرگوره سیستان و ذجف قلی میر آخور باشی و غیره با شش هزار سوار بکوشک نخود رسیده اند و مرتضی خان قزوچی باشی و سیار مش خان قلی آقاسی و سر بداغ خان و بیرام خان که ما بر شمار آن آگاه نیستیم از عقب روانه شده بودند - از جمله فوج اول با نزههار سوار خوش اسپه برای تراجم دوابح حوالی لشکر برآمده بودیم که با این بلا گرفتار و با اجل در چار گشتم - رسم خان بعد از شکست مخالفان خیل موافقان را کوچ داده در حوالی حصار بالا به قلیخ خان پیوست - و چون خبر فراهم آمدن غذیم به تحقیق رسید روز پنجشنبه بیست و چهارم شعبان هر دو سردار نصرت شعار پائیون قلعه شاه میر و سنگ حصار سه کرده را نوشته منزلگاه ساختند - و هزار سوار بر چیده بر سیول فراولی جدا ساخته همراه حسن قلی آخر فیستادند - اتفاقاً روز اول میدان قراول بادشاھی و قراول قزلباش بقدر تلاشی وافع شده حسن قلی فیروز گردید و دو قزلباش را گرفته نزد رسم خان آورد - از زبان آنها ظاهر شد که سی هزار سوار قزلباش با خود فرار مقابله موکب اقبال داده چهار کوهی لشکر رسیده اند - هر دو سردار شهامت و ممتاز شعار بجهت سرانجام بعضی ضوریات روز جمعه در آنجا مقام نموده شنبه بیست و ششم بادپایان آتشین لگام را گرم عذر ساخته در مغل شاه میر از گز ارغنداب عبور نمودند - رسم خان بذیر محافظت مردم لشکر که بجهت هیمه و کاه در صحراء متفرق شده بودند سر راه غذیم گرفته سواره مستعد مقاومت ایستاد - و قلیخ خان بجهت فرود آوردن مردم به ترتیب